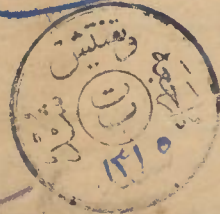
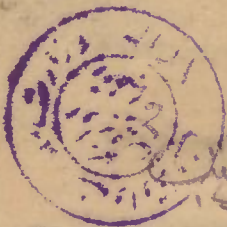






٢٩٦٤

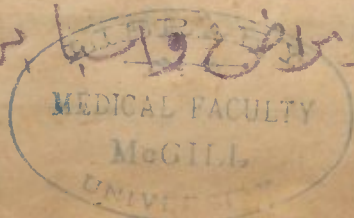


مجموعه مشتملة على كتابين

(١) جلاء العيون في طب العيون لحكم نسيم
الفاعنا لحكم ناصر الدين شاه بين فيه
آراء الاطباء ورؤية الخوصي مهور

(٢) مفتاح الخواص ناخري لم ايضا

(٣) قواعد الامراض واسبابها بمسالمة ايضا



بده رساله قدسيتها و اجازتكم تسليم
فلكي و ستماء بجلالة العيون

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله و عترته المعصومين
المكرمين الى يوم الدين **الما بعد** چون تا پناه مرتب الحاقان حکم پولاک نسوی
که معلم اول طب و جراحی در مدرسه دارالفنون بوده و علوم فرنگیه طب و جراحی را بر محنت
تمام در ایران منتشر کرده علاوه بر کتاب جراحی خود در علم کمالی نیز رساله مفید سحبه
تلاذه خود تصنیف نموده ولی بجز عمل ید و معالجات جراحی **لعلاج** و مکرکها موثقه در آن
رساله پرداخته بود و معالجات کمالی طبی را بش کردان تقییه خود سناد شفایمان
کرده لهذا این چاکر در بار فیض کنوز معدلت دستور اعلا حضرت قدر قدرت فک رفت بگذر
شوکت سلیمان حشمت ملک طینت قضا زمان قیصر پاسبان ظل الله سنا ه حجاجه

ابن اللطاف روحی و روح العالمین فراه سلطان ابن سلطان و الحاقان ابن الحاقان **نام الدین شاه قاجار** ابن

دوام آنه ملکه و اید الله سلطانه حکیم شکر فکلی بر خود اللهم لازم دهنتم که رساله در علم
کمالی از قرار معالجات مجربه بطیه که از عمل ید بی نیاز بود مرتب نمایم تا ما تا کردان

خود و معلمین لایحه که بعد از رجعت عالیه حکیم یولاک بوطن خود از عدم مری کامل دست
 رسی بعملید جراحی و کالی ندارند متع دهره مندر کرده لهند ابدستاری میرا محبتی کاشانی
 که نیکوترین معلمین مدرسه مبارکه است و ایم برتوالی امام ولیالی در نزد حقیر مشغول تحصیل علم
 و عمل طب بوده بساعتی را آسوده کی بجهت خود داد ننموده این رساله را با انجام
 رسانیده و موسوم نمودم **بجمله الحیون** که مشتمل بر سبب و احوال التوفیق

و این رساله مشتمل بر سه جمله

جمله اولی در بیان امراض آلات و نسوج حافظه عین

جمله دوم در بیان امراض مقله

جمله سوم در بیان امراض مزاجی عین

جمله اولی

در بیان امراض آلات و نسوج محافظت کتده عین و این جمله منقسم گردد بر دو جزء

جزء اول در بیان امراض آلات و نسوج خارجی عین

جزء دوم در بیان امراض آلات و نسوج مابین مقله و خیره او

جزء اول

در بیان امراض آلات و نسوج خارجی عین و این جزء منقسم شود بر سه جزء

فقره اولی

در درم مفرد عامی جنین

بد آنکه اولاً باید دانست که درم جنین متفاوت است از حیثیت متلا شدن جمع نسوج
یا بعضی از درم بورم بدین نوع که اگر درم جمع جنین را متلا سازد بدون تصرفات مزاجی
این قسم درم را بورم مفرد عامی جنین موسوم نموده اند اما چون سطح خارجی جنین مبنائی
متلائی بورم کرده مرض را بمبارک نماید جنین نام گذارند و چون بخصوص موضع از جنین
که کلبه و معد را پیشانند متلا بورم خود مرض را با درم مبارک نام آبر کوبند و هر کله درم
در غده جنین بوده به درم غده جنین موسوم است و ازین جمله است درم جنین
اطفال تازه تولد و چون درم در موضع صغیری از جنین حادث شود اطباء او

شروع

شعیره خوانند

اما درم مفرد عامی جنین

در این حالت اما س با جرمه و تند و حرارت ملین و وجع شدید از کنار خارجی جنین آید نمود
تجویز یا بسبب همه در کل جنین سرایت کند و مریض یا طیب حساس ضربان در جنین نماید و در مقله
و پنی خشونت حادث شود و حرکت مقله بدون حساس بوجع شدید ممکن نشود و مریض از روشنی
خائف بود با حدوث عطفه که در هر عطفه وجع شدید تر گشته و سرایت بجمع اس نماید

بطور طبعی یا غیرت
ص

چون وضع خرقه سلوله با باره مفرد یا مخلوط با سکنجبین مفید خواهد بود ولی چون حمای عمومی
عارضی گردد از قرار صحت مرض و مزاج علیل باید زقار نمود و رجوع نمود بحال عمومی ضد دم
و چون آلات تغذیه در حالت صحت بوده باشد استعمال مسهلات قویه مفید خواهد بود

و چون طبیب قطع بهر سبب که استهای این علت بدون ریم ممکن نخواهد بود ادویه عمد کسبول
ریم استعمال نمایند مانند اضده طینه و طلای مطبوخ برز البنج و کوکنار و تخم مطبوخ زعفران
و بعد از آنکه دمل حادث گردید مخصوص در جن اعلی اکثر بدون ضرر لاته در هیئت جن منفرجه

ولی در صورتی که مرض مایل شود یکی از ماین یا جن اعلی احتیاط لازم بود و درین صورت
مفید است که کمال دمل بمحضه از قرار زقار الیاف عضله مدور منفرجه نماید

از ملاقات نمودن طبیب نوآوری در جن حاصل گردیده باشد اعمالی بدی موقوف است
بجراح حاذق تا مجرای از فایز برادر فرج ریم حاصل کنند یا دمان تخرج را که سازد

اما چون ^{نعمت} درین علت موجود بود در مرض غذای عمومی و سریع الهضم و ادویه قویه

محر که چون اگر ترکی و شراب عتیق و مطبوخ پوت کته که میل نماید و از خارج طلاء و تفصیل
نماید یا مطبوخ پوت درخت مازو و پوت کته کته صفت طلاء بگیرد پوت کته کته چهار ^{مثقال}
روش در فاصل نیم مثقال جوش نیده در صد مثقال آب تا نصف شده صاف نموده و مخلوط

مادو مثقال عرق کافور و بر موضع طلاء نمایند

درین علت موجود بود در مرض غذای عمومی و سریع الهضم و ادویه قویه
محر که چون اگر ترکی و شراب عتیق و مطبوخ پوت کته که میل نماید و از خارج طلاء و تفصیل
نماید یا مطبوخ پوت درخت مازو و پوت کته کته صفت طلاء بگیرد پوت کته کته چهار
روش در فاصل نیم مثقال جوش نیده در صد مثقال آب تا نصف شده صاف نموده و مخلوط
مادو مثقال عرق کافور و بر موضع طلاء نمایند

در صورتی

مثقال

محر

قه

فقره دوم

در باد مبارک خفین که بر لبه بلفاروف تالیست اری زیلاز

نامند

بدانکه در این مرض هر دو جنس مبتلا میگردند با ماس غیر مجود و شفاف اصفر مایل بحرمت که اکثر اوقات
تعدادی از صورت و جبهه را نیز فرو گیرد با این علامت مخصوصه که نفس را نکشت نجره معدوم
شود و اندک اندک اما س طرف جنس لیه نهر ساند * این مرض با قلت و ص عدم
ضربان و قله حرارت بود ولی ترشح دمعه و بلغم غشای مخاطی بسیار بوده باشد *
و این علت چندان سبب در بدن ندارد مگر اینکه معالجه غیر لایق نموده شود و درین صورت
جنس باسانی مبتلا نماند ^{نمی تواند} * و این علامات مذکوره در درجه اول موجود است اما چون
حمه و اما س افزون تر و حرارت و ص فانی شوند مرض ابتدا بدرجه دوم خواهد نمود
با ترشح رطوبت غلیظه که بواسطه تاثیر هوا خشک گردیده بمبدل نعلس شود *
اغلب سبب حدوث این مرض تاثیر و تصرف هوا و گردیدن زنبور و امثال است *
بدانکه تقدیمه المرقه این عله اکثر اوقات بیدت و در اشخاص قوی المزاج اغلب در دم
بدن انتقال بدرجه دوم تحلیل رود اما چون بدرجه دوم رسد این مرض باسانی عود
تخصیص در اشخاص ضعیف اینیه *

درد در موضع لضع باقی مانده باشد شود که برخی اوقات صورت غانقرا با کرد
 در درجه اول پارچه گرم خشک و یا کما و مسخ مرکب از بانونه
 کل اقطی بالتسوی یکدیگر و دقیق با قلاب و جراحی با کما در کافور متوق مفید بوده و در اصل
 انیمون معنی بمقدار قتی و انیمون معنی حجته زیادتی تقریب نیکوت
 چون دلی حقیقی ظاهر گردید معالجه نماید از قراری که در قره اول بیان نمودم
 در درم غده خفین که نبرانه **بلفاروت** و **دلیت کلان دو ل**
 و هم بلفاروت بلین نری

نقره سیم
دلم بلفاروت
 و هم بلفاروت
 و هم لیسود
 نامند

درد در موضع لضع باقی مانده باشد شود که برخی اوقات صورت غانقرا با کرد
 در درجه اول پارچه گرم خشک و یا کما و مسخ مرکب از بانونه
 کل اقطی بالتسوی یکدیگر و دقیق با قلاب و جراحی با کما در کافور متوق مفید بوده و در اصل
 انیمون معنی بمقدار قتی و انیمون معنی حجته زیادتی تقریب نیکوت
 چون دلی حقیقی ظاهر گردید معالجه نماید از قراری که در قره اول بیان نمودم
 در درم غده خفین که نبرانه **بلفاروت** و **دلیت کلان دو ل**
 و هم بلفاروت بلین نری

در پیرزمان اورا بر بان لایینی **افعال میا** و **تولارم**

موسوم نموده اند و بعضی از اطبا از آنجهت که ستمرا رطوبت مائی از او ترشح میشود اورا **ورم مائی** مینامند

خوانده اند چون شدت ورم مانع از ترشح و معه کرده اورا **ورم چشم خشک** گویند و در بعضی

از اطبا شبیه گردیده است بوری که سبب او مخصوص باشد مانند **جرب و خنازیر عین** و بدانکه

درین مقام ورم خاص خود را ملاحظه می نمایند و ورم طلحه جنس را در **نقره ششم** بیان

خواهیم نمود و در صورتیکه **ورم غده جنین** مرکب بود با حالات مزاجیه علامات و علاج اوست

تعریف و تشخیص و علاج حالات عمومی بدن است بجهت در جمله سیم خواهد آمد

پس بدانکه رفتار ورم ساده غده جنین از استقرار بود که باطله شدید ورم اقی یا در تمام کنارهای

جنین اما سبب یا بجز باصلابت و وجع و شس حاصل میشود باشد ترشح و معه حریف

که در حرافه بطریقی باشد که کنار جنین را مانند اکالات نماید تا بعد و چون ورم بسیار

شدید گردد و سرایت بطبقه طلحه مقله نماید ترشح و معه باطله سا فکشته ششم سبب است

بهم رساند و مریض چنان گمان نماید که ریک در چشم او رفته و بواسطه شده خوف از وجع

مریض مایل بافتاح جنین باشد

و اگر زقا در وجه اول بدین طریق است دل برخی اوقات بواسطه سرعت زقا مریض در وجه اول حسرت نماید

که لطیب نتواند رجوع نماید و مریض بدرد دوم رسیده در آنوقت رجوع لطیب شود

Handwritten notes at the top of the page, including the title 'در پیرزمان اورا بر بان لایینی افعال میا و تولارم'.

Handwritten notes on the left side of the page, including 'کلیج نمودن طرف راست' and 'باید استیاده در راه که در بعضی از اطبا'.

Handwritten notes at the bottom left of the page, including 'و اگر زقا در وجه اول بدین طریق است'.

درین درجه دوم سدایح خشونت و کله و نخس معدوم شود و تعدد شروع نماید به شرح
نمودن رطوبت بلغمی غلیظ که مرکبان و جنین را بسلاک مطلق نماید و ملامت کلی اما من نموده
و گنارهای جنین را بواسطه اکالیته رطوبت فاسد ساخته و مرض راشیه مازد بجز ب
عین ولی علامت مخصوص درین مرض شدت نمودن علت بفاصله سه یا چهار ساعت
بعد از غذا که زمانی بود که غذا شروع نماید مکیوس شدن ❖

و این مرض متداول است در اشخاصی که در هوای ردی و متعفن توقف مینمایند بخصوص
در باغین ❖ این مرض در جمیع انسان و صنف برز مینماید ولی در اناث بیشتر
عارض گردد ❖

تندمه العرقه این علت را در اناث نباشد مگر آنکه بواسطه معالجه نالایق نتایج رود
عادت شود ❖ از آنجمله در صورتیکه سیلان بلغم ریوی شکل عارض گردد برخی اوقات
ممکن است که مرکبان بواسطه استرخا جنین متقلب بجانب داخل شود و مورث علل متفاوته
کرده و یا آنکه بسبب اکالیته رطوبت بلغمی که جنین متاثر گشته و بعد از آن التیام
غیر طبیعی در آنها پیدا آید ❖ و چون بواسطه اکالیته از رطوبت مذکوره جنین التیام پذیرفت
شود که بعضی اوقات مانع از اینت طبیعی خارج کرده و جنین اعلی بواسطه نقل خود مسموم
بجانب مفل گشته مورث بدشکل چشم شود ❖ و چون سیلان بلغم شدید را بواسطه ادویه

شرح

قافیه تجلی نماید اکثر سوء احوال در باقی عمر ماند

و چون مریض در درجه اول بطیب رجوع نماید اکثر وضع رخاوه ببلبله باب سرد بانند
سد که بر موضع علیل کافی خواهد بود بر تحلیل کردن مرض ولی چون ترشح رطوبات بلغمی
ظاهر گردید بهترین معالجات آن است که روزی چهار الی شش مرتبه چشم را بدین مرکب
تغییل کنند و بعد از تغیل خشک نمایند **صفت مرکب** بگردند دارا شکنه یک کدم
الی یک کدم و نیم کلاب سی و شش مثقال لعاب به دانه بیجده نخود تعین افیون دوازده
نخود یاروزی سه الی چهار دفعه چند قطره ازین نسخه در چشم قطور نمایند بگردند دارا شکنه
شش یک کدم تعین افیون سی قطره کلاب سه مثقال

و چون اطراف جن بواطمه اکالیبت بلغم فاسد و متماکل گردد بهتر است که رجوع شود بدین
که نسخه اوزانها قرار است بگیرند مرهم ساده سه مثقال

ترانه

پنبه روح یکمثقال و نیم کل ازسی یکمثقال و نیم زینق ایض بیجده نخود و در طفل اجزائی
قافیه نسخه را مکرر مرهم ساده را بیشتر نمایند و چون بعضی اشخاص بواسطه استعداد
مخصوص اذیت در آنها مضراتی اقتدا نمایند که مکه اوزانها را بکنند یا حمره او را شدید
نمایند در آنها مفید بود استعمال **سنگ خدائی** از قرار این نسخه بگیرند شوره چهار قطره

است در کنار وزاج نفید از هر یک شانزده جزء و در بوتیه جمعا را دویب نماید و در جان دویب

باز هم

صفت تعین افیون

بگردند دارا شکنه یک کدم
الی یک کدم و نیم کلاب سی و شش
مثقال لعاب به دانه بیجده نخود
تعین افیون دوازده نخود
یاروزی سه الی چهار دفعه
چند قطره ازین نسخه در چشم
قطور نمایند بگردند دارا شکنه
شش یک کدم تعین افیون سی
قطره کلاب سه مثقال

بگردند دارا شکنه یک کدم
الی یک کدم و نیم کلاب سی و شش
مثقال لعاب به دانه بیجده نخود
تعین افیون دوازده نخود
یاروزی سه الی چهار دفعه
چند قطره ازین نسخه در چشم
قطور نمایند بگردند دارا شکنه
شش یک کدم تعین افیون سی
قطره کلاب سه مثقال

اضافه با کتله کا فز مسجوق کج و با میلی ^{زنگنه} بهم زده در روی سنگ مرمری روزی نذتا
 منعقد گردد و ازین سنگ مذکورده الی پانزده گندم درسی و شش الی نجاه مقال
 آب مخلول و یکمقال عرق کا فز با اضافه نموده طرف خارجی خفین را روزی سه
 الی چهار مرتبه تغسیل کنند چون مرض رو به بهبودی نماید روزی یک الی دو دفعه کافی است
 * چون مرض زیاد مزمن گردد با عدم حکم مفید پاش در اینصورت مطبوخ یکمقال
 پوست درخت بید و یکمقال ریوند خینی در پست و پنج مقال آب که انقدر سحوش نذتا
 شود بعد از آن صاف نموده و در مصغای آن و لغایت رخیب نیده در صبح و شام روی موضع مالد
 بعد ربع ساعت نگاه دارند * و همچو ما باید دانست که هیچک ازین زنج ^{نمونه} مذکورده سرد نباشد
 استعمال نموده و بجهت گرم نمودن آنها بهترین انواع است که ظرف دو اراد در میان کاس
 آب بسیار گرم بگذارند تا برودت دو استنک شود *

در تغسیل
 عصر بخانه کتله ن کند

و برخی اوقات شود که با وجود این تدبیرات معالجه نشود و تقریحی در کنار خفین عارض گردد
 و درین صورت لازم است که طیب اسیاط کلی نماید بجهت آنکه احتمال قوی تر است که عله بسته
 برد است مزاجی بوده باشد و در این زمان علاج موقوف است بدفع رده است مزاج *
 ولی چون عله موضعی نقطه بوده باشد بدون تصرف مزاج در وقت انقضای او منافع کلی
 حاصل شود از مرهم **لیمونی** که بدین صفت ترکیب شده باشد که پذیرش خالص

رنیه ی

یکمقال

شده عروق شریه حفن اعلی شیه بخطوط قرمز نمایان شود. و چون درین حالت
چشم را با نافتا ترغیب نمایند و بعد از آن حفن را با دست با رنجه سیلان در محلف
اللون عارض کرده از قرار صحت درم خواه سبز خواه زرد خواه مخطوط مخطوط و ممتد خواه
بخوانه. اما مصله قسمی از بلم پوشیده بود که بدین واسطه تشخیص نسوج او را نتوان نمود
و چون چشم را با دینک تر با حیاط زیا و تغیب نمایند از دو حالت خارج نخواهد بود
یا ملحمه مصله سالم است و بغیر از حمه عطشی در او نیست یا آنکه ملحمه مصله مانده ملحمه حفن مصله بود
شاید کشته و قرینه را بطریق پنهان نموده که اجرای داخلی چشم را به سبب تشخیص نتوان
و در این زمان اتفاق افتد که در صین باز نمودن چشم حفن اعلی بواسطه اماس شده یا بعد از
افتتاح بحالت خود باز نگردد و در خارج منقلب بماند درین صورت باید سعی کلی نمود که در
بواسطه فاش رباگشت ابهام و سبب بحالت خود باز گردانیده تا عادی بدین حال شود و در
باقی عمر بماند.

و چون تدریج صحت درم خفته یا بدتر شرح ری مجده المبعی گردد چون ابتدای مرض و بالا
شفا حاصل شود با سیلان دمعه.

اما چون درم سردیت با جراف نموده و بعین برفته باشد اگر در انتهای مرض منجمه
باقی نماند مگر لکهای قرینه که اغلب اوقات بخودی خود تحلیل روند ولی در صورتی که درم بعین

سرد است نموده و ریم بسیار متزشج کرده باشد قرنیة از شده ضغط و ریم طبقات
 خود را مانند فلن ساخط کرده و مشق کرده **نقق عینیة** عارض کرده و چون بعد از آن
 نیز در دم بخت خود باقی ماند بسیار اتفاق افتد که جمع رطوبات چشم خارج گشت **خور عین**
 حادث کرده چنانکه از تصویر اول واضح گردیده **❖** و چون چند موضع از قرنیة مشق کرده **عینیة**
 نیز از این شکافهای متعدد خارج کرده حالت مخصوصی در چشم ظاهر شود که او را بابا تو
 مانند **❖**

در چند این علت اغلب در ابتدا یک چشم را قهلا سازد ولی در چشم دوم نیز بواسطه سرایت
 بزودی عارض گردد **❖**

و بعضی اوقات قبل از تغییر بلغم سجات ری **سیلان دم** از چشم حادث شود
 بلکه مکرر این نیز بروز می نماید و این حالت از جمله عوارضات جیده است بجهت آنکه اکثر اوقات
 دیده شده که درین حالت بدون کثرة نتایج رودیه بزودی صحت پذیرفته

اما **الاسباب** بدانکه این علت اغلب یافت شود در اطفال ضعیف اینیه یا **ضعف**
 دوران اطفالی که قبل از نه ماه متولد گردند و در اطفالی که والدینشان هنگام حمل در منزل **رطوبتی**
 سستی نموده باشد و اطباء بر آنند که این مرض عمومیت دارد در اطفالی که والدین آنها در حین تولد
 مبتلا بسوزنک غیر مسری بوده باشد و بسیار بارد است و در صورتی که مادر مبتلا بسوزنک

سیفیلیسی بود ❖

اما تقدّمه **المعرقه** در صورتی که مرض در جفن نقطه باشد چندین ردی نخواهد بود

بدلیل آنکه نتایج این مرض یا لکه قرینه است که اکثر نخودی خود تحلیل رود یا انقلاب جفن

اعلی است بجانب خارج ❖ دل چون مرض ملتحمه را نیز مبتلا سازد و قرینه منقرض گردد

بسهولت اتصال غیرطبیعی مابین قرینه و غبیه ظاهر شود باکدورت قلیل یا کثیر که مانع از انضمام

گردد ❖ و چون در هنگام حدت و دم قطعه عظمی از غبیه یا جیح غبیه بدون منفرجه شدن قرینه

اتصال غیرطبیعی با قرینه بهم رساند در صورت اول **استانفیلیم**

ناقص در صورت دوم **استانفیلیم تام** حاصل خواهد آمد چنانکه در **تصویر**

دوم و سیم معین میشود ❖ و چون در هنگام حدت و دم قرینه در چند موضع منقرض و در طبقات

عین از خارج گردد عوض مقله جسمی سفید بدن ترتیب باقی ماند و جفن بجانب داخل

متصل شده **مخور عین** عارض شود ❖

اما **العلاج** در صورتی که از ابتداء رجوع بطیب شود و این بسیار آدات باید بدو

تأمل بمعالجه ضد درمی پرداخت شود از قرار مزاج و حدت مرض از آنجمله وضع یک عدد در

در ماق اگر فوق کیمه دمه نماید و چون از ابتدا مستمر اخرقه مبلوله آب سرد استعمال

کنند اغلب اوقات بدین معالجه شود و محتاج بمعالجه دیگر کرده تخصیص هنگامی که اسباب

مرض ا ملاحظه نموده رض سوت را نماید بواسطه کلل یا شربت رویند چینی در وقتی که سوت
مزاج موجود بوده باشد و شیر مادر را عوض نمایند در هنگامیکه اگر مزاجی از مادر بوده باشد
تا چون ترشح بلغم شده نماید لازم است که چشم مرضی را روزی چند دفعه بمحلول نیم گرم

سولفات دوزنک

یک گندم در شش مثقال آب مقطر
یا چند قطره لعاب به دانه تغیل نماید و بعد از تغیل به شمال نرم و نیم گرم چشم را بجا کند پس
بردی چشم وضع نماید پارچه نازکی که بر دهن کا فوراً آوده باشند از آن قرار که در دهن
بازم کا فوراً آبش طایم محلول نماید تا سیر گردد و چون سرد شود از کاغذ صاف نماید و در
مصفاى او را در چشم استعمال کند

و در هنگامیکه ترشح ری شده یا بدو تو حات ترینه پدید گردد ضمیمه خواهد بود قطره تغین امون
در چشم روزی یک الی دود دفعه و چون بدین تدابیر ترشح ری ختم نیابد و بعضی اوقات
از چشم خارج گردد و طعمه مانده صابونی شود بهترین ادویه مرهم **زانه** است که نسخه

ادو رفقه سیم مذکور است و بدانکه درین ایام طبیب معروف **مغوی لا وارث**

نام معالجه مخصوص در جمیع درجات ورم خفین اطفال تازه تولد آنها

نموده و در مریض خوانده زمان حامله در پای سخت برین

تجربه رساند بدین نوع که در ابتدای معالجه روزی یک دفعه و بعد از آن روزی دود دفعه نام

مؤکلف سنجی بسیار نرم را در روی طعمه استعمال کنه و علاوه بر آن هم در صبح و هم در شام
رب نکند مگنل را با لظال بنوشته و بدین نوع معالجه اکثر اوقات مرضی در مدت چهار
الحده روزی صحت پذیرشند ❖

نقره پنجم

در غیره که اطبای فرنگ او را **مار دیو لوم**

خوانند ❖ و این علقه باشد که در دم قطعه صغیری از جنس بدین نوع که ابتدا با کله داشته
شد و در یکی از کنارهای جنس موضع صغیری از او را بملا بدمل صغیر گرداند چنانچه از **تصویر**
چهارم معلوم است و این درم جزئی مانع از حرکت جنس گشته و بتدریج صلب و **ثقیف**
شود با بودن وجع و بعد از آن حمزه او تمویق و اما سنجی گردیده نوک او را هم مال بصفت
ولین شود و همان نوک منبسط شده ریم را یک دفعه یا بتدریج خارج سازد و اما سنجی
گشته و جراحت التیام یابد با بقای اثر جزئی از او ❖

و بجهت تحلیل کردن این قسم از درم در ابتدا که حصول ریم شده است وضع خرقه مبله با آب
یخ یا با سکنجین سرد اغلب کافی میباشد ❖ اما چون ریم در او ظاهر شود باید مبالغه
نمود که بواسطه ضمده لطینه چون مغزنان و شیر در غرض برودی شیعه را منبسط نماید
و بعد از آن بخار او استعمال ضمده را تکرار کنه تا مصلحت موضع تمامه معدوم گردد زیرا

سه
آمده

کرد که بیان او در نسخه دهم

که اگر جری صلابت ماند که بجز به **فلا زیان**

قره ششم

در بیان درم ملجمه جن که ادراغ نفاست **اقلمی پال پیرال**

و هم **کثرانک تیوت پال پیرال**

مانند

و این مرض عبارت از درم غشی مخاطی که تحت است جن را و اگر چه اغلب اوقات این درم
 مرکب بود با درم غشی مخاطی مقله بواسطه ارتباط آن سکه کردلی مادر بمقام درم ملجمه
 جن را مفردا ملاحظه نمی نمایند و بتعرف **درم ملجمه مقله** در امراض مقله شروع می نمایند
 اما در خصوص **اسباب** درم ملجمه جنی بدانکه از آنجمله است تاثیر هوای بار در در طب
 و مزاج بلغمی و آتایر این نوع اسباب همین است که درم ملجمه جن عموما مرضی بود
 مزمن بدلیل آنکه از این قبل اسباب مستعد سازد شخص را با امراضی از جنس نرله که طول
 و دوام آنها زیاده میباشد

ابتداء

و چون این مرض مفرد بود یعنی به **درم ملجمه مقله** مرکب نباشد سطح انسی جن مخصوص
 جنس اسفل را محرکه عارض شود و عروق شعریه او که در حال طبیعی غیر نمایان اند بطور
 تقاطع ظاهر گردند و چون عروق بواسطه زیادتی اجتماع دم برآمده شوند مرضی حاصل

یا تذف در چشم نماید و چون در دم موجود باشد شرح ملحه نیز نیز کردد نوعی که در این
رطوبت رقیق و بعد از آن رطوبت بلغمی مریض و بد ریح غلیظ گشته در ماق اگر جمع شود

❖ چون این قسم درم با شده زیاد بوده باشد ملحه خون تمدد و غلظت بهم رسانند
و از حد خود تجاوز نموده بجانب خارج منتقل گردد در این صورت کمی لین فرنگ این
علت را به **خمریس** موسوم نموده اند و چون درم پشتر تا اثر نماید

بر غدد بلغمی خون نوعی که چون از ماقین نظر نمایند ملحه خون مانده پوست صغری دیده شود
اطبای فرنگ این قسم از درم چشم را **اکرانولز**

بلغمی صغ

مانند یعنی **دافردانه** این نوع از درم بسیار صعب العلاج میباشد و چون علاج ننندند
نسب خون را فاسد نماید نوعی که آماس و صلابت در او حادث و منبسط گشته خون بجانب
خارج منتقل گردیده بدین حالت باقی ماند و مرض مرضی عارض خون شود که ادرا بفراست

مطابق شکل پنجم

اکتر پیان خوانند یعنی انقلاب **مرض خون بخارج** که تفصل ادرا
در فقه همد هم از این جزء اول بیان خواهیم نمود ❖

اما **العلاج** چون مرض حاد و مقرون بوج شریک بوده باشد اخراج دم بواسطه
وضع علی ارضف اذن لازم است و چون علامات غلظت دم از مرض معلوم بود فصد صاف
مفید خواهد بود و همچنین معده وضع نمودن رملین را در محلول نمک طعام و نوشیدن

مسهل

سسهل برقی و قطور مطبوعات طینه چون لعاب به دانه و خطمی دهر زمان که بواسطه
یاضن و جح هتقه و قله ورم نیز معلوم گردید لعابیات را بمبدل نماید مجلول یک کدم

سوفات دورنگ

در رخ مشقال آب یا مجلول یک کدم
در سه مشقال آب که روزی دود دفعه

نیرات ارژان

قطور نماید ^{نیک چشم} و درین حال نیز قطور از یک کدم زاج سفید مجلول دود و مشقال کلاب
مضیت یا آنکه چهار کدم زاج سفید را با سفید یک عدد تخم مرغ بزنند تا کف نموده و در
به و مجلول کرده بخارج چشم وضع نمایند

ولی چون سطح داخلی جن **دانه دانه** باشد اغلب ادریه مذکوره صحیح خواهد بود
و چاره نباشد مگر آنکه جن را برگردانند و قلمی از **نیرات ارژان**

یا از استات دو کوپور

مکرر انفاصله دو یا سه روز بگذرد ^{نیکبار} بماند و بعد از آمدن کقطره روغن بادام شیرین
باز در چشم قطور کت و فی الفور چشم را بعباسه مجلوله آب نیچ بپوشانند تا حرارت
محموسه معدوم گردد و علاوه بر این تدابیر باید ملاحظه مزاج مریض نمود و چون ^{طسب}
مکان بمزاج خاوری بود از فراد قاعده علاج او رفتار نمایند

بآنکه کمالین فرنگ ورم طمحه خفنی را مریض دانند که اصلا ربط بوزم **غده خفین**

بورم غدو جھین **ن**دارد چنانچه از تعریف **ورم غدو جھین** که در فقه سیم مذکور
شہ بین گردیدہ **:**

فقرہ مقدمہ
در ورم ماق اکبر کہ بفرسہ **ایخلیت** نامندہ **:**

بدانکہ چون این مرض اغلب اوقات مشتبہ گردد بہ **ورم کبیرہ** و معہ **لہذا** علامات
اور اور در اینجا مفصلاً بیان مینمایم **:**

اما علامات در جہ اول کہ عبارت است از علامات ابتدای بروز مرض بسیار است
بعطامت **عمرہ ماق اکبر** پس بدانکہ در ابتدای حدوث این مرض چون مجرای **دمعہ**
فشاردندہ خروج دمعہ صعب گردد ذہ تا کیہ دمعہ سالم است اما س ماق چندان
صلابتی ندارد ولی چون کیہ دمعہ متلا بودم گردد بود بطہ لمس در تحت اما س **عمرہ**
تکہ شکل صلب معلوم میشود **:** و چون مجرای دمعہ مسدود گردد پنی از طرف علیل
خشک گردد باز کاوہ حس نوعی کہ سبب خرنی عطش کلی عارض شود **:**
اما علامات در جہ دوم در این حال علامات نیرشپہ علامات **عمرہ جھین**
بدین نوع کہ شرح دمعہ تبدل ترشح بلغم ری شکل می گردد و درین صورت چون
فشار بجانب انخل ماق اکبر نماید بلغم ری شکل بمقدار زیاد خارج شود **:**

و چون این ترکیب گردد بدم تجزای دمعه یا درم کبیه دمعه در این درجه دوم خروج
 حقیق دمعه از خود چشم مستبر بود از خود چنین هم دمعه و هم بلغم ری شکل خارج شود
 بجهت آنکه مجرای دمعه پنی سد است و چون دمعه از مجرای طبیعی نتواند عبور نماید
 دمعه و هم ریم در آن مکان مجتمع گشته بالاخره کبیه دمعه و عظم صدنی را مانده نماید
 بنوعی که ماضور دمعه ماضور العرق باقی میماند:

اما العلاج در درجه اول و دوم علاج چون علاج حمزه چشم است مشروط بدانکه
 علت ساده و منفرد بود بدون ترکیب او مرض کبیه دمعه یا مجرای دمعه در صورت
 مرکب بودن بر کمال لازم است که چون درم کبیه دمعه تحلیل نرود بزودی او را بواسطه
 اضمه لایقه بریم رساند و هنگامی که بلبس احاس صدمت ریم در او شود بواسطه
 مبضعه او را منبخر نماید تا ریم خارج گشته و در انوضع مجتمع نماید و اصلا بجهت تجربه
 میلی در مجرای دمعه پنی داخل نمایند که باعث ضرورت کلبه خواهد شد و بعد از آن
 دمل کبیه دمعه روزی یکدفعه او را با غافتر که در هر کیمتقال او پنج قطره تعین ایفون مخلوط
 بوده باشد باغات آب دزدک مخصوص چشم را تعین نماید و بر روی جرح تعین
 الوده تعین ایفون وضع کنند تا بقوه لطیفه خود جرح ایتام یا قه مجرای طبیعی دمعه
 زایل گردد:

فقره هشتم

در بیان جراحات عاده جفن ❖

و این نقوه چون بسکی تابی دارد و بعلم و عمل جراحی و سوسم لهند آئینان او نمی پردازم

نقوه نهم
در تهج صلب اطراف جفن که بفرانسه اورا **تیلدیس**

و هم **تیلدا** نامند ❖

و این مرض عبارت است از آمانس مطح یا غیر مطح که با صلابت و عدم حس در کتاف جفن ظاهر شود و اکثر اوقات نتیجه مرض خنازیری چشم است و بعضی اوقات نیز در اشخاص ضعیف البنیه بعد از امراض جفنی بتخصیص درم غده جفنین که در نقوه سیم مذکور است

باقی ماند و اغلب علامات مخصوصه در این مرض افتادن موعدهای جفن است ❖

بدانکه این مرضی است نادر العالج بتخصیص در خنازیری المزاج و در اشخاص پیر

و چون به سکی معالجه نشود اکثر مورت صدوث ^{عقرا} سرطانی جفن کرده و چون بواسطه

این مرض نیز نقطه های دمه صلابت بهرساند و از اشغال طبعه خود بازماند با

دسه مرکب گردد ❖

و علاج موضعی این علت بدین نوع است که اضده فاره مرتب اذوق بزوال تهج

و ورق شوکران و بزکران بالسویه بآب خمیر غوده روزی چند دفعه تیلی از او را

بردی چشم ضما د نمایند ❖ و همچنین مفید است ضما دی که از پیچ پویه لیکسارزان

که کرم

که نرم گویده باشند بگردنش جزء کافور مسحق یک جزء و باب کرم ضماد
 نموده و منظور از این آنچه آن است که صلابت نرمه را عاوداند و بعد از تصفیه
 درم را الیام دهند برمی که مرکب باشد از یک جزء مرهم رقیق رمادی و کافور
 مسحق دو جزء و مرهم ساده پنجاه جزء و چون بدین معالجات شفا حاصل نگردد
 بهترین معالجات استعمال **مرهم لیمونی** است که صفه او در تفرقه بیم مذکور شد

تفرقه دهم

در بیان خلاریان

داین عبارت است از **شجره** که نه تحلیل رود و نه ری گردد و بدین واسطه غلظت
 در محل مرض حادث شده و نرمی گشته در کنار جفن مانند جسمی صلب سخت و
 یا لوزی شکل و متحرک بدون وجع موجود ماند و این علت اگر چه بالذات
 خوفناک نیست تخصیص چون فرد بوده باشد ولی چون چند عدد موجود گردد و بواسطه
 استعمال ادویه اکاله خواهند اورا از ایل نمایند احتمال است که مورت سر لسان
 جفن شود

اما العلاج در صورتیکه که **خلاریان** خرمی بوده باشد و در تحت
 جلد بود امید بر تحلیل بردن او خواهد بود و بجهت تحلیل بردن او سفید بود پس نمودن

موضع صلب را در میان دو پشت دالوده نمودن ادوا بجز هر شب در دو روز
 آن محل را بمشع شوکران بعد از این عمل و بعضی اوقات مفید افتاده است
 مرهمی که مرتب شده باشد از یکدیگر **میدور دو نیم**
 و دوازده جز مرهم ساده و یا مرهمی که مرکب باشد از پمچه نخود دهن زینق
 رمادی و سه نخود کافور مسوق و سه نخود عصاره شوکران و علی ای تقدیر از سه
 حالت خارج نیت یا صلابت بدین معالجات تجلیل رود یا درم حادثه سخته سحر
 بریم گردد یا بحالت خود باقی ماند و در صورت اخیره چاره پذیر نباشد بجز
 بدین نوع که جلد روی ادوا منشق نموده و قطعه صلبه را با انبری یا طلائی
 گرفته و بمقرض منحنی یا بشرط قطع کرده و جراح را بمشع ساده ملئم سازند
 و بعضی الطبا درین علت رجوع نمایند با دویه اکاله ولی ضرر استعمال
 این نوع ادویه غالباً پیش از منفعت ایشان است پس بعد از آنکه با دویه مذکوره
 ورم تجلیل نرود عمل بدیهتر از سایر معالجات است و در صورتی که این علت
 یافت شود در اناتی که میلا بصلابت ثدی یا صلابت عنق رحم بوده باشند
 بهترین تکلیف طبیب است که بچشمه تصرف در مرض جنین نماید بجهت آنکه
 مستعدان مزاج سرطانی را این

فقره یا زد هم

در تبیح سرطانی جن و سرطان اد

بدانکه تبیح سرطانی جن عبارت از اماس محدود و جن با صلابت شد
و عدم حرکت که بعضی از اوقات بلون جلد و برخی اوقات با در و عروق

شعریه جلد است ولی تا رد است در او ظاهر نشود بدون وجع بود

و این قسم تبیح نتیجه ضربه وارده بر جن یا نکس نمودن ورم حاصله در او

و یا نتیجه صلبه اطراف جن یا فلازیان است

و هر چند بعضی از اهل جلد درین مرض مخدرات و املاح زینتی و انیموتی را استعمال
نموده اند ولی اکثر بدون منفعت بوده است و کمالین معروف فرنگ اصلا

درین مرض نمایند تا زمانی که در او احداث وجع شود

و در صورتی که بواسطه اسباب خارجی در تبیح علامات درمی طای هر کرد باید

سبب واضحی در ایشان ضعیف البنیه در تبیح وجع سرمی عارض شود و اما

عظیم گشته لون جلد انگر گردد با ترکیب لون او بلون خونابه عاده در ملحه

باحی از برای طیب قطع حاصل شود بر آنکه بزودی سرطانی در ان موضع ظاهر

خواهد گردید

و شود که سرطانات جنین بدون تقدم تبیح سرطانی از علاج بالایی درم ساده عارض شود
و درین مرض تقدیمه المعرفه ردی دهم معالجه حسرت و باعفا و بعضی از الجبأ علاج

منحصر است بقطع نمودن جمیع موضع سرطانات

و باعفا و غیره عمل به بهتر و نیکوتر است در صورتی که موضع سرطانات صغیر بجهت و مرض
مالات داخل عین سرایت نموده باشد و لی چون سرطانات قبح عظم کرده که در علمیه
اکثر جنین را قطع لازم شود عمل به جایز نیست بدلیل آنکه برآلات باصره در صورت
انعدام جنین بزود مرگ سرطانات عارض خواهد گردید مگر آنکه جنین مصنوعی از موضع دیگر
حاصل نمایند و این عمل هم محتاج به جراح کامل است و بعضی از الجبأ بعضی عمل به در صورت

بر عوع بادیه نموده منفعت کل از او دیده اند از آنجمله **و لکر**

نام که کمال معروف نسوی است در شخص عداد که علاوه بر سرطانات جنین بغير موضع

عظیم از صورت او نیز مبتلا بدین عله سرطانات بجهت بواسطه استعمال **پودر دکانام**

از خارج و اطلاج از شینگ بمقدار قلیل از داخل در دست

پناه روز معالجه نموده وصفه نسخه **پودر دکانام** از این قرار است شخوف سی و شش نخود

فاکتر تاج دو نخود خون سیاوشان سه نخود و **کسیارنی** ده نخود

جمیع او به وزنم ساییده و با اندکی آب خمر نموده مدت یک الی دو ساعت بر موضع

سرطان مانند: **ودلارو**

نام که نیز کمال معروف **پاریس** بود

و کتاب بسیار نسیدی درین علم تصیف نموده **تعملاً بسیار به کوکر مکمل معقول** است

و گوید که در چند نفر با استعمال داخلی او بدت طبع علاج پذیرفت بدین نوع که در ابتدا

نه نخود کوکر و نه کور را با سه نخود صد در نصف فحان مطبوخ اودیسه مره بنا شد چون مطبوخ

افستین و جطینا استعمال میفود و بتدریج مقدار نه نخود را تا نیت و چهار یاسی و شش

نخود میرساند

قره دوازدهم

در خراج هفت

داین مرض که در نوع دوم از قوه دوم از قسم سخم از امراض آلات حرکتی مفصل مذکور

گشته نیت مگر ضمیر اول جلد که در آن خاص کیفیت در جنین مخصوص در جفن اعلا

عارض میگردد و بواسطه سهل نمودن این مرض و عدم معالجه صورت غانقر ایایی پدید کند

بدین نوع که اناس ترخ تیره با برج شدید حاصل شده طاول صغیر فاکتری رنگی در ^{ظاهر} دراد

شوه که بتدریج منقش شده موضع دمل مقعر و علو از زیم غیر سالم اکمال گردد یا اینکه بدین

منقش شدن جلد خود دمل تمامه غانقر ایایی گشته ترشح در غیر سالم حادث آید

و علاج در این صورت بدو قسم است خارجی و داخلی و از خارج استعمال نمایند شری موضع

و وضع رفاده مبلوله بمطبوخ پوت که کند و تعین مرکب و عرق کافور و از داخل استعمال
شود جوهرات معتدله با که کند *

فقره سیزدهم

در استغای لجمی خفین *

و این مرض عبارت از آهاس رطوبتی خفین و تخیص حادث شود بعد از باد مبارک خفین
یا بعد از رم چشم که نتیجه امراض جلدیة حادثه بوده باشد یا بعد از طول کشیدن استعمال ضد
ملینه در امراض عین و بخصوص در صورتی که بعد از استعمال آنها غلظه بود در اعضا تاثیر نماید

* و این علت اغلب در خفین اعلی ظاهر شود یا آهاس خمیری شکل بدون وجع
بالیت و بیاض موضع که بواسطه فشار انگشت تا چند ثانیه تغییر در او باقی ماند *

و علاج این علت موقوف است باستعمال کمادات از ادویه معطره یا آب با کافور

یا بدون ادویه بزرگ ملایم از پارچه ماهوتی که کبدر یا مصطکی او را تخمیر نموده باشند

و بدانکه چون استغای لجمی خفین عارض شود در هنگام مبتلا بودن چشم بیک از امراض

عاده از قیام ادویه مذکوره مضر خواهد بود پس بنابراین علاج موقوف است باستعمال

ادویه ضد درمی بدلیل آنکه دفع موقوف بزوال سبب است *

فقره چهاردهم

در استرفاء جن اعلا

و این مرض منقسم بجز قسم شو **قسم اول** آنکه جلد طاهر جن طویل و زیاده باشد بود
 که عضون غیر طبیعی عارض گشته مانع از انقباض عضله مرتفعه جن گردد. و درین صورت
 مریض نتواند که جن اعلا را مانند پرده بروی تعلقه است مرتفع نماید و عرض جن بجهت بلند کردن
 از حرکت عضله معلوم شود ولی با وجود این نتواند که بلند گردد. و در این حالت اکثر شب
 او جرحت سطح جلد جبهه است که بواسطه طول جراحیست و سبب جلد جبهه جلد عادت سستی
 نموده و بدین حالت باقی ماند یا نتیجه طهر استعمال اصداء ملینه است بخصوص در اشخاص
 ضعیف البینه و کسانیکه مستلما بخوار و ریاضت باشند. و بعضی اوقات میتوان این عمل مولودنی
 بعه باشد.

و بهترین معالجات در این قسم برداشتن جلد راید است از قرار قواعد حرمان و بعضی اوقات
 نیز بسیار مفید بود استعمال موضعی ادریه اکاله معدنی چون عرق گوگرد و غیر آن **قسم دوم**
 از استرفاء جن **استرفاء عضله مرتفعه** است بدون علتهی در جلد طاهر و چون
 این عله در جن اعلا و غیر موجود باشد اغلب عضله مدور جن نیز متشنجی بود
 و علاوه بر این استرفاء جنی دلیل غل و برودت در جنین و علامات
 استرفائی در سایر مواضع مانند صورت نیز موجود باشد. و در این قسم اغلب

اتساع صدقۀ حادث گردد یا ضعف قوه باصره بلکه بعضی اوقات جمیع عضلات چشم
سترخی شده مقله میل بخارج جفن نماید و سبب این قسم استهفأ متفاوتست
چنانکه بعضی اوقات حاصل شود از استعمال طولانی اخضه ملینیه باشد حکم نمودن چشم را
در بعضی از امراض او و برخی اوقات نطفه باشد مکتۀ دموی را و در این صورت نمود
نخواهد بود و بعضی اوقات حادث شود در آنکس که مبتلا باشد به شکران بعضی در مردم
ضعیف البنیة و با در دیده شده که این قسم بطریق نوبه رفتار نماید یعنی بعضی اوقات
موجود و بر غیر از آنه معدوم بعضه باشد

اصلاح در صورتی که شده بسیار در او نباشد بواسطه سکنی نمودن در امونیه یا
و نوشیدن مقدار طلاء از عرق شراب و دنگ ماهوت گرم علاج پذیرد

ولی چون شده داشته باشد باید رجوع نمود به تغذیه آب انگه یا تعقیب ذرا ریخ
یا جوهر نیش در یا تعطر صغری با عرق یا بدین نسخه بگیرد جوهر دانه مورد و در مشقال
و مخلوط بکلیگر نموده استعمال نمایند یا آنکه جوهر را زین را با جوهر نیش در با سوسه مخلوط
کرده در صدغین و جفین طلا کنند و نیز در این باب بنمایم که کمال معروض
انگلیس **آدام شیمت** نام بجهت معالجه این علت طریقی

مخصوص اختراع نمود بدین قرار که موضع مابین زائده علمه و زاویه فک انفرد بواسطه

پایس

اکمال مجرد میمورد چون بعد از شش است
جلد انموضع غائز ایا شده ساطط میگردد بواسطه مرعی از ریس احمر یا ذرا رخ موضع
معلول را کجالت تفریح نگاه میدشت و چون درین صورت معالجه حاصل شود سنگ
نیت که این منفعت از متحرک نمون شعب عصبانی شعبه سیم از روج پنجم است
که ازین موضع عبور نموده و در جنین مفروش میگردد

و چون استرخا جنین نه مرضی دیگر لجه که علاج پذیرفته باشد بود سنگ نیت که بخود
خود بعد از رفع ضعف عمومی چشم بدون علاج مخصوص نیز رفع خواهد شد

فقره پانزدهم

در تشخیص جنین

بدانکه این علت هر چند تعریف مخصوصی لازم ندارد بدلیل آنکه اکثر علامات یا نتیجه
سایر امراض باشد ولی در اینجا مپان مخصوصی بجهت او میمائیم تا شبیه با شرفا
جنین نگردد

پس بدانکه تشخیص جنین عبارت است از حرکات غیر ارادی که دفعه از برای جنین رو
دهد بدون وجع با حصول غصون غیر طبیعی در جنین اعلی که بعضی اوقات این مرض
بدون مقلدات و برخی اوقات با مقلدات مانند صداع و ثقل ساعه عارض ^{میگردد}

و سبب این علة اکثر امراض دیگر است بنوعی که این علامت مخصوص موجود باشد
در مایه لیا و در اخلاق رحم و در طرب و در دیدان معوی و در امره غازی بری تیه
پس بنا برین علاج او را از قرار اسباب باید نمود ولی چون سبب واضح نبوده باشد
کی نمونه مابین زاید و حله و زاید و تک اصل از قرار تفصیل مذکور بعضی اوقات بسیار
مفید اند ❖

و چون این مرض مولودی یا بچه سقوط مرگان لجه باشد علاج پذیرد ❖

نقره شتره هم

در عین حرکتی ❖

و این مرض عبارتست از حالت مخصوص بنشین بدین نوع که هر دو یا یکی از آنها
بعضی اعلی کونا لجه باشد و بدین واسطه مقله تمامه از بنشین نتواند پوشیده شود ❖
و سبب این علة اغلب تشنج عضله مرتفع نمایند بعضی اعلی است ولی بعضی اوقات
شود که سبب او در وقت التیام جراحات حاده یا تقرحات بعضی اعلی بود و بسیار
نادر است که این علة مولودی بوده باشد ❖

اما **تقدمه المعرجه** این علة جدت در صورتی که جرم بعضی فاسد شده باشد
بجمله آنکه در این حالت که جرم او فاسد باشد چشم متمرکز در دو اشیا خارجه بر آن

متحرک شود و دفع آنرا نتواند نمود :

و علاج موقوف است بدفع سبب چنانچه در صورتی که این مرض از شیخ حادث
شده باشد رجوع شود باستعمال مخدرات مانند **بلادانه**

و افیون و در هر صورت باید نیکو ملاحظه نمود حالات عمومی بدن را و علاج داخلی
مخصوص او پرداخت : چون سبب این علة فساد جرم خفن اعلی بواسطه
جراحت یا تقوی بود بعضی اوقات عمل به ارجاب داخلی خفن چنانچه در قواعد
جراحی مذکور است مفید بود

فقره هفدهم

در انقلاب مزمن خفن بدخل که بفرسه **انتریان**

خوانند : و این علة عبارت است از متقلب شدن خفن

اعلی یا اسفل یا هر دو با شترک بسوی داخل شوی که کنار خارجی خفن که بقاعده طبیعی
باید دور از مقله باشد در این موقع ملاس مقله شود بطریق که مکران بر پیل تمام
همین و ثوران در سطح قرینه چشم احداث نماید و بدین واسطه سیلان دمعه عارض
گردد و چون علاج نشود بآسانی سبب امراض مزمنه چشم و کدورت مانند سبب
در قرینه خواهد شد :

د اسباب شایعه درین مرض استرقا باطنی شدن جلد خارجی جنین است یا در ام
متفادته که تاثیر بر غضروف جنین نموده او را از مکان طبیعی خارج سازند و بجا
تقلص و انقلاب باقی که از بد یا تقرحات ملحمه جنین است که بسبب کوتاه شدن او ^{کرده}

در صورتیکه سبب این غله بلندی جلد ظاهر یا کوتاهی جلد باطن
جنین بوده باشد اطباء اکثر راجع نمایند بعلی می که در استرقا ساده جنین متداول است

یعنی بریدن جلد خارجی و اقیام جراحات او **از راه قریب** :

و بدانکه علاوه بر عمل یدیکه کور بعضی طباق را در دیگر مینمایند **از آنجمله** ^{دور}
نام کمال معروف و اتسوی مبالغه نماید بر اینکه بواسطه شمع

انگلیسی جنین را بحالت طبیعی آورده و نگاه داشته اکثر در بیت روز علاج تمام پذیرد

و طبیب ایتالیائی **گوآدری** نام استعمال **اسید سولفوریک** را ^{مورد کرده}

شایع نموده بدین نوع که اولاً خارج جنین بشمع ^{بغل و انا}

ساده میپوشاند بنوعی که شمع بغل قدری روی چشم را گرفته که در داد اخل چشم نشود

و موضع معین از جنین اعلی را باز کند آورده بنوعی که خطی در میان دو شمع بازماند

و بعد از آن بلوله بلوری نازک خطی اندک عرضی تر از موضع موهای بر کشته

بردی جنین بکشد و بعد از یک دقیقه باقی مانده **اسید سولفوریک** را پاک نماید

بهر حد روز و این عمل را مکرر سازد تا مرغ مرض گردد ❖

و بعضی از کجالات فرنگ با این داغ رجوع نموده اند و فایده کلی از دیده اند بلکه
نام از اهل انگلیس شخصی را که مبتلا با استفراغ غصه مرشح نماید

خفین بود بدین نوع معالجه نمود که اولاً طبق محیط انحصار را شکافته و چون بصله
در روی الیاف همان غصه آهن داغ را استعمال نمود ❖

ولی در صورتی که سبب انقلاب خفین بد اخل تقلص عضروف خفین بود جمیع طب
متفق بر آنند که علاج او بسیار صعب است و بهترین معالجه را علی الاطلاق
کنند شغزایده را دانند تا داخل چشم را گوید ❖

فقره هجدهم

در شغز متقلب و شغز آید ❖

بدانکه شغز متقلب عبارتست از انقلاب بسیار یا اندک موهی خفین بسوی
عقله و این علت یا تمام است در صورتی که خود خفین بد اخل برگشته باشد یا ناقص
که بعضی از موهی بسبب متقلب برگشته باشد و تاثیری از آنها در آلت بصیر نباشد
مگر همچنان دائمی که سبب سیلان دمه و درم مقرون با وجع شدید و سبل و کدورت
و تقرح قرینه گردد ❖

و شعرزاید اطلاق شود در وقتی که علاوه بر قطار طبیعی مرکبان صف دیگری تمام
یا ناقص از شعر در سمت داخلی حقیقت صف طبیعی حادث گردد و چون بر خلاف
صف طبیعی میل بخارج اذیت مانند شعر منقلب موجب امراض مذکوره در شعر
منقلب شود:

و علاوه بر اینکه شعر که بواسطه برکشتن جنین بد اهل انقلاب شعر حاصل شود ممکن است
که از جمیع امراضی که سبب غلظت یا جرح است جنین شود علت انقلاب شعر حاصل گردد
و علاج این علة موقوف بدفع سبب است و چون طبیب را از ازاله سبب
ممکن نشود علاج منزهت بحد ادائی که باعث عدم ازدیاد مرض گردد باین معنی که
هر زمان که شعر منقلب یا رأیده از ملتحمه خارج شده باشد او را زایل نمایند:

فقره نوزدهم

در انقلاب جنین بخارج که بفرسه اکثر بیان

خوانند

بدانکه این علت اغلب در جنین انفل عارض میشود چنانچه از تصویر پنجم معلوم میگردد
و علاوه بر اینکه این مرض سبب بدبختی صورت است اکثر نیز صورت سیاهان
مستمری دیده میشود زیرا که در این صورت جوفی که بجهت جمع شدن ذمه است

که در حال

که در حال طبیعی میان تپله و جن افعل موجود است معدوم میشود و در معه تا به
از روی جن افعل سیلان مینماید :

و سبب این مرض اکثر گوناگونی بلکه خارجی جن است و درین حال معرون
بود این مرض بعین **فراگوشی** یا حاصل شود این علت از شد غلظت ملجمه
جن بواسطه او رام سده یا خا زری یا سبب و استرقا ناقص عضله مد
جن است چنانچه در شیوخ اتفاق افتد : و در قسم اول تقدیمه المعثره روی
بلکه اکثر علاج پذیر نباشد : و در قسم دوم بواسطه دفع نمودن غلظت جن خواه
بعل بدخواه بادویه اکاله امید بر معالجه میباشد پس در صورتی که مرض جدید
باید ابتدا نمود تبخیر موضع علیل را بتعین افیون با تقصام **اترسولفوریک**

یا بدون او و بعد از آن تدبیر کند

بدین ریت رمادی یعنی یک گندم ریت رمادی را در صد گندم مرهم سده
داخل نموده استعمال کنند و بعد از آن ملجمه جن افعل را اطلاع نماید بنگ جهنم
و در انتها **بکسر و ردو انیمون** موضع را اطلاع نماید

و چون ملجمه بسیار صلب و کلمه مرمن در او پدید شود استعمال ادویه اکاله حاصلی
سخرا بد نشود و علاج او موقوف بعل بدخواه کردید : و در قسم سوم چون

جاری باشد تا بین کج هر راز یا نه یاد بین در ارجح استعمال داخل ادویه معویه
چون کنگنه و املاح حدیده مفید خواهد بود

نقره بیستم

در اتصال جنین سیکدیکر یا محمله

بدانکه کمالان فرق گذارده اند مابین **اتصال تام جنین** سیکدیکر و **اتصال ناقص**

انها و همچنین مابین **اتصال تام جنین** و **اتصال ناقص آن** و باید نیکو تشخیص

نمود که اتصال جنین سیکدیکر یا محمله بدون واسطه یا بواسطه غشی مخصوص است

بجهت آنکه غشی مخصوص تغییر کلی در تقدیمه المعرقه و در علاج خواهد داد

اما **سبب** این علة اغلب جراحات ساده چون احراق از باروت

یا ایک مکلس یا محوضات معدنی و امراض مزمنه چون تقرقات جنین میباشد

و شود که نادرا بدون سبب واضح این علة مولودی بوده باشد

اما تقدیمه المعرقه درین علة متفاوت است چنانکه بعضی از مقام او که باندک

احساس روشنی و اتصال قلیل یا غشی مخصوص بود امید بر معالجه خواهد داشت

بر خلاف آن قسمی که بیچوبه احساس روشنی نمی نمایند و اتصال او تام و بدون

غشی مخصوص است که قابلیت روشنی او بر علاج بسیار نادر است

۱۶۱ العلاج چون علاج او موقوف بعل بدست در ای مقام پائی نذارو ولی باید
 دانست که لازم است که بعد از عمل پید سر بلنج نماند که اتصال مجددا حاصل شود
 و بدین جهت باید بمقدار میت و چهار ساعت نگذارند که انشخص بخواب رود
 و بالا استمرار محلول **استیات دوپلم** را با کلاب
 قطور نماند و از خارج چشم مرهمی مرتب از پنبه روح و مرهم ساده استعمال
 کنند و علی‌الده دام خفین را در حال حرکت نگاه دارند تا مجددا موضع منفضل اتصال
 بهم رسد.

فقره بیت و یکم

در سله خفن

بدانکه در ابتدای این علت مریض حساس مینماید اما حس جزئی بالیت و خفن
 و بط بدون وجع و تفاوت رنگ طبع و این علت اکثر در خفن اعلی و نادرا
 در خفن اسفل عارض میشود.

و در صورتیکه ماده سله **عیلی** بوده باشد بعضی اوقات بعد از کم کبوتر نمونو

مینماید با احساس توج در وقت لمس و در هنگام قطع جسمی مانند پنبه زار بنفید
 رنگ خارج میشود و در صورتیکه ماده او **شیمی** بود حس موی موجود نخواهد بود.

و تقدیر المعرقه این علت جید است بجهت آنکه بعد از تحلیل رشن علی دیگر باقی نماند

ماند و اگر رجوع بعمل می شود اثر باقی مانده در جلد نیز جزئی بود

و بدانکه چون از ابتدا رجوع بطیب نمایند اکثر اوقات شود که این علت را

برند چنانکه **بُوی** نام که مشهورترین کمالان و جراحان

فرانسوی بجهت مبالغه می نمود در اینکه بزودی رجوع بعمل می نمود و در هر صورت

ابتداء علی الاستمرار و در هر انوضع را بحلول **موربات** **دوانا نیاک** از ابر
تفسیل نمایند و در شب شمع صابون یا شمع ساد دانه **ساده** بکار آید

بروی او وضع کنند و بدین معالجه اغلب رفع علت شود

ولی در صورتیکه سلسله با نهناریده باشد علاج پذیر نبود مگر بعمل می در دین

هنگام جراح کامل لازم است بجهت آنکه در وقتیکه غشی کاذب او را نامان

یا اطراف او را زاید بردارند اغلب مورث تاج رویه مانند انقلاب هجن

بداخل یا خارج و عین حرکوشی و انقلاب غضروف هجن و امثال او گردد

نقره بیت و دوم

هجنین

در بیان **فلنگین**

در صورتی که قسمت جزئی بره هجن برآمده و محکوم از رطوبت شفاف گردد بدون

وجع کمالان این علت را **طبلکت** گویند و بعضی اوقات طاول بقدر ما
کشته و تا چند سال دوام نمایند تعبیری در او ظاهر نمیکرد ولی بعضی از آنها شود
که تا بیت و چهار ساعت بخودی خود تحلیل رود **❖**
و چون رجوع کجبال نمایند بهترین انواع آنست که بمضعی بطریق سطحی نه غشی
طاول را منشق نمایند و بشره برآمده را بمقراض قطع کرده و موضع علل را
بجلول شکر سرب که اندک تعفین افیون باد اضافه نموده باشند تعفن
کنند و بدین نوع این عله خرنی در میت و چهار ساعت علاج پذیرد **❖**
و ازگیلهما که مخصوص در مشیخ و زنان بعد از قطع حیض و نادره در انفال
پدید شود یا با اصول غایره **یا** بدون اصول در طبله جن ثابت اند **❖**
و آنها که با اصول غایره اند باید از عمق بمشطلی بیرون آورند و بر هم سفر
چند روزی مداوا نمایند و در تقسیم که بدون اصول ثابت در طبله در حال
بریدن طیب را احتیاط لازم است بلکه کمالان معروف در امره خار بریه
و سرطانی همچو به بریدن و استعمال او ویه اکاله را ضعیف نشوند بجهت آنکه
درین اشخاص بواسطه علل بدخرنی علمهای کلیه نواند موجود شود ولی در صورتی
عله بالذات موضعی بوده باشد بدون ارتباط مزاج استعمال جوهر شوره

یا سنگ جنم بده طویل ضرر ندارد و رفع مرض را خواهد نمود

فقره بیت و بیم

در اکثر **شتر** عظام متعلقه

بدانکه مرض را هر چند طببا اکثر تلفت او نگردیده اند ولی چند ان هم مادر
بیت و باسانی تشخیص داده میشود در صورتی که در کن رخارجی عظام
متعلقه حادث شود ولی تشخیص بسیار صعب است در صورتیکه در جانب
داخلی عظام متعلقه هر کرده و در این قسم دوم مرض معلوم نگردد تا زمانی
که متعلقه بواسطه شده قرار از موضع خود خارج شود: و این مرض سهول

الوقوع است در امراض **سلیکی** و خناری

سیفلیتیکی و تقرسی و سبب این مرض نیز اکثر یکی از این امراض بود اگر چه

نادرا میتواند که ضربه خارجی نیز سبب کرده ولی درین صورت مرض در کنار
خارجی عظام متعلقه نه در جانب انسی داخلی اوست:

و واضح است که بعد از تشخیص معالجه این مرض موقوف بر دفع سبب

اوست و علاوه بر معالجه مخصوصی داخلی در هر صورت استعمال خارجی

مرهم رمادی و اضمه و شمع شوکران مفید خواهد بود و چون در ابتدا

این علقه تشخیص داده شود وضع خرقه مبلوله با باره و ارسال علقه و معالجه
خردوری عمومی لازم است تا بواسطه آنها ورم ضریح تحلیل رفته **اکثر**
حادث نشود

جزء دوم

در بیان امراض آلات مابین مقله و خرقه او

فقره اول

در بیان امراض آلات دمع

و این فقره منقسم شود بشش مطلب

در ورم غدد دمع

بدانکه اطبا هر چند این علت را بوزم غدد دمع موسوم نموده اند ولی فی الحقیقه
ورم جرم غدد او نیست بلکه وری است که ظاهر شود در سنج زنبوری مجاور
و بجهت اتصال این سنج با م غلیظه و غشای ضریح خرقه مقله و تمام شعب
عصب مقله و مجاوره بسیار نسوج لطیفه عین کمالان این ورم را مخوفترین
امراض دانند

اما العلامات در حین حدوث خشونت و از یاد او در چشم مرصع دفعه
 مبتلا شود بوج شدید سهی که باقی ماند در محل صدغ و از آنجا نشه نموده مقله و موضع
 جبهه و مخدوه را نیز مبتلا سازد و موضعی از جن اعلی که محل استقرار عدد
 دمه بود اما س نموده سخت و صلب و مسرخ نیزه رنگ و مقله و شفاف
 میگردد با وج شدید دلی ملتهج مقله به تنهایی در محاذی آن موضع علامات همچنان
 و توران بهم رساند و مقله نیز صلابت بهم رسانیده از اثر جری وج کلی
 در او ظاهر شود و عدد و مقله عظیم گشته مقله را بجانب ماق اگر فشار دهد
 در هر قدر مقله بجانب خارج مایل شود در عمل اصاب نیز نقصان حادث گردد و رضای
 صدقه ضیق گشته حرکت مقله مالمه معدوم گردد داشته وج محلی عرضی غرض
 شود باهزیان طیل یا کثیر

و چون بدین نوع درم ستمتر از اید پذیرد اگر در سه الی شش روز با خوف
 شدید از روشنی و احساس ثقل و برودت مقله و شعریه نقطه اصغر با حس
 موهبی در حین لمس معلوم میگردد که علامت است حصول ریم رادر ملتهج مقله با در
 بشه ه جن اعلی

و تقدیمه المعروضه در درجه اول در صورتی که معالجه و تشخیص بقاعده بود در او

مانند روست تقدمة المعرفة ورم جمع مقله نیت ولی در صورتی بعد از خروج
مقله از حفره خود امید بر تکلیل رغن نباشد *

و در درجه دوم تقدمة المعرفة جید بود در صورتی که دمل را بزودی منقر و ریم را
خارج نماید زیرا که بعد از خروج ریم مقله بتدریج بحالت طبعی رجوع کند اگر چه
از شده فاش در اوقات طیل یا کثیر مقله مایل بجانب بینی ماند و بدین جهت
اعلیٰ جزئی باقی میماند و در صورتی که ورم غده بکلیج مقله سرایت نموده باشد
تقدمة المعرفة ردی است مانند تقدمة المعرفة ورم تمام مقله *

و معلوم است که علاج در درجه اول بکلیج اقسام ضدوری باید نمود از پیش
ضد و وضع علق و خرقة مبلوله بماء بارد و اغذیه بسیار قلیل استعمال

داخلی سهولت ملحه *

و چون شروع در حصول ریم نمود بجهت امداد بر دستمال کند انصده
اسمخته مرتب ارکل بابونه و ورق شوکران بانضمام ملعبات و چون منقر
کرد و قدری ریشه کتان آلوده بتعفن زعفران در عنق جرحت وضع
نماید تا بتدریج ثولولهای لجمی حادث شده جرحت التیام یابد *

ولی اکثر بدین سهولت علاج پذیرد و ریم غیر سالم اکمال عنق جرحت را

متاکن و فاسد نماید و در عظم جبهه کاری موجود گردد و درین حال چون
میل نازکی را در عمق جرحت برند موجود بودن کاری بواسطه ناهمبازی
عظم احساس شود و درین صورت باید جرحت را منسوخ نمود و با مرهم
سقر و ترکی و امثال آنها معالجه کاری را نمایند تا ممکن شود که جرحت
ملئم گردد ❖

و علاوه بر کاری بعضی اوقات نتیجه این مرض نو صیری است که بدون کاری
در بعضی حادث شود و در این صورت از قوه غیر طبیعی نو صیریم غیر سالم
باد مع یا مع مفرودا خارج گردد و معالجه موقوف است بر آنکه میل ناقصه باری
از دهن نو صیر داخل نموده جمیع مجرای غیر طبیعی را محرق نمایند تا اتصال پیدا کند ❖

مطلب دوم

در سیلان دمعہ ❖

بدانکه در قدیم سیلان دمعہ نیامیدند هر خروج دمعہ را که پیش از قاعده
طبیعی بوده ولی باید در این مطلب تشخیص و تفاوتی که دارد از قاعده سبب
و در این مقام اراده و ملاحظه مینمائیم هر مرضی را که طاهر شود با ترشح شدید
دمعہ که منقسم بدو نوع مذکور است **نوع اول** سیلان دمعہ بواسطه

زیادتی ترشح او از عدد **نوع دوم** سیلان دمعه که حاصل شود از امراض
الآتیه که در حال طبیعی دمعه را از چشم خارج میازند *

اما در خصوص **نوع اول** یعنی **سیلان دمعه بوابه از زیاد ترشح** بدانکه
منقسم بایم چند علاج او نیز مختلف است **اول** آنکه اکثر مصاحب
باشد هر قسم از درم شدید عین را در علاج مایش آن درم سیلان دمعه
نیز موقوف گردد پس بنا بر این علامت است نه مرض و معالجه او بدفع نسبت
دوم آنکه سیلان دمعه نتیجه بود بعضی از امراض دیگر چشم را مخصوص در آن

ضعیف البنیة و درین صورت اکثر مزمن بوده باشد و شده او در هوای رطوبتی
و بارور زیاد تر و در راهویه حاره یا بسه قلیه تر است * و علاج این قسم
منوط است بجا فطه لایقه چشم از قیل پوشیدن او را بر فاده گرم و چون رکاوته
حس مرضی یا عمومی موجود باشد باستعمال داخلی عصاره برزنجبر و بعد از آن
بمقویات رجوع شود و جذبات چون ذراریج و خوش و قطور محلول یک کندم

نویسمه باضافه تعصین اخیون یا محلول **سنگ خدائی** باضافه **استیات دوم**

و تعصین اخیون مفیده خواهد بود ولی مقدار آنها باید

از حرار حس در رکاوته چشم باشد تا آنکه مورث همچان نکردد **شوم** شود که -
سیلان

مخلط

دمعه عرضی بوده باشد مانند مدوث او در تخلل و سرخه و صدری
و در این صورت علاج سیلان دمعه موقوف بدفع سبب است و در صورتی که
بجای مرضیه باقی مانده علاج این قسم از سیلان دمعه از قرار قسم دوم
خواهد بود و چون این علت یافت شود در سیفلیس و در جرب و در
خنازیر و در تقرس و در اسکریت لو^و علاوه بر علامات^و مخصوصه چشم
نیز علامات عمومی در ماتی بدن موجود خواهند بود و علاج هر یک از این
انام را فردا فردا بیان نمائیم:

مرضیه

پس در اشخاص مبتلا به سیفلیس و جرب علاوه بر علاج مخصوص داخلی
سیفلیس و علاج موضعی جرب استعمال قطور از محلول سولیمه یا تبین یا
دین لیمونی در ماتی اگر لازم میآید و در امر جرب خنازیری باید
بقاعده تبدیل مزاج نمود و در صورتی که رکاوته حس خواه عمومی و خواه موضعی
موجود باشد از خارج حرارت یابسه به تنهایی استعمال شود بواسطه نجات
گرم و خشک در ناده مسخ و چون بالکس عدم حس موجود باشد
استعمال موضعی ادریه عطفه یا مرهم زیتن احمر مفید خواهد بود
و در سیلان دمعه تقرسی چون اغلب طبیب نتوانند مزاج را بکلی

تقر

تغیر دهد علاج موضعی موقوف است بر اینکه بواسطه شمع ذرا بخ ماده را

مایل موضعی بعید نمایند ❖

و در سیلان دمه **اسکرنتلو** دمه خوانه رنگ بوده باشد
بلکه بعضی اوقات خطوی از دم خالص در او موجود است و علاج او تنویف
تغیر مکان مرض و درنگ نمودن در هوای سالم و نوشیدن حموضات
بنایست و نباتات حامضه و معالجه موضعی باستعمال ادویه مقویه عصبه
مطبوع پوست درخت مازو یا زاج سفید است ❖

مطلب سیم

در انسداد مجرای غده دمه ❖

و این علت اغلب عارض شود بعد از احتراق محل غده دمه با بارت یا ادویه
اکاله و تشخیص داده شود این مرض باینکه مرض حساس مینماید خشونت و عدم
حرکت مقله را با حس قهوی و چون طبیب موضع حمادی غده دمه را به
یکلی ملاحظه کند اکثر اثر حرارت را در ان موضع مشاهده سازد بدون ملتفت
شدن طبیب بحسوت چشم زیرا که چشم صیقلی و شفاف است ❖
و لقمه المره این علت روی نیست بجهت آنکه اکثر یک یاد و مجرای دمه کالت

طبعی باقی ماند و اینها بدریج وسیع شده ناپ عمل مابقی مجاری سرد
نیز کردند:

ولی چون مجاری دمه جمعاً سرد و کردند علاج نخواهد داشت مگر علاجی
که تسکین او را دهد بدین نوع که چشم را بلعبات عا^تاده و روزی چند دفعه
قطری از لعاب به دانه و امثال او استعمال نمایند

مطلب چهارم

در انسداد نقاط دمه:

بدانکه در این عله ترشح دمه از نفس غده بقاعده ^{طبعیه} طبیعی است ولی چون نقطه
دمه دمه را نتوانند جذب کنند لهند ادمه سبلان بروی صورت نماید
و این مرض اگر نتیجه **بیم صلبه کنار حفن** یا نتیجه **عرب** است و نیز نتواند
که خلقی بوده باشد:

و چون خلقی یا نتیجه مسدود گشتن مجرای عظیم دمه بود علاج پذیر نیست ولی در صورتی
که نتیجه **بیم صلبه کنار حفن** یا **عرب** است معالجه سبب باید نمود تا رفع عله شود:
و چون نقطه عظمی ضعیف بوده باشند باید رجوع نمود بدافل نمودن میل از قرار
که در علم جراحی معروف است:

مطلب پنجم

در اماس کیه دمعہ و نو اصراد

بدانکه اماس کیه دمعہ کوئم ہر عدد قلیل یا کثیر کیه دمعہ و نو اصر
کیہ دمعہ نام نیم اماس با تفرح اورا پس تا برین اماس کیه
دمعہ و نو اصر او مرض و احدت و لی متفاد تہ در شدہ و ضعف اگر
تواند کہ نادر او اصر کیه دمعہ عارض شود از ضربہ و ضعفہ یا از عمل بدیدون

تقدم اماس

اما علامات در قمار بدانکہ سکار پا نام کہ معلوم

معروف علم و عمل کلی در ایالیان بودہ در این علقہ چہار درجہ قرار داد نموده است
درجہ اول است کہ کیه دمعہ مبتلا باشد بوزن نزلہ در طوبت و بصعوبت
از مجبور نماید و قدری از ان دمعہ کچہ کہ نیتواند از راه پنی خارج شود از روی
جنین انفل بوجہ عبوری کند سوچی کہ سیلان دمعہ علامت اولی است
نہ اینکہ بگوید کہ نتیجہ ہر سیلان دمعہ البتہ اماس کیه بود اما در درجہ دوم
رطوبت دمعہ غلیظ و زیاد کشتہ بصعوبت داخل پنی میشود خاصہ در وقتیکہ
غشای داخلی کیه دمعہ غلظت بہم رسائیدہ باشد و رطوبت دمعہ چون قفا

طبعی از پنی عبور نمی نماید لهذا بدریج در کیه خود جمع گردیده مورث تهج
 او شود و چون درین زمان کیه دمعه را نشا رد بند رطوبت غلیظه از صف
 اللونی با دمعه از نقطهای دمعه خارج میگردد: و علامت اما س کیه
 دمعه از اینقرار بود که اما س ایللی شکل در او حادث شده جرم
 اولین بدون وجع و بدون حرارت و عدم تغییر لون جلد با سیلان
 دمعه از فوق جنین اسفل و پیوست پنی بوده باشد و چون محل تهج را
 بدست نشا رند تهج معروم گردد و بتدریج رطوبت غلیظه لغنی شکل
 و از نقطهای دمعه خارج شود و چون بر فاده چشم را پاک نموده سیلان
 دمعه از فوق جنین اسفل بر وجه موقوف گردیده ولی مجدداً عود نماید
 چون کیه دمعه مجدداً محلو گردد: علاوه برین چون مجرای پنی سبکی
 سدود نبود تهج کیه دمعه اغلب در صبح بعد از پیدار شدن کمتر
 از سایر اوقات روز باشد بجهت آنکه در وقت خوابیدن رطوبت
 دمعه بسهولت از نطن سیم پنی تواند داخل حلقوم گردد:

درجه سیم درین زمان تهج کیه دمعه منتقل شود ببورم بواسطه ازیاد
 و اجتماع رطوبت اکاله در داخل او کیه دمعه شپه شود بدلی که از کثرت

فشار منبج کشته در نهایی مابین بینی و ماق اکبر لقبه پدید کند که از آن
لقبه رطوبت دسه بمصاحبت ریم عبور می نماید :
و چون این درم عارض شود از هر سبب که بوده باشد یکی نیست که آنها
این درم بریم و انفجار کیسه دسه خواهد بود و درین صورت ورمی مانند
حمره در ماق اکبر در نخستین بلکه در جلده خارجی بینی و وجهه ظاهر می شود
ماحی و صداع و سر و چون بواسطه معالجات ضد ورمی مانند همدردین
و دیدن واضحه عینه و امثال آنها حالت ورم را تخفیف دهند اما مثل طرا
نقصان پذیرد ولی حمره در جلده ماق اکبر باقی ماند و آنجله بتدریج برآمده
دلیل کشته منبج گردد و ریم بمصاحبت دسه بلغمی غلیظ خارج شود و فوه دمل
بعضی اوقات متمم شود ولی چون جزئی صلابت باقی ماند مجرد ادرم حاصل
کشته مستقل بریم گردد و شود که بدین نوع آن موضع چند مرتبه منبج شود
و بعد از آن ایام باید تا مابلاخره منبج کشته حالت مزمنه بهم رسانند
و نواصیر دسه چون بدین نوع حاصل شود تواند که یک فوه داشته باشد
یا فوآت متعدده که از یکدیگر تجاوز کند و در خارج یکی شوند و خروج دسه
از فوه تفرج دلیل بودن شک بوجود نواصیر است

درجه چهارم چون درجه سیم است لعلاوه کاری عظم دمه که برخی ادعا

بعظم مصفات سرایت مینماید:

اما اسباب مفادند از قرار مزاج مریض و از قرار حالات الات

جوف پنی و خنین و خفه مقله: در هر صورت اسباب این مرض

برد و نوع است یا خمیه یا محصله است و از جمله اسباب خمیه است

ظفولیت و شباب و مزاج لغایک و خناری و از جمله اسباب

محصله پلاشد ورم مزمن خنین و سایر امراض عین که تواند

تجاوز بدان محل نمایند و همچنین است بواسیر نف که مانع عبور دمه

بود از پنی و بدین جهت سبب اما س کیه دمه گردد:

اما دقار و تقدمه المعرمة: بدانکه اما س کیه دمه را نتوان

جزء امراض ردیه شماره نمود بلکه نواصیر کیه دمه نیت مکررات

غیر طبیعی بد شکلی بجهت آنکه نه هلاک مینماید و نه عمل با جره را محل می سازد

و اگر چه نادرًا عظم دمه متبلا بکاری شود و درم سرایت بجوف خمیه

و با جراه لینه مجاور او نماید ولی درین صورت سبب اصلی مزاجی است

در ربط مرض موضعی ندارد:

اما علاج هم حفظ صحتی و هم جراحی است و بجهت علاج حفظ صحتی باید طبیب
اولا معین نماید اسباب موضعی یا عمومی اما س ذنوصیرا از آن جمله
چون عله مرکب باشد مرض مزاجی اول بعلاج او باید کوشید و چون سبب
عله آلات جوف منی بوده باشد دفع او را نماید و چون ورم هفت
موجود باشد اولا بعلاج او پردازند * و چون بدین تدبیرات رفع
اسباب عله گردد بعلاج کب و معه پردازند و معمول دارند معالجات
ضد درمی مخصوص این عله را بدین نوع که هر سه الی پنج یا هشت
روز یک دفعه الی چهار روز با طرف اما س وضع نمایند و درین
بین رجوع نمایند اولاً باضمده لمنیه بر موضع و تبخیرات لمنیه از مجرای
منی و پاشویه محرکه دستفرغات آلات تغذیه و جذبات که مورث
حصول و دوام حالت ریمی اند در مواضع بعیده و بعد از آن سه بن مرهم
زیبق رمادی و مرهم **ید و رد و پوطا سیوسم**

در چند این قسم

دو هن ید و رد و پوطا

علاج اغلب کافی نیست ولی در هر حال مضر نخواهد بود و بعضی اوقات بواسطه
قوه طبیعت و علاج موافق معالجه تام از این تدبیرات حاصل آید اما چون

از علاج دوائی شغای تام حاصل نکرد بر کمال تکلیفی نباشد مگر از عمل بدیهه که برین
نوع است **اول** فرود بردن میل و خسته نمودن در کبدمعه **دوم** وسیع
نمودن مجرای طبیعی **سیم** محرق نمودن مجرای غیر طبیعی را بسنگ جهنم
چهارم احداث نمودن مجرای غیر طبیعی **پنجم** سد نمودن مجرای طبیعی را
ولی این اعمال بدون جراح کامل لازم دارند در اینجا ذکر اد بدون فایده است
بلکه باید رجوع نمود کتب جراحی:

مطلب ششم

در سرطان جدول دمه:

بدانکه این علقه در ابتدا ظاهر شود با اماس صلبه غیر مستوی اللحم در ماق
با عدم وجع که مصاحب اماس مذکور بود سیلان دمه دائمی و چون اماس
صلبه مذکور تحلیل نرود از دو حالت خارج نیت **اول** آنکه ریم حاصل شود
کیه دمه بالمره زایل گردد یا نواسیر در او موجود شود **دوم** آنکه لحم را
نموده قسمی از جراحات سرطانی در ماق اکبر حادث کرده و اکالیت ریم او
بزودی زاویه انسی تحتانی حفن را فاسد ساخته جنین انفل منقلب بکار
و معلوم است که تقدّمه المعرفه این علقه در هر حال ردی است و در است او را
نود

شود از قرار شدت مرض

اما العلاج بهترین رفتار آن است که در ابتدا چون به تنهایی صلاحیت

موجود و تقریحی حاصل شده باشد بمحلول یک گندم **ارسینیات دو پطاس**

در پنجاه مثقال آب اماس را روزی چند مرتبه

تغییل نمایند و ریشه های کتان را آلوده بدان محلول و بروی اماس وضع

کند و چون منقرض گردید او را بقدر امکان بتصفین ایفون تغسیل سازند و خوب

بنوشانند از **ارسینیات دو پطاس** نیم گندم و عصاره ایفون با آب

یک مثقال و لعاب کثیرا بقدر کفایت و صد حب نموده که مریض یکی را در صبح

و یکی را در شب بنوشد و بواسطه اغذیه مناسبه تقویت مزاج را نمایند

و چون بعد از دوا لی سه روز از این مداوا پیر فایده حاصل نگردد رجوع شود

بعمل ید و لجم را ید را قطع نمایند و موضع مجروح را بر ریشه کتان آلوده بتصفین

ایفون بنوشانند

فقره دوم

در سلعه فقره مقله

و این علقه عبارتست از سلعه حاصله در تیغ زنبوری محیط مقله که چون حادث شود

اکثر در جانب اعلیٰ فقره قرار گیرد و درین صورت مقله را بخارج نشاند
 با سیلان دمعه دائمی و خوف از روشنی و وجع شدید مقله و صداع
 و علاج پذیرد مگر بعمل بیاید بدین نوع که هفت اهل را بجانب اعلیٰ کشیده
 بخوی که در ادیج غصون نبوده باشد و بموضع محدثی جلد و عضله مدور را
 از قرار در قمار الیاف عضلانی منقش نمایند و بعد از آن بواسطه قلاب دوسر
 سلعه را بجانب خارج کشیده با سهولت او را از بافته زنبوری فقره مقله جدا
 سازند **و سکارپا** نام که چندین دفعه این
 عمل را نموده است بعد از اخراج نمودن سلعه چند تمثال کوچک را بر روی
 یکدیگر بطور مخروطی که هر دتمثال فوقانی از تحتانی بزرگتر بود بر روی چشم
 قرار میداد تا بواسطه فشار و تلایم مقله بتدریج بحالت طبیعی عود نماید

جمعه دوم

در بیان امراض مقله

جزء اول

در امراض اجزای مقله که حاجب ماورا آن بوده است

فقره اول

در ورم ملتحمه مقوله ❖

بدانکه ورم این نسج اکثر بدین نوع است که برقرار سریع عروق
اد عظیم و سرخ تیره رنگ گردند بقسمی که با سانی عروق ملتحمه را از
عروق قرینه که در تحت او است تشخیص میتوان داد و عروق عظیم
شده او از قرار حرکت جفن متحرک باشند بعکس ورم قرینه که عروق
متورم او حرکت خود مقوله حرکت نمایند ❖ و چون بطول انجامد ملتحمه
در موضع قلیل یا اکثر سفید مانند چینی گردد ولی در جمیع مواجیل است ❖
و سبب این علة نیت مکرر ورود اجزای صغیره خارجی بروی مقوله ❖
و علاج این ورم از قرار است که من بعد در تعریف ورم خارجی **عین**
در فقه اول از جز سیم از این جمله دوم بتفصیل بیان خواهد شد ❖

فقه دوم

در سبب که بفران

تاسند

و این مرض عبارتست از در ورم عروق دموی صغار ملتحمه قرینه که در ما بین
فضای آن عروق بافته کاذب سفید مایل بقره پدید میگردد چنانچه از تصویر
ششم ظاهر است و چون این نسج کاذب غلظت بهم رساند بعضی

اوقات صدقه و عجبیه غیر نمایان کردند:

و اکثر اسباب این عله شوزاند یا انقلاب جنین بد اهل است اگر بعضی

اوقات نتیجه موضعی مزاج خناری و ریاح افرسه یا نتیجه ورم شدید

جمع عین بود:

و لعمده المعرفه ردی نخواهد بود در صورتی که عله حدیث و علاج لایق بوده

باشد ولی چون زیاده مزمن و عادی گردد اغلب کدورت قرینه باقی ماند

و چون سبب نتیجه شوزاید یا انقلاب جنین بوده باشد اکثر کجودی

خود بعد از رفع سبب تحلیل رود:

اما علاج متفاوت است چنانچه وضع علق و خرقة مبلوله بلعبات کانی

باشد در صورتیکه علت حادث و فی الحقیقه بواسطه ورم عارض شده باشد:

اما چون علت مزمن گردید سبب مزاجی متغی کشت روزی یک الی دو

قطور نمایند ازین نسخه بکند تعفین افیون پنج خرد نطفه سیاه نیم خرد

یا زور نمایند ازین نسخه بکند قند سفید مسحق شش خرد سولفات

یک خرد یا از مرکبات دیگر که در

کدورت قرینه دگر او خواهد استعمال نمایند: و چون از آنها نفعی

عاید نکرده کی لهما اکثر رجوع مینمایند بعمل بد و عروق مذکوره را باطلاب
گرفته زایل نمایند ولی شرط کلی است که بعد از عمل بد بقطر ادریه قابضه رجوع
شود تا علت عود نماید و بجهت رنج وری که از عمل بد حادث شود استعمال
صداباب در موضع بعید مفید خواهد بود ❖

و برخی اوقات بدون عمل بد بسیار مفید افتاده است **ذرور است**
غیر خالص که باسانی بدین طریق ساخته شود

تخم مرغ با پوت که شسته باشد بخ الی ده عدد سرکه سفید تند
صد مثقال تخم مار یک شبانه روز در سرکه بگذارند بعد از آن سرکه را ضبط نمایند
و از کاغذ صاف نموده و صاف کرده را در میان ظرف چینی در آفتاب
قوی یا در حمام ماریه بخکانند و حکیده او را نرم بسایند و روزی یکدفعه
یا دو روز یکدفعه در چشم ذرور نمایند ❖

فقره سیم

در نظره که باصطلاح اطباء مرنگ **تیرری میوم** نامند
بدانکه نظره و ناخنه نامند عضون مثلث ملحمه متعلقه را که ابتدا نماید بدون
وجع و قاعده او در ماقا اگر فقط او در مخفی قرینه پیا شد و سهولت

باعانت انبری از موضع خود بلند توان نمود *

و این طغزه یا بسیار لطیف و نازک است و حاجب ماد را نیست با بودن عروق

قلبی در او درین صورت کما لان فرنگ در **پتری میوم** ^{میوم} **میوم** ^{میوم} **میوم**

یعنی طغزه نازک کونید یا بسیار غلیظ است مانند جلد درین

صورت معروف است به **پتری میوم کرا سوم**

یعنی طغزه غلیظ و این دو نوع از تصویر همقم و هشتم شناخته میشود و بد آنکه

ماد را مکان طغزه تغییر نماید بنوعیکه قاعده او در فوق مقله نه در ماق اکبر است

اما اسباب او اکثر مجهول بوده باشد اگر چه بعضی اوقات از ورود

اشیا خاربه بر او مانند ریک و آهک و سنگ ریزه حادث شود * و این

عله اکثر حادث شود در شاخ و نادر الوقوع است در شبان و اطحال

و تقدمه المعرفه اگر شحید است *

اما **علاج** برخی اوقات طغزه جدید بواسطه زور ترکیبی از سولفا

و **لومین** که نسخه او در فوقه قبل ذکر شد ^{نفا} حاصل گردید و تا اثر آن

زور زیاد شود در وقتکه در صین استعمال او طغزه را با انبر صغری

کرشه بمضع بشکافند * ولی چون طغزه بروی قرینه عبور نماید

و غلیظ شده باشد بهترین انواع علاج از راه دست بواسطه عمل بد چنانکه در کتب
جراحی مطور است ❖

قره چهارم

در درم قرینه که بفرانسه **کیریت** خوانند در این علقه قرینه
ابتداء جزئی که در وقت بهم رسد و شفای او نقصان پذیرد تا بتدریج حرئی حمزه در او
ظاهر شده و بتدریج مبدل بقره کثیره قرینه شود با موصوع و خوف از روشنی و احساس
ثقل و شکیبیت که چنانچه درم غشیه دماغ تواند که سبب اجتماع رطوبت
در لفظون او در کرد و همچنین نیز در درم قرینه رطوبت بیضیه تواند زیاد گشته
بنوعی که برخی ادقات دیده شده که این علقه بعد از زمان طویلی سبب
استقای مقله شود ❖

و علاج این علقه مواضع علاج درم ملحه است از قراریکه در نقره اول از روضه
سیم ازین جمله پان خواهد کردید بعون الله تعالی ❖

قره پنجم

در میان که در وقت و کلهای قرینه ❖
بدانکه ازین قبیل امراض در نزد کمالان قابلیت تامی دارند بجهت آنکه بمقدار قلیل

یا کثیر مانع از عمل باصره است و این مرض بر چند نوع است **نوع اول** که در وقت روی قرینه است که مثلاً حاصل میشود از سیل در صورتی که بعد از تحلیل رغن کثیره نسج کاذب لطیف که در مابین عروق بوده مبدل بباقیه یعنی کرده و در روی قرینه باقی ماند نوعی که شفافیه نقره رنگ در روی او حادث شود و نیز سطح خارجی قرینه تواند که غلظت بهم رساند از دوام احتکاک شعریه او را چنانچه بشره انسی دست غلیظ می گردد از استمرار کار کردن در بعضی از صنایع و همچنین سطح خارجی قرینه غلیظ می گردد بعد از درم سطحی او یا درم ملتجمه در صورتی که رطوبتی که حاصل از درم گردیده تحلیل نرفته باشد یا آنکه سطح خارجی قرینه در بعضی مواضع یا در یک موضع مخصوص مجروح شده باشد و در عن استخرج بلغم یا ریم جمع گردیده باعث که در وقت قرینه شود **نوع دوم** که در وقت جرم قرینه است بواسطه قرار یافتن ترشح ریمی و منجمد شدن بعد از درم و این قسم پتزی شیوع دارد و از قرار حجم و غلظت اسم او نیز مختلف گردد نوعی که تسمیه آنکه بکلی حاجب ماورا نباشد الطبای فرنگ او را **نوع اول** **نوع دوم** **نوع سوم**

و هم می گویند

و هم نوعی

و قسمی را که تمامه حاجب ماورا باشد **مارکاریا**

والبوک و لکم خوانند و عارض شود این قسم

که درت از سبب ترشح ریوی در مابین الیاف سالم قرینه که یا مسجد گشته
در مابین آنها همان حالت منجمد توقف نماید یا خود مبدل بالیاف گشته بخواهد
الیاف زایل شده باقی ماند و از جمله اسباب آنهاست درم شده قرینه
و تقرقات او اما در خصوص کلهائی که در سطح داخلی قرینه حادث میشود بدانکه
انها نتیجه پیاپی شدن رسوب اجزای ترشحی که حاصل شود بعد از درم غنیه

نوع سیم است که بعد از زایل شدن بعضی از الیاف قرینه ترشح
دری را بگردود ولی مابقی الیاف سالمه بنوع غیر طبیعی سبک میگردد الیاف
اثر جراحی در قرینه باقی ماند چنانچه بعد از ابله در چشم مشاهده میشود
نوع چهارم است که بعد از حصول ریم در تقرقات قرینه ریم تمامه
تجلیل یا خارج نگردد و اندکی آزاد همان حالت ریوی در مابین طبقات
یعنی قرینه ممکن گردد

نوع پنجم است که بواسطه نقصان تخمیه که درت حاصل گردد
و از جمله است که درت قرینه مادرزائی و این قسم را از نقصان تخمیه نام
بجمله آنکه اغلب بخودی خود چشم روشن می گردد در صورتیکه بعد از تولد طفل

قوه طبیعت رسد و قسم دیگر ازین نوع مخصوص شیخ است که بیوفانی

قرن مکون و بلائینی ارکوس سنلیس

مانند یعنی کمان پیران که نیت مگر که کمانی شکل در اطراف قرینه و این علت
هر چند نادر است در سن چهل سالگی دیده شده است ولی اگر عارض شود تا سن شصت
الی هفتاد و سبب او رسوب قطراتی در منی است در مابین ایلیاف قرینه و در

انتهای عمر از جمله حالات طبیعی است مانند سفید شدن موی و کدورت زجاجیه
و باید دانست که در علم کمالی فرق میکند از مابین لکهائی که در مرکز قرینه

یا در اطراف است و درین حال چون ملاحظه نمائیم تاثیر لکهائی قرینه را
بر اعمال باصره معلوم میشود که ضرر بر اعمال باصره بیشتر خواهد کرد و از قرار حجم
و غلظت لکهها و از قرار آنکه لکهها مرکزی یا دوری بوده باشد و چون مادر

بوده باشد یا در ابتدای طفولیت عارض گردد اغلب سبب احوال شود
بجمله آنکه عضلات چشم مشق طبیعی ننموده و قوه ندارند که مانع از اختلاف

حرکت مقله بوده باشند و همچنین عروض کدورت قرینه در ابتدای
عمر سبب شود که در مابقی سن مرضی مقله را حرکت دائمی باز دارد که این قسم

حالت را بلائینی میتان خوانند

اما تقدّمه المعرّضه مختلف بود از قرار مکان لکها و مدت دوام آنها و غیره و معلوم است
که چون تنهائی تحلیل بردن ماده خارجی لازم باشد تقدّمه المعرّضه جدید خواهد
بود و بالعکس ردی بوده باشد در صورتیکه که در وقت بواسطه **اثر تفریح**
یا بواسطه الیاف کشتن ماده ترشتمه بعمل آمده باشد و نیز معلوم است
که لکهای سطح خارجی آسان تر از لکهای جرم قرینه یا سطح داخلی او را می شود
و علاج لکهای جدید سهل تر از لکهای قدیم علاج پذیرد و همچنین لکهای که کجلی
حاجب مادر آید زودتر علاج یابد بالنسبه بلکه لکهای نقره یا برنی رنگ
شفاف که علاج آنها بسیار صعب می باشد و نیز مزاج سالم و سن شباب
تا اثر کجلی در تحلیل بردن که در وقت دارند.

اما العلاج بدانکه ادویه ضد که در وقتی برود نوع است **نوعی**

از آنکه لکها را لین و نرم گردانیده تحلیل رشن آنها آسان شود بدین نوع
که مجددا حالت تورمی در چشم حادث می نمایند بضمیمه عمل ترشح دقوه حله
عروق پیشتر کشته دقوه مزاج زیاد شده که در وقت تحلیل رود **نوعی دیگر**
آنکه بواسطه عمل شیمیائی مخصوص یا بواسطه تراشیدن ماده غیر طبیعی علاج حاصل گردد
و نیز عموماً میتوان ادویه ضد لکهای قرینه را بچهار نوع منقسم نمود:

اول ازان است **دهیات** چون روغن کرده و روغن بادام دروغن
کبد مای غزلالا دروغن مار و روغن حج عظام حدیثه و روغن زرد و تخم دروغن
کبد مای که مخصوص نخازیر میباش و روغن **عُرْکُ**

دوم ازان است **محلول عصاره تلخ** مانند عصاره شوکران و مرک
کرد و صبر زرد و جلیفانا و غیره که ازده الی پانزده گندم اورا در دو مثقال آب
محلول نمایند

سیم ازان است ادویه مدبره جدیه ارقیل تعین افیون و محلول
سُوبَلْمِیَه و محلول **تیرت دارزان**

و محلول **مل مایاک** و بوق ارمنی و **پطرس کستیک**
و محلول **کربات دوسود**

وید ویدر و **پطرسیم**

و مرهم جیره مرغ و کلل

چهارم ازان است ادویه که ماده **فیطسی** یا **تیرت** و زایل می کند چون قد نرم سینه
و کف دریا و کف شیشه و بلور مسحق و طرطر و غیره

و چون مقدار چیک از این ادویه را بیان نمودیم لهذا اولاً چند

معتبر در باره این ادویه ذکر می‌نمایم تا بعد از آن به دستور اعلیٰ عمومی در خصوص
انها گفتگو نمایم ❖

اول بگیرند گریبات دوسود
خالص و کدم آب مقطر

پنج مثقال ❖

دوم بگیرند زهره گاه و عصاره شوکران و عصاره کنه از هر یک دو خود

ده مثقال ❖

سیم بگیرند کلور و دوسود نیم
و صدف سفید

و ذرور
ادرا استعمال کنند ❖

چهارم بگیرند جوهرش در ده قطره روغن کرده
و با سکه بکری مخلوط

نموده با قلم سوزنی استعمال نمایند ❖

پنجم بگیرند کلاب ده مثقال قند سفید و بون خالص از هر یک نه خود
و عصاره صبر زرد و عصاره افیون با آب از هر یک یک خود و نیم و محلول

ادرا قطور نمایند ❖

ششم بگیرند دارا شکنه یک کدم عصاره افیون با آب هشت

کدم کلاب ده مثقال محلول نمایند بجهت قطور ❖

اما دستور العمل عمومی در خصوص استعمال ادویه مذکوره **اول** بعد از
شروع نمایند به ترکیباتی که ملایم تر از سایر است با مقدار قلیی رجوع کنند
تا همچنان شدید عارض نگردد و بعد از آن بترکیبات قوی پردازند
دوم بهتر است که بجهت حاصل نشدن همچنان اولاً رجوع نمایند بمخلوبات
و بعد از آن بمرهم و بالاخره بزور و نفوخ **سیم** ادویه قویه را با حیاط را
نرم بسایند تا با آسانی محلول و یاد اخل مرهم شود و چون منظور ساختن مرهم است
بهترین انواع عمل آن است که از ابتدا سفوف لازم را بچند قطره روغن باد
مخلوط سازند و بعد از آن مرهم ساده یا کره بی نمک داخل نمایند و چون
اکثر مرهم بعد از زمان طویلی حرافت بهم رسانند لهند در هر صورت آنها را
مقدار قلیل مرتب سازند و بزودی عوض نمایند **چهارم** لازم است
دانستن آنکه بهترین اوقات بجهت استعمال ادویه ضد کدورتی است
قبل از خوابیدن و چون روزی چند دفعه خواهند که آنها را استعمال نمایند
باید فی الفور بعد از پیدار شدن و بعد از غذا خوردن و بعد از حرکات شدید
جسمانی وقف فی زمانی است ردی مگر آنکه چشم بسیار قلیل الحس
بوده و همچنان شدید لازم باشد **پنجم** بهترین انواع استعمال قطور

مخلوقات ادویه است که مرضی بهشت خواپده یک الی چهار قطره از هر یک
محمول در ماق اکبر قطور یا قلم موئی بر روی لکه طلا نمایند و چون برآمده رجوع شود
اندکی از او را بمقدار مرچو یک بواسطه قلم موئی در زیر جفن اعلی گذارند
یا بواسطه انگشت در ماق اکبر قرار دهند و بعد از آن دلیک ملایم بر روی
جفین نمایند تا مرهم بجمع مقله پراکنده شود. و قاعده استعمال در در و نفع
چنان است که قلم موئی را باب تر نموده و بعد از آن جزئی از آن در در را
بدو گرفته بر روی لکه طلا کنند یا این ادویه جات یا بس مذکوره را بواسطه
کاغذی قاشق مانند بر روی قرینه پاشند نه آنکه ادویه را میسان دو انگشت
یا بر روی چوب گرفته در در کنند زیرا که دست شایه عرق باید بوی داشته باشد
و چوب غفله بچشم کوبیده شود.

و چون قسم ادویه را بطریق مذکور بر روی قرینه استعمال نمودند لازم است
که چشم محفوظ دارند از روشنی در یا ح شدید و چون نیم ساعت استعمال
دو انگشت چشم را باب ملایم بشویند و با حیاط تام بمسکات **ششم**
از جمله علامات نیکی استعمال انهاست سیلان دمعه قلیل و صدق صحره جزئی
جانب انسی جفن و ملیمه او و خوف از روشنی تا مدت ربع ساعت و از قرار که

این علامات شایده یا خفیه پذیرند ادویه و ترکیبات مذکوره را تغییر دهند
هفتم چون اغلب اوقات چشم بعد از استعمال طولانی کی از ادویه عادی
بد کرده و بعد از عادی شدن دیگر تاثیر بخشند لهذا از جمله لادماست
که بر چند روز ادویه مستعمله را موقوف سازند و اصلا در استعمال ننمایند
یا دواى معموله مریض را بر چند وقت تبدیل کنند **هشتم** در مابین این
علاج اغلب ترشیدن عروق شعریه دمویه مقله را بواسطه موضع صغیر نوعی که
یک الی دو قطره دم از آنها خارج گردد تفح کلی خواهد بخشید **نهم** شرط کلی
در علاج کدورت قرینه صبر نام طیب و مریض است

فقره هشتم

در برآمده کی مثلث قرینه

بدانکه بعضی از کمالان این مرض را بلایینی **استایل مالکیوم**
نامیده اند که مقابل یکی از قسم موسراج ایرانیان بود ولی چون موسراج عبارت
از تقق غنیه است یا اتصال غیر طبیعی ادروسوج که در این مرض موجود نیست لهذا
این علت را داخل قسم موسراج محسوب ننمائیم و به برآمده کی مثلث قرینه
موسومش نمودیم

در چند این علت از جمله علل مادره چشم است ولی چون تأثیر او بر عمل اعضاء کلی است
لذا بعضی تفصیلات او را در این جا بیان مینمایم پس بدانکه درین علقه قرینه
بدرج مایل قرار گرفته بطریق محذولی یا قاعده یا بدون قاعده که نوک او در وسط قرینه واقع
میشود و اکثر در این علقه غلظت نوک او بیشتر از غلظت قاعده او است و درین
باب است که چون مورب او را ملاحظه نمایند بجای حاجب مادر او نباشد و بالعکس
چون از رو بر او را ملاحظه نمایند حاجب مادر او مانع از نیکو تشخیص داده
عنبه و صدقه است و چون در این حالت شعب روشنائی منجم غیر طبیعی منکسر
میکردد دیدن اشیا بعیده نیز غیر ممکن شود و بجهت سهولت تشخیص تصویر این حالت
چشم را در شکل نهم نموده ایم و این علت در جوانان زیاد تر از شیوخ حادث
شود و برخی اوقات دیده شده است که قرینه تا چند سال مفردا برآمده و مایل
بخارج گردیده بود بدون که درت نوک او ❖

اما اسباب این مرض تا بحال کما هو حقه معین نشده است ❖

اما **العلاج** ❖ بعضی طبها تکلیف نموده اند که بواسطه عمل کبرل رطوبت
پسویه را خارج نمایند ولی حاصل نیکی ازین عمل تا بحال مشاهده شده است
و بهترین منافع حاصل میکردد از مطبوخ برک توون که کمیته قال او را در دو سیسرا

بجوشانند تا نیم سیر باقی ماند و روزی چند دفعه چشم را بدو تغیل نمایند
و شام هنگام خوابیدن از یک ال دو قطره در چشم قطول نمایند:

فقره هفتم

در رتق قرینه که بفرسه قرین نامند

بدانکه این علت بد نوع عارض شود **نوعی** است که مانند نوعی از ابرویم
پرده انسی قرینه فاسد شده و پرده خارجی او است و کشیده کردد **نوع دیگر**
انکه پرده خارجی او استرغاب بهرسانیده پرده داخلی بدوش او دهد و خارج کردد
مانند رتق لطین:

و این علت عارض شود از تقرح قرینه و تقدته المعرته موقوف باقیم است
از آنجمله در قسم اول علاج پذیر نباشد بجهت آنکه راهی بعلاج او نیست و هر دو
که از خارج استعمال نمایند تواند که مورث سوراخ شدن پرده خارجی قرینه
شود و چون این قسم از رتق قرینه عظیم بود اگر غنچه داخل او شود و درین
مکان صدقه تغییر یافته و ضیق گردد و نوعی که عمل ابصار صعب و برخی اوقات
غیر ممکن باشد ولی در نوع دوم تقدته المعرته چندان ردی نباشد اگر چه
در هر حال اثر لغوی باقی خواهد ماند و درین قسم ددم احتراز لازم است

از ادویه اکاله و بهترین معالجات درین صورت محلول یک گندم

سولفات دوزنگ

درین مقال لعاب

بدان است با استعمال نمودن ادویه که با خبری اکالیته بوده باشد در

خارجی جن اعلی مانند کشیدن یک الی دو خط یا قلم سنگ جهنم نه آنکه

محلول اودا استعمال کند بواسطه پیوسته او بمغله و حصول ضرر کلی از او

فقره هشتم

در ورم جلبدیه و یک او که بفراسه **لائیت**

دهم

کرتالویدیت

نام

بدانکه این مرض اغلب مصاحب است درم سایر نسوج عین را در فشار ادویات

طبی بود بدین نوع که در ابتدا مرضی اکثرش کی باشد از تاریکی خرمی چشم

ماصداع قلیل مخصوص در چهره و در عمق متعلقه و چون مرض طولانی شود در نهایت

وج مخصوص

شده رسد و چون درین حال محلول عصاره **بلادانه** و امثال اودا

در چشم قطور نموده و بعد از آن صدقه را ملاحظه نماید همچنان دم در او هویدا

شود و در صورتی که بواسطه ذره پنی که شش مقابل جسم را بزرگ نماید جلبدیه را

ملاحظه نماید در کلبه و عروق کیزی ظاهر شود بلکه در جلبدیه که در حالت طبیعی

عروق قاق اورا شده ثنوا نموده در این حالت تورم درید و شریان در او بطریق
 واضح دیده و سرئی شود و همچنانکه در دم قرصه با این عروق ماده منجمده قرار گیرد و جهت
 که درت می باشد همچنین در مابین عروق غیر طبعر حلیه ماده منجمده حاصل شده در سبب اتالی
 آب سردارید است ^و در این قسم درم در رفتار مانند سایر اورام
 چشم است برین طریق که باید تجلیل رود یا شش بریم گشته یا ماده منجمده مخصوص باقی ماندن
^{در} این علت علاج ضد درمی مخصوص است چون
 تفاوتی با علاج درم عینه ندارد لکن اکثر ارا و موجب تطویر کلام است

فقره پنجم

در آب سردارید در بفرانسه گراکت
 به آنکه آب سردارید عبارت از هر که درتی در در حلیه با کیمیا او فر دافر دایما گراکت
 حالت شود به نحو مانع البصار گردد
 چون در ابتدا که درت قلید است این مرض قلند ^{در} مشتبه شود با آب
 سیاه در مرض مخصوص عصب حروف است لکن اعلیات تشخیصیه هر دو را
 در این مقام فر دافر دایما ^{نمایم}

در آب سردارید

اول مریض هر چه پندمانند و خان تیره لوبان

چشم نقصان البصار بمقدار که درستی است

حاصل شده

سیم در ابتدا که درت کمتر در وسط و نادر

در اطراف نکست

چهارم چون مرض قدر بطول انجامد

اطراف السرحه حلقه سیاه رنگ مشاهده شود

در نیت کور یا غنچه با طرف جلیدیه تیره

مشاهده است

پنجم در صورتیکه آب سردارید ابتدا نمود

در وسط جلیدیه واضح است در اشیا می نماید

چشم علیینه که هر چه تشخیص یافته شود

در آب سیاه

اول مریض در جابر خارا از شته صورت شته
مشاهده کند یا مانند خاک در آفتاب بلند شود

سیم نقصان البصار بدون که درت در ابتدا

سیم که درت بزودت بعد در خلف

جلیدیه نکست

چهارم این علامت هرگز نرود

پنجم تفاوت البصار در خلقت بسیار می

در روش نندارد بلکه موقوف تا اثر سبب است

مثلا در صورت امتلاء عمده تواند در عهد البصار
بالمرة از این کرد و بعد از رفع امتلاء

در آب سردارید

چون مریب نظر نماید تشخیص آسانتر تواند داد
و چون در موضع خونی تاریک صدقه مطلقا
در سینه میگردد لهذا چشم علیتر است تشخیص
داد از موضع قرص یا قهاب بی دلی
چون آب سردارید باشد با شهاب سرد عذر الصا
در حدیثی است از جمعی در روزگار
است و در لید این مطلب واضح است

ششم تا زمانی در جلیدر بکلی منجز شده
باشد تفاوت کلی در البصار بود که
استعمال عینک محرم حاصل شود بجهت
از آنکه عینک محرم اشیاء مجاور خود را بزرگ
مزناید و در ضایک بدین عینک حروف را
از حروف دیگر تشخیص مینماید بود که عینک
ند که در بهر حالت تواند تشخیص دهند
هفتم در شرحی چنان مزناید در دجا

در آب سیاه

بکالت سابق بازگشته و عذر البصار بیکو شده بواسطه
شراب شراب در صورتی که نزول آب سیاه
سبب از فوج عصب مجوف بوده باشد و بالعکس
بوزار نشیدن شراب عذر البصار بکلی معدوم شود
صورتیکه سبب از پیمان دم بود

ششم هرگز بود که استعمال عینک تفاوتی
عذر البصار طر هر نشود و نیز البصار تفاوت کند
خواه در این بمقابر خود یا از طرفین نظر نماید

هفتم اطراف ز شرحی چشم صافان

در آب سرداربه

سفید اطراف او را احاطه نموده باشد و چون
آب سرداربه زیادتر شود در بعضی چراغ را نمیند
و بعضی او در خان سفید اطراف او را مشاهده کند
هشتم چون چشم را بر هم گذارند و لک
نمایند چغین را یک یا دو انگشت احساس شود
در جوف منقرض شود بواسطه حرکت شعبه دقیقه عصب
با صره در کمال صحت باقی است

در آب سیاه

آب سیاه مانند قوس و فرخ مرئی شود
هشتم چون مکرر در عصب مجوف است
لکه از لکه چغین روشنتر احساس نشود و این
علامت کلی است که اگر بخرد و قاتل
اشته در یک چشم هم آب سرداربه در
آب سیاه موجود باشد در این صورت آب
سرداربه مانع از تشخیص دادن آب سیاه خواهد
کرد پس در این صورت این علامت بسیار
تشخیص را سهل خواهد نمود

و چنانچه از تعریف آب سرداربه معلوم کردید این مرض منقسم است به نوع
آب سرداربه بواسطه که درت کبیره جلیده
نوع دوم آب سرداربه حلاله است که درت
نوع اول

در آب مرورارید

در آب سیاه

چون مورب نظر نماید تشخیص آن تر توان داد
 و بعد از رفع املاکالت سبب آنرا نشسته
 و چون در موضع جزئی تاریک مدقه مطلقاً صحیح
 و عمل ابصار نیکو شود بواسطه شراب در صورتی
 میگردد لهذا چشم علیل بهتر تشخیص تواند داد
 که نزول آب سیاه سبب از پنج سبب
 از موضع قریب آفتاب : دلی چون آب محجوب بوده باشد و بالعکس بعد از نشستن
 مرورارید مانند رسد عمل ابصار در محل روشن
 شراب عمل ابصار بکلی معدوم شود در صورتیکه
 بهتر است از محلی که روشنی اندک است دو دلیل
 سبب او همچنان دم بود

این مطلب در افعیات

ششم تا زمانی که علبه یکجلی منجمد شده **ششم** هرگز بواسطه استعمال عینک تفاوتی
 باشد تفاوت کلی در ابصار بواسطه استعمال در عمل ابصار ظاهر نشود و نیز ابصار
 عینک محجوب حاصل شود بجهت آنکه عینک محجوب تفاوت نکند خواه مریض بمقابل
 اشیا مجاور خود را در رک نماید و مریض خود یا از طرفین نظر نماید
 بدون عینک حروف را از عرضی دیگر تشخیص
 نمیدادند بواسطه عینک مذکور سهولت
 تواند تشخیص دهند

هفتم روشنی چراغ چنان نماید که در فغان **هفتم** اطراف روشنی چراغ چشم صاحبان

در آب مروارید

سفیدی اطراف ادر را احاطه نموده باشد
و چون آب مروارید زیاد تر شود مریض چنانچه را
نمید و بعضی ادر و غان سفید اطراف ادر را
مشاهده کند

در آب سیاه

آب سیاه مانند قوس و قزح مرئی شود

هشتم چون چشم را بهم گردانند در کلبه نماید

چون محل مرض در عصب مجوف است لهذا

بخشین را یک یا دو انگشت احساس

از دلک بخشین روشنی احساس شود و این

روشنی در جوف مقعره شود بواسطه حرکت

علامت کلی است بجهت آنکه برخی ادوات

شعب و قیفه عصب با مره که بحالت تحت

اتفاق افتد که در یک چشم هم آب مروارید

باقی است

و هم آب سیاه موجود باشد و در این صورت

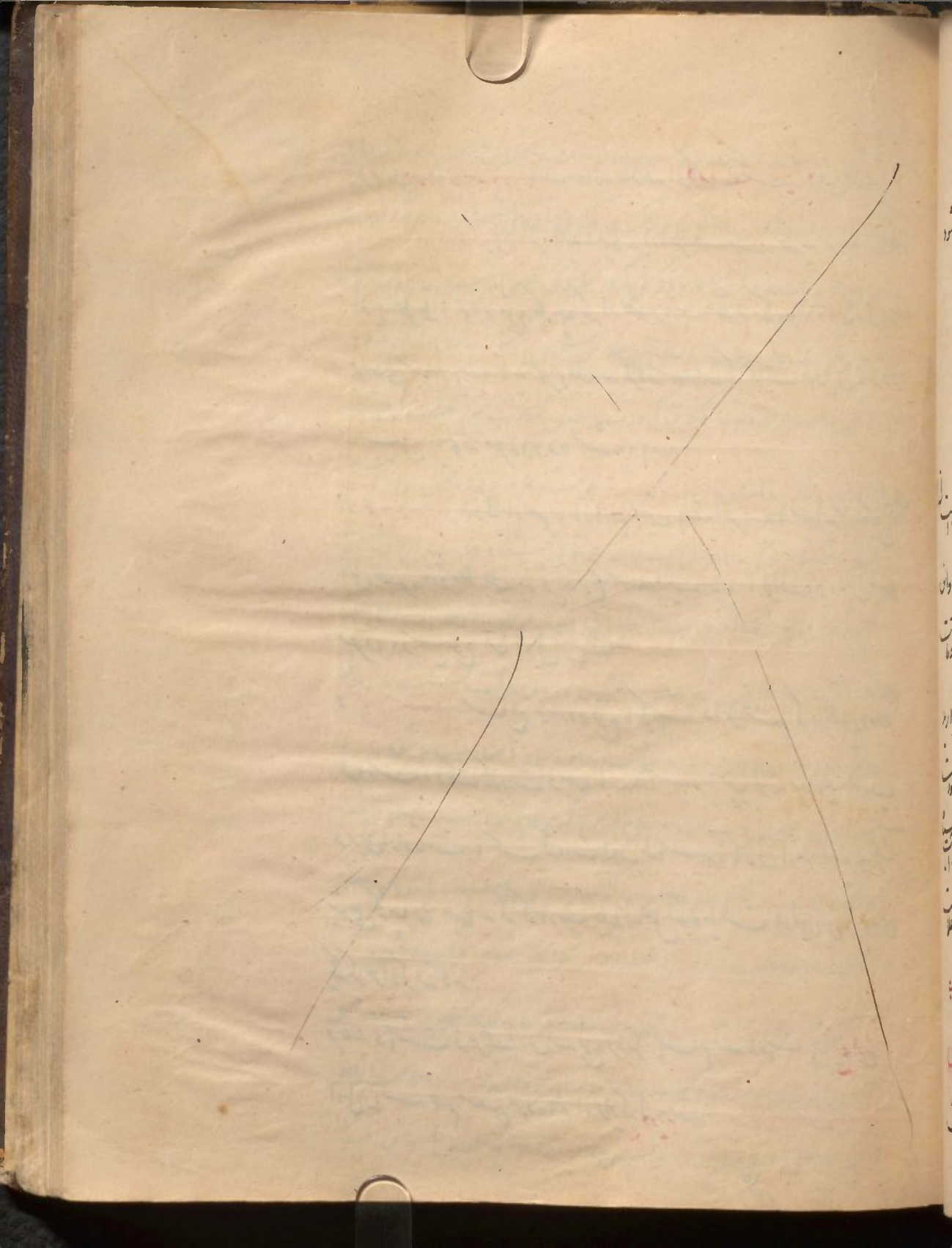
آب مروارید مانع از تشخیص دادن آب سیاه

خواهد گردید پس در این صورت این علامت

تمبھائی تشخیص را سهل خواهد نمود:

و چنانچه از تعریف آب مروارید معلوم گردید این مرض منقسم است به نوع اول

آب مروارید بواسطه کدرت کلبه طلیه به نوع دوم آب مروارید حادثه از کدرت



جرم جلیدیه نوع سیم آب مردارید عارضه ارگدورت کیسه و جرم جلیدیه بالا

نوع اول اکثر ابتدا مینماید از اطراف کیسه جلیدیه نه از وسط خوا
نوع خطوط و خواه نوع لکه چنانکه از تصویر دهم معلوم میگردد و این کردت
برودی سرایت نماید بجرم جلیدیه مگردشبان که بحالت خود باقی ماند در
شیوخ بهیچوجه مفرد دیده نشده است

نوع دوم اوکه از تصویر یازدهم مبین است اکثر ابتدا مینماید شکل کلهای
مایل بصفوه در وسط جلیدیه و بتدریج سرایت نماید ما اطراف او و این قسم
مفرداً در شیوخ ممتد اول تر است

نوع سیم شایع تر از دو نوع دیگر است و این قسم که در تصویر دوازدهم
نموده شده رنگ کردت او سفید مانند طباشیر یا شیره بلون مردارید است
و برخی از ادقات ماتحت کردت بلون طباشیر و مانوق او مرداریدی رنگ
بنوعی که چنان مینماید که کردت جلیدیه بعلی آمده باشد از لختهائی که برودی
یکدیگر قرار گرفته اند

و باید دانست که هر یک از این سه نوع را نیز قسم متعدد است چنانچه نوع
اول را سه قسم منقسم نموده اند از قراریکه کردت در تمام یا در ظرف یا در جایی

جلیدیه باشد و نوع دوم و سیم را نیز باقی محلف منقسم نموده اند از طرف
غلظت و رقت که در وقت ولون و ترکیب همیوی او دلی تفصیل آنها چون مورث
تطویل کلام است در این مقام ذکر نمی کردد مگر آنکه بعضی از تفصیلات لازمه را بجهت
تشخیص من بعد هر یک را در موضع خود بر سپیل اختصار بیان خواهیم نمود **❖**
از آنجمله علاوه بر تفاوت مکان که در وقت نفس که در وقت نیز محلف است
از قرار اینکه **یا صلب یا لین یا رقیق** باشد **❖** و چون رقیق بوده باشد
طلقه سیاه رنگ در اطراف حلقه موجود نیست و جانب اعلائی جلیدیه
اکثر روشن تر است از جانب اسفل او و ابصار مریض از جانب اعلائی چند
نقصانی ندارد در صورتیکه مریض مدتی چند بدون حرکت نشته باشد ولی
چون راس مریض زیاده حرکت داده شود ابصار نیز زایل شود **❖**
و نیز نباید در تشخیص آب مردارید ملاحظه نمود که مرض بظهور رسیده است یا نه
و ادوار **رسیده** نام بنیم در صورتی که مواد با تمام رسیده باشد یعنی شیره
و غلیظ تر و صلب تر از این مقدار دیگر نخواهد شد و این تشخیص
تشخیص است بسیار صعب بجهت آنکه که در وقت تواند که موضعی باشد یعنی
قسمتی از جلیدیه را مبتلا ساخته باشد و با وجود آن **رسیده** باشد یعنی
تا چند سال اصلا دیگر نمونماید پس بنا برین انواع تشخیص انتهای آب مردار

از بلا حظه تمام شدن سبب اوست و از اقرار خود مریض که حالت کدورت
خود در مدته طویل پیش از آنکه سابق بوده گردید است ❖

و همچنین اغمای کلی در تشخیص آب مروارید بملاحظه نمودن **اتصالات** او ظاهر
از آنجمله تواند که جلیدیه از تعیری که مکان اوست بمقدار قلیل یا کثیر خارج
و متحرک شود بلکه چون بجا خارج گردد در بیت مقدم چشم جای گیرد ❖
و بالعکس می تواند که جلیدیه اتصال غیر طبیعی با غنچه حاصل نماید بواسطه
ورم غنچه خواه این اتصال کلی یا جزئی بود و تشخیص این حالت بواسطه
قطر محلول بلادانه سهل باشد بدین نوع که چون اتصال غنچه موجود باشد
صدقه ترکب غیر دور در او ظاهر شود ❖

علاده بر مذکورات باید ملاحظه نمود مرکب بودن آب مروارید را با امراض
دیگر از آنجمله تواند که مرکب باشد بعضی از اقسام امراض حاده یا مزمنه
عین و آب سیاه ❖

و چنانکه قدر این تفاوت آب مروارید نارسیده را با آب سیاه
بیان نمودیم در اینجا نیز تفاوت آب مروارید تام را با کدورات دیگر عین
که تواند باب مروارید مشتبه شوند ذکر نمایم ❖ پس بدان که برخی ادوات
صدقه محلو شود از ترشح رفیق که حاصل میشود از ورم غنچه که این ترشح را

بغزله کز اکت لفافیک :

مانند تشخیص داده میشود از آب **مروارید طلیه** به بانیکه در **کراکت**

لفافیک که درت در حدقه نه در خلف اوست و غنچه از ترتیب طبیعی
اتفاده و بازادیه و اکثر اوقات ضیق گردد علاوه بر اینکه از مقدمات و اقرار

مرض یا طیب موجود بودن ورم غنچه معلوم خواهد کردید **و بدانکه برخی**
اوقات **انروارید** شبته کرده به **کلام** که مرض مخصوص
رطوبت زجاجیه است ولی درین مرض وجهی محسوس است که در آب مروارید حقیقی

وجود ندارد و اغلب با بودن این وجه مرض مبتلای بقدرست است **:**

و چون در علم کلی فرق میکنند ما بین آب مروارید مولودی و آب مروارید

غیر مولودی لهذا چنانکه در خصوص آب مروارید مولودی بیان نمائیم

پس بدانکه این قسم علة غارض میگردد بواسطه عدم طلیه یا طله نوار و اقرار

تجرباتی که لهذا از شرح حاصل نموده اند آن است که جلده در آخر ماه دوم

یا ابتدای سیم بعد از کمین جنین در رحم شروع در غوغا نماید و چون بواسطه

اسباب مجوی نمود بتوقی اقمه موجب عرض آب مروارید ضلعی خواهد کرد

اما **اسباب آب** مروارید بر سبب عموم **اول** ضربه و ضغطه است که اذرا

فارجه وارد بر تعلقه گردند مانند خار و امثال آنها که برخی اوقات سرعت برب

حدوث آب مردارید شود و نیز تشنج در هنگام انبات اسنان بعضی اوقات تاثیر
 ضربه و ضغط بخشد بجهت آنکه حرکات تشنجی تدبیه عضلات چشم یک لطفه
 جلویه را منخرف نماید **دوم** عام ترین اسباب این مرض **ورم جلویه** است
 چنانچه در فقه سابق بیان گردید **سیم** سن شوخیه است زیرا که درین حالت
 بواسطه علل کشتن از عروق در جلویه تعدیه تام حاصل شود **چهارم** بعضی
 امراض مزاجی است چون مزاج خا زبری و **سیفیلیس پنجم** شده بود
 تاثیر روشنی است که سبب مخصوص حدوث این مرض بود بدلیل آنکه آب مردار
 زیاد دریافت شود در دماغین که در آفتاب شدید زیاده بسر برند و همچنین
 در حدادین که بسیار مجادوت با سطله آتش نمایند **ششم** تاثیر انجیره
 محوضات معدنی است چنانکه آب مردارید کثیر الوقوع است در حله جات
 معدن ملک طعام ❖

بعضی

بدین واسطه است در فرنگستان شایع شده بجهت موضع عهد میدردن آب مردارید
 در چشم حیوانات حاصل نمایند بدین نوع که چند روز پیاپی در چشم آنها
اسید نیریک یا **اسید مورباتیک**
 بهر ای ده وزن آنها آب قطور نمایند تا آب مردارید
 مصنوعی در آنها حادث گردد ❖

اما **تقدمه بعرفه** بدانکه علاج آب مروارید را بوطه ادویه داخلی خارجی
تا بحال از جمله مصلحات دانسته اند اگر چه برخی اوقات بوطه آنها علاج
کرده و دلی در ابتدای حدوث غلظت بوده است و عموماً باید معتقد بود که علاج آب
مروارید موقوف است بعمل بد و عمل بد نیز در هر صورت عملی است صعب که یا اثر
نیکی و بدی اوست با اتفاقاتی چند که در اینجا بیان میشود :

از انجمله **احتمال کلی بر حاصل** نیک است در صورتیکه آب مروارید مرکب

با امراض مزاجی نبوده باشد یعنی غلظت موضعی فقط بود و ترکب هیوسی مقله
و بخنین بنوعی بود که اشاره بر خلاف در عمل بد نباشد مانند مسطح بود

مقله یا کوتاهی بخنین که باعث اشاره بر خلاف است در عمل بد و مریض
لازم است که با صبر و طاقت بوده باشد بنحوی که بعد از عمل بد خلاف گفته

طیب را نماید و مشروط بدانکه عامل در صین عمل بد با بصیرت کامله و عدل

فرزیدن دست و آرامی قلب بود با سبک بودن اسباب محتاج الیه عمل بدی

و مشروط بدانکه مریض بعد از عمل بد بتواند در جمیع سته ضروریه بدون

نقصان زیست نماید و در این حال **احتمال کلی** است که بعد از عمل بد مرضا گله قبل

از مرض نزدیک بین بوده اند **بدون عینک** نیز تشخیص حرف خواهند داد

تواند که تشخیص حرف و کلام
دهند و آنک یکه قدر مریضی دو
بوده اند **نابا عینک**

اما امید حاصل نیک کمتر خواهد بود در صورتیکه آب مردارید **ساده** نباشد بلکه
امراض دیگر در سایر نسوج عین موجود بود و در هنگامیکه مریض شخصی باشد
بی صبر و آرام یا زیاد فقیر بود نسوجی که در سینه خردیه او نقصانی بود و نیز در
صورتیکه در ابتدای آب مردارید مریض مبتلا بوده است بعد از ششید
اعم از آنکه درین حال نیز موجود بود یا موقوف شده باشد و در هر دو قاتی
که مریض استعدا بفرزله در بیاخ افرسه یا باد مبارک داشته باشد
و در اشخاصیکه قبل ازین مرض مبتلا بوده اند تبشخ یا صرح یا خازیر یا
سیفلیس در هر صورتی که چشم علیل قبل از نزول آب مردارید مکررا
مبتلای بورم گشته یا آنکه در ابتدای آب مردارید بدون که در وقت ششید
حالت عملی کل موجود بوده است :

و امید حاصل نیک بسیار اندکست در صورتیکه مریض صاحب بد خلقی و یا
اختلاف رحم یا مالینولیا بوده باشد و در صورتیکه هنگام عمل بد مریض
تواند اسباب عمل را تشخیص دهد و نیز اشاره بر خلاف است در عمل بد
دورمانیکه سبب آب مردارید ضربه یا ضعف بود بجهت آنکه درین صورت
اکثره لت توری باقی است لهذا مانع گردد از عمل بد بسیار اشاق افراد است

که این قسم

که این قسم آب مروارید که نتیجه ضربه و ضغنه است بدین نحو بخودی خود تحلیل
رفته یا آنکه بخودی خود تغییر مکان نموده در صورتیکه ضربه و ضغنه قسمی شدید
بوده که اتصال جلیدیه را رطوبت زجاجیه معدوم کرده باشد و نیز مجموع است
عمل دیدن تکلیف و در هنگامی که یک چشم از نقصان توه نامیه بالمره
ناقص یا قبل از آن بدون حاصل از کمال حادث عمل بدیدار شده باشد.

و امید حاصل نیک **اصلاً نموده** باشد در حالتی که مریض بحالت نقاحت مرصی دیگر نبوده

یا آنکه جلیدیه گذر اتصال تام غیر طبیعی بسایر نسوج بهم رسانیده یا آنکه
در چشم دیگر درم یا مرضی دیگر موجود بود که با بودن این حالات بدون

شک رفع این قسم عوارضات لازم است تا عمل بدی ممکن و مفید افتد
و حاصل عمل **جزاً روی** بود در صورتیکه آب مروارید مرکب باشد با آب

سیاه یا باستقایی عین یا یکی از قسم او را مود.

و نیز عموماً بدانکه اگر اطباء در آب مروارید رسیده که تنهائی وسط جلیدیه را

متلاصق ساخته باشد عمل بدیر مجموع دانسته اند بدلیل آنکه این آب مروارید

کجلی مانع از عمل الصابینت و از عمل بدیدار امید تفاوت کلی نبود.

و نیز اطباءی حادث احتیاط نمایند از عمل بدیدار هنگامی که یک چشم کجلی سالم و چشم دیگر

مبتلا بآب مردارید بوده باشد بجهت آنکه اگر چه بوجوب اطه عمل بدین نور چشم علیل
برگردد ولی در هر صورت چشم علیل نزدیک بین خواهد ماند و چشم سالم
دور بین بود بنبوعی که حالت مرین فی الحقیقه تغییر برد است نماید زیرا که بدین
واسطه دور بین خواهد گردید:

و در صورتیکه هر دو چشم مبتلا بود بآب مردارید رسیده عمل بدین در هر دو چشم
یکه فیه اولی است بجهت آنکه تاثیر عمل بدین در چشم با تاثیر عمل بدین در هر دو چشم
چندان تفاوتی ندارد و در مقام مرین قبل و بعد از عمل یک نتیجه است خواه یک چشم
یا هر دو با مشترک عمل شده باشد:

و بهترین اوقات بجهت عمل بدین آخر فصل بهار و اول فصل تابستان است زیرا
که درین فصول تغییر کمتری یافت شود:

اما العلاج چنانکه قبل بیان نمودیم علاج مخصوص این عله عمل بدین است
ولی چون برخی از اطباء معتقد بعلاج اداوائی هستند لهذا علاج را منقسم می نمایند
بعلاج طبی و جراحی ولی تفصیل علاج جراحی را در کتبات ما بکتاب جراحی دیده است
در خصوص علاج جراحی در الحبله تفصیلاً از رفتار طبیب قبل و بعد از عمل بدین بیان

خواهد شد:

اما **علاج طبیبی** : بدانکه چون رفتار و ازدیاد آب مروارید اغلب بسیار لطیف

و سبب عمومی او ورم است لهذا اطباء میخواستند با دویه داخلی و خارجی علاج

نمایند اگر شرجع کرده اند با دویه جذابه از خارج و ضدوری از داخل : از آنجمله طلب

انگلیسی که شصت الی هفتاد سال قبل ازین شهره تمام در بلاد انگلیس و **بوخان**

نام داشت بیان مینماید از مرضی که متسلا گردیده بود باب مروارید ماری

در مدت یک سال و علاج تام یافت بواسطه استخراج صمغ برک شوکران باردا بروی

چشم و نوشیدن شش گندم کلل هر سه یا چهار روز یک دفعه در شام بوقت خواب

و شش مثقال دهن بیداجیر در صبح روز بعد و که داشتن دماغ در ارجح مدت طولانی

در ظرف عسق و **دوسواثر** نام که از جمله اطباء معروف

فرانسوی بوده نیز بیان مینماید از علاج آب مروارید رسیده بواسطه نوشیدن

ملت گندم از برگ بیخ در ابتدا و زیاد نمودن مقدار او را بتدریج تا زمانی که خشونت

طعموم و فضای پنی حاصل گردید و آب مروارید که ابتدا سفید بود بتدریج که بود لون چشم ^{شده} **سهم از آن**

روشن گردید و همچنین معروف است علاج آب مروارید رسیده در سربازی از فوج

فرزین که بعد سه ماه از شدت که دوره جلیدیه یک چشم او کما العی گردیده بود و بعد از آنکه

توقف در مرض خانه مبارکه علاج تام یافت بواسطه فطور **ملسان**

هر روز سه روز یکدفعه و نوشیدن مسهل از سولات دوسود

بهنر چهار روز یکمرتبه

که در تخته

ولی معروف ترین علاج با طریق معالجه **کنزیه**

نامریه در تعریف نوشتار بعضی تفصیلات اذکر کرده بدین نوع که یکجور مرهم

ساده را با یکجور جوهر نوشت در در مکان گرمی نهند تا مخلوط یکدیگر شبیه پستان

گردد و چون این مرهم با حرارت شبیه است کافی خواهد بود بدین اوردن وضع

صغیری از جیره یا زاید هلمه تا بشره فانی و جلد حجج کرد و تفرغ او را بر مرهم ساد

زفاده نمایند تا بزودی بشره تازه حادث گردد و بعد از آن بهین دستور العمل

مجدد درکن را موضع عمل نمایند و چنین گویند **کنزیه** که اگر تمامت یکماه تمامت

کلی در آب سردارید بواسطه این معالجه حاصل شود شرط بدانکه چون همچنان دم

شود در خلف عنق حجامت با شرط نمایند و حجامت خشک بدست پست

دقیقه الی نیم ساعت در خلف قفا رطوبت و تخمین معمول دارند و در صعبی

از جیره که بدون جرحت است و نیز در صدغین مقدار قطیلی از مرهم ساد بدین

گفته تا حرمه خونی پدید آید و بعد از آن سنجق لینه مرهم را پاک نموده و مکان او را

بآب سرد غسل نمایند یا بواسطه لوله بلور یا علم موئی چند خط از جوهر ساد در قفا

بخار شنبدر

بکشند و چون بیوت مزاج موجود شود استعمال نمایند طبیات را از قبیل شربت
دفلوس^۲ و امثال آنها تا اقلار روزی یک مجلس الی دو مجلس اطلاق کامل عمل آید

اما **علاج** جراحی را چنانکه مذکور شد بتعریف علی مدی اصلا نخواهم پرداخت
زیرا که بیان علی مدی او در بیان اتفاقات رذیه در صین علی تفصیل تام در کتاب
جراحی مقرب الی قان حکیم **پولاک** معلم اول علم طب در مدرسه دارالفنون
مذکور گردیده است ولی چون مثالی بعضی از تفصیلات علی را سائمانده
خود آموخته و کتبوی نموده بود لهذا لازم دانستم که تفصیلات مذکوره در بیان
نایم تا شاکردان جدید نیز آنها را داشته و بی بهره نباشند:

اما **مقدمات** علی مدی علاوه بر خواطر حوی دو لداری مریض المبتدیه بر آنست که چند روز
قبل از عمل علی دوالی سده مهبل مبردی بنوشد تا رفع امتلا گردد و غذای مریض
از مقدار زمان قبل از عمل نقصان نمایند و چون مریض دموی مزاج باشد رجوع
نقصه شود **و را نیتیه** نام که معروف ترین کمالان **ایتالیان**

بمانند بر آن نماید که چند روز قبل از عمل مدی مریضی از کجوه عصاره **بلادانه** خشک
باسه جوهر مرهم ساده در اطراف جفن مدین نمایند و این قسم مرهم را ضد
درمی مخصوص و مانع از درم لاحته دانند: در صورتی که مریضی مبتلا بر مزاج افر

یا نفوس بود لازم است که اولاً بعلاج داخلی رفع او را نموده تا بعد از عمل مدینه
چشم مرکب با آنها نکردد و در اشخاصی که مبتلا باشند مرض بواسیر طول
استعمال میاه معدنی که **اسینه کرینیک**
با آنها مخلوط بود چون آب **لیوان** که در شش فرسخی تبریز یا **مصوعی**
که عبارت از دمای جوش باشد بسیار مفید بود و نیزه آنکه از قرار تجربات
این از منه متاخره بسیار مفید بود که چند روز قبل از عمل مدیخوش در ظرف عتی
کشند یا داغ نمایند بذر اریح و او را بواسطه مرهم زینن احمر یا مرهمی از **ابهل**
در حالت ری می نگاه دارند

امانده پیرات لازمه **بعد از عمل مدینه** باید فی الفور بعد از اتمام عمل مدیخوش را
مانع گردید از نگاه کردن و بدین واسطه چشم سالم را نیزه نبندند بدین نوع که **ساز**
نازک از شمع انگلیسی خفین شپه کجالت خواب نگاه دارند و بعد از آن
بر روی جمیع چشم ریشه کتان وضع نمایند تا صدمه دمعه کند و بروی او پارچه
ابریشمی سیاه دارنوق آبدی بخلف ران نبندند و بعد از آن مریضی ابروی
صندل نشانه یا فودرا او را در اطراف بر پشت نجوابانده که پردی او ستر باشد
و مانع گردند مریض را از حرکت کشیدن غلیان و حقن و از جابیدن غذا بکند

غذای او تا چند روز آب گوشت ساده باشد و بعد از گذشتن چند روز بدین
حالت چشم را ملاحظه نمایند و با قیاط بسیار شمع را برداشته دروری است
دفعه جنین را باقی که در هرده مثقال او یک گندم **استاد دهم**

محلول باشد تغیل نماید و پارچهای گتان را بدو آوده و بد آن موضع وضع کند
و در روز دهم الی دوازدهم این احوال را موقوف ساخته پارچهای سیاه
یا سبزی در مقابل چشم به بندند و بعد از یکماه الی اهل روز عینک سبزی را
که اطراف او با پارچه ابریشمی سبز پوشیده باشد معمول دارند و در جمع این
مدت داغ در ابرج یا خوش در ظرف عنق را موقوف سازند تا بنامه

علامات درمی معدوم شود

دباید دانست که در برخی از مرضی بدون بروز علامات ردیه شفا حاصل گردد
بنوعی که در قرینه اصلا که درتی احوال نشود و موضعی از قرینه که بریده اند
براه قویب التیام یابد بدون برآمده کی یا با همواری و ظف صدقه در

شفا فی وسیلهای بوده باشد با عدم همچنان دم در قرینه و حصول عمل
ابصار بقاعده طبعی اگر چه برخی اوقات ترکیب صدقه قدری از قاعده خارج
ولی چون من بعد علامات درمی عارض نگردد صدقه نیز بعد از چند روز بخودی خود مدور گردد

لیکن در بعضی از مرضای دیگر بواسطه بروز بعضی از علامات تقدّمه المعرّنه بعد از عمل
یاد ردی کرده و از آن جمله برخی اوقات در روز چهارم غشای کاذب موضع
انصال قرینه را احاطه می نماید و در این صورت اسک از غذا و استراحت
تام و تمیخ بدین رسیق رمادی لازم کرده بهر اسی مرهم رسیق احمد در محل داغ
ذرا بخی خلق عشق اگر موجود بود یا تجدید کردن داغ ذرا بخی اگر موجود نباشد
تا بحکایت این غشای کاذب بخلیل رتبه قرینه مجددا روشن شود و چون
بعضی اوقات حد وضیق کرده بدین جنین مرهم بلادانه چند روزی در پی
اگر رفع این علامت رویه را نماید ولی چون در روز چهارم در صین باز
نمودن زفاده ادل پاره های کتان آلوده بریم و جنین سرخ و اما س کرده
باشند تقدّمه المعرّنه بسیار روی و حالت سنگی چشم بسیار بعید بود و هر چند
در هر سه قسم از عمل بد این علامات دلیل اعی کشتن مرض است ولی
علامات ورم در لاحت **اعراج جلیدیه و در پستان سفین جلیدیه** متفاوت است
چنانکه در **اعراج جلیدیه** تجنّیس قرینه متلا بودم کرده و چون ورم تمام نشود
از خارج بد اعلی است نماید ولی چون ورم داخل باشد و ابتد نماید
از جانب حدقه بهر صورت سرایت بخارج نموده باعث بهزال مقله شود

و بدین جهت بعضی از کمالان معروف **اخراج جلیدیه** را بهترین قضا
عمل دانند بدلیل آنکه اگر چه اصرار رحمت نماید و علامات درمی حاصل شود ولی با وجود
این ورم قرینه برد است ورم غنچه نیت و علاج ورم قرینه سهل است
از علاج ورم غنچه ❖

و علاوه بر آنچه گفته شد باید دانست که برخی ادوات در روز اول و دوم
بعد از عمل بدو حج عصبانی در مقله و صدغین و جبهه عارض میگردد و تخصیص
در صورتیکه عمل بدو بطول انجامیده بوده است ولی این علامت بسبب
بواسطه استعمال داخلی و خارجی عصاره **بلادانه** معدوم میگردد ❖
و همچنین در برخی از مرضی بعد از **قطعه نمودن جلیدیه** قوی عصبانی عارض
گردد که رفع او لازم است تا مورت نقصان بر عمل اصرار شود ❖ پس بنا
برین رجوع شود بجهت از تطبوخ کل با بونه و استعمال داخلی دوا می جویند و توش
مارهین بمقدار شش قسم ❖

فقره دهم

یعنی **اب سینه** ❖

در **کلاؤکم**

بدانکه چنانکه از ورم کب جلیدیه که در وقت جلیدیه حادث شود همچنین از ورم سینه

تغییر مخصوصی در رطوبت زجاجیه حاصل شود که مودث آب سبز است و کجالات
گویند که چشم مبتلا گردد بآب سبز در صورتیکه در مؤخر مقعر رنگ سبز در یابی
یا سبز مایل بصفقه هویذ شود و **علامات** این مرض در ابتدا بسیار ضعیف
قبل است مگر آنکه مرضی بسیار سگوه نماید از دفانی که در مقابل چشم احساس
که در ابتدای مرض بدوره غیر وضع چند ساعت موقوف گردد و مجدداً عود نماید
تا بدرج این دود غلیظ تر و دائمی گشته ابصار نقصان پذیرد

درین صورت حالت غیر شفافیه عقی مقعره ظاهر شده حرکت مقعره کمتر از حالت طبیعی
گردد و در زمان طلیل عمل ابصار سبکی فانی گشته و حدقه و معت بهم رسد خواه
بشکل مدور خواه بازوویه و حرکت او با بزرگ معدوم شود و چون مرض بدین مرتبه رسد
در مؤخر حدقه که در وقت سبز مایل بصفقه یا سودا یا سبز در یابی یا تغیر هویذ باشد
یا تغیر لون عقیه بدین نوع که در چشم های ازرق عقیه خاکستری رنگ و در حتماً
سیاه و شمل رنگ عقیه زرد تیره رنگ گردد و درین حال وجع فوبه غیر نمایان
درجهه و مقعره و بعضی اوقات در اذن عارض آید که مخصوص شده نماید در شب
و در اهوویه بارده رطوبه و در زمانی که مرض خود را بر سنگای پر گذارد و چون رنگ عقیه
بطریق مذکور تغیر یابد در سطح آنسی هفتین نیز آورده غلیظ گردد و حرکت مقعره طلیل

یا بالمره معدوم شود و صیقله طبیعی قرینه زایل شده و بالاخره جلیده
بواسطه فشار رطوبت زجاجیه مایل بقدام کشته و سبز رنگ گردد و کدورت
مؤخر مقله که در ابتدا متعمر بود حال محدث شود: و اگر چه شیخ بن علی
در ابتدا صعب است ولی از لونه و وجع مخصوص و از قمار مرض درازمنه متنا
نشیخ آسان شود:

و اکثر این مرض حادث شود در شیخ و اشع است در نوان در اشخاصی که متلا
بدین علت اند اغلب قبل ازین مرض مبتلا بوده اند بقوس که علامات او حال
زایل گردیده بحدیکه برخی از اطبا این علت را ندانند مگر از انتقال مرض بقوس
بچشم: و چون علاج نپذیرد بحالت خود مادام العمر باقی ماند یا منتهی شود
به **سنخین** که بیان او در فقه واردیم خواهد آمد

یا **استقای مقله** که تعریف او در فقه واردیم خواهیم نمود:
اما الطلج در صورتیکه آب سبز با تمام رسیده باشد اطبا متفق بر آنند
که علاج پذیر نبود لکن درین صورت برخی از اطبا جمیع قسم علاج را منعی نمایند بجهت
آنکه از علاج ضدورمی یا مضعف اکثر **سنخین** و از علاج محرک و مقوی اکثر
استقای مقله حاصل شود که بدیستی آنها زیاده ازید هیئت آب سبز است

ولی چون در ابتدای مرض بواسطه معقر بودن کدورت و موجود بودن وجع و غیره
عینه شخص ممکن گردد امید بر علاج ناقص باشد بدین معنی که طبیب میتواند
بواسطه علاج لایق مانع از هجان دم بدماغ گشته و رجوع نماید بقصد ارت
و خوش در خلف عنق و نوشتن مسهل از مشت **مفقات**
دوسود هر روز یکم تبه و بر دوش

کامل عقده اچهارالی شش گندم و وضع علق در مقعد در صاحبان بواسطه
و در خدین در اشخاصی که مبتلا هستند بحیس طث حاصل نیکویی نباشد ولی
در هر صورت احتیاط نماید از استعمال ادویه موقدر در خود چشم که اکثر باعث
ضرر کلی میباشند و چون بدین نوع هجان دم در راس و وجه آورده ملغمه
و قرینه قلیل گردد و وجع در وقت معینی ظاهر شود استعمال کنه کنه
روزی دو ازرده گندم ماش نرزه یک گندم **بارضین** عقده از منقسم
یا اسپیناد سود چهل یک گندم در ده سیراب باران

بتریح نوشته مفید بود و در صورتی که قبل از حدوث این مرض
وجع تقریبی موجود بوده باشد تغییراتی در ایضار حادث نشود در صورت
نورس مجددا در اطراف پدید گردد و بدین واسطه **آضاد برادیه** که ترکیب

استقام

اورا در تعرف نفوس بیان نمودم و وضع علی بعد اتمام در موضعی
که ابتدا مبتلا بنفوس بوده و استعمال ماضی **بی کربانت**

دوسود بود مندر آب

علاوه بر مذکور است لازم است که از این قیل مرضی محفوظ باشد از تعمر
فوری شدید هوا و احتیاط نماید از تغذیه نمودن صورت را آب بسیار
سرد و مدت طویل داغ نخورد یا در ارجح نگاه دارند *

فقره یا زده هفتم
در تشخیص

یعنی غیر همت

رطوبت خارجیه بدین نوع که رطوبت زجاجیه که در حال صحت غلظت او
شبه غلظت سفیده تخم مرغ است در این مرض شبه غلظت آب
خالص کرده فانی زسوری او بالمره زایل شود و غشی می نیمه لبروت
منسحق گردد * و این علت به نحو عارض شود **نوع اول** آنکه نتیجه باشد
آب سبز را چنانکه در فقره قبیل بیان نمودم در این صورت علاج بدرست
و بدرج رطوبت زجاجیه فانی شده از نقصان نیمه همت مقله نیز
زایل میگردد **نوع دوم** آنست که نتیجه باشد درم شدید جمع مقله با درم

یکی از آلات او را مانند درم غنچه بوسیله داء افزونی **نوع سیم** است
که غنچه باشد استعمال الملاح زینقیه را که افراط و چون درین دو نوع اخیر علا
عله شمشیر میگردد لکن اینها لکن اینها لکن اینها لکن اینها لکن اینها لکن اینها
فردا فردا ذکر نمایم

پس بدانکه درین دو عله رطوبت زجاجیه بعبوض سبزرنگ بودن که در
مذکور شد سرخ قهوه شود و مقله کوپلر کرد **کلام دوم**
ارمقادی که در حالت طبیعی بوجه و نرم شود با نسبت به کجالت صحت که باصلا
دستی است و قرینه بعبوض آنکه محسوس باشد مرطوب گردد و غنچه که در حالت
طبیعی غیر متحرک است بقدام و خلف حرکت نماید و این حرکت مخصوصی عارضی
غنچه بلاتین معروف است به **ایری دو دو نه زین**

و در بطیبه نقطه های که در متحرک ظاهر شود و بتدریج رطوبت زجاجیه با لمره
ناتی شده و بعبوض او جسم صلبه دینه شکل حادث چشم خنک گردد
و چون این عله نتیجه باشد درم شدید جمیع مقله با درم یکی از آلات اودا
مانند درم غنچه ارداء افزونی علاج موقوف بعلاج آن امراض است
و چون نتیجه باشد استعمال مفرط الملاح زینقیه را علاج موقوف

با استعمال

باستعمال داخل عینه و چینی بمقدار تمام در مدت طویل با تقصام نوشانیدن

کلمات دو پطاس

در این مابین بدین نوع

که ابتدا نمایند بر روی دو کدم بمقدار منقسم و در مدت ده روز این مقدار را در دست
و چهار ساعت بهیچه نخورد رسانند و مدت بیست روز دیگر مقدار مذکور بهیچه نخورد
مستمر بنوشانند و اقبال نمایند از ادویه موضعی

فقره دوازدهم

در استقای مقله که بفراسه **مید رقلی**

دوم بود بل می خوانند

خوانند

بدانکه این صفت منقسم بشه نوع

نوع اول حاصل شود از زرد

نوع دوم حاصل شود از زرد

نوع سوم حاصل شود از زرد

نوع چهارم حاصل شود از زرد

نوع پنجم حاصل شود از زرد

نوع ششم حاصل شود از زرد

بدانکه در این علقه حجم قرینه سه الی چهار متقابل حالت طبیعی گردد چنانچه از قوه
سیر و هم معلوم است و اگر در ابتدا اشغافیه او تغییر نیاید و اگر چه من بعد کدورت
هم رسانند ولی احتمال کمال است که این کدورت از تغییر جسمانی رطوبت پخته که در
قرینه مکان دارد بوده باشد و بطن اول چشم بدرج عظیم و عینه تیره لون شود
ولی بدون حرکت و صدقه دائم و وسیع تراز حالت طبیعی است و مریض احساس
نماید فشار و خنک و ثقل جمیع مقله را و در ابتدای این مرض اکثر مریض
دور بین بود ولی در انتهای علقه قوه بصیر ضعیف گردد با نقصان حرکت مقله علا

مع

برین صلیبه در موضع اتصال او بقرینه کبودیون شود مانند آنکه در اطفال تازه
تولد دیده کرده کردد ❖

اما **اسباب** این عله اکثر اطبا از ضربه دانه بر مقله دانند اگر چه نادانان این عله
بعد از معالجه خراز و سایر امراض جلديه نیز بروز نمایند ❖

اما **تقدمه المعرفه** ردی است بدلیل آنکه بعد از زایل شدن عمل ابصار اغلب
بسیستم چشم نیز ضایع گردد و ما در هر صورت انداز نوع اول بهتر انداز نوع
دویم و بیم است در صورتی که سبب او انتقال امراض جلديه بدون علامت مزاجی
بوده باشد ❖ لیکن چون سبب مزاجی بود اکثر سرعت مبدل به نوع یکم
خواهد گردید که آنتهای او اغلب فائز آید و موت است

اما **العلاج** در صورتیکه استقای چشم مربوط باشد با استقای
سایر مواضع بدن علاج عمومی لازم شود تا هر دو رفع گردد ولی در صورتیکه
استقای چشم موضعی و نتیجه ورم موضعی سابق بود رفع مابقی علامات
دری لازم است بمصاحبت استعمال داخلی **در شال**

و اشربه از طریقه و بوردق و کفاه داشتن داغ ذرا ریج و اشال چون
عله عارض گردد بعد از علاج امراض جلديه سخنمانند در عموماً بدون آن عرض

یا امراض جلده مصغره احدات گشته و از داخل **سوقور** در **انتهیون**

یا گوگرد مکلس نوشتند ❖

و علاج موضع مختلف است از قرار که طمه در ابتدا یا در انتها باشد در صورت اول
پوش نیدن چشم را کجاوات معطره باقی مانند با بونه و پودنه و مادر کجوبه و نفع
و تدبیرین برهن زین رمادی در جبین و تغیل کجوبه در و الکحل بالویه مفید بود
و در صورت دوم که مقله حجم بود علاج او موقوف است بعلی یا شوره بد آنکه درود
عروق دموی موجود نباشد و علی بدین قرار است که بواسطه موضع خلف قرینه یا
قرب موضع اتصال او بصلیه خرفی منقش نماید تا رطوبت پهنه خارج گردد
و بعد از آن چشم را بر فاده بنهند همچنانکه در عمل بد آب مردار بیشع است
و در این صورت ادویه داخلی که قبل از عمل بدی حاصل بوده اکثر منفعت کلی خواهد شد
ولی در صورتی که در عروق دموی موجود و مراج مریض غیر سالم باشد
اغلب اوقات بعد از عمل بدی در رمای عارض گردد که بسیار خطرناک بوده باشد
زیرا که عموماً انتهای او فانی یا و هلاکت است ❖

اما **نوع دوم** درین علت اکثر ضعف موضع مقله حجم و قرینه بشکل مثلث گشته
اندک مایل لغدام گردد بدون کدورت و غلبه نیز تغییر لون هم رساند ولی نسبت

قدام فشرده شود بزعمی که چنان نماید که غنیه متصل گردیده است باقرینه و چون بود
رطوبت زجاجیه جلیدیه بجانب قدام مایل گردد حدته اکثر وسیع و صلیبه کبود تیره لون
شود و در ابتدای مرض چشم علیل نزدیک بین باشد ولی بزودی علیل اصلاً
تقصان پذیرفته بالاخره معدوم گردد باصعوبت حرکت متقلبه و شده و حاد
و صداع ثقیرو هر مغرط و عدم اشتها و چون معالجه نشود قرینه منشق در طباط
چشم خارج گشته متقلبه جنگ گردد و برخی اوقات چون علامات مزاجی موجود
بود لحم زاید سرطانی شکل در مقله حادث شود که باعث وجع شدید و غلب
سبب هلاک است

و اسباب این علة اکثر مخفی است ولی چون عموماً این علت یافت شود در امراض
خنازبری و سیفلیس و تقرسی لهذا احتمال کلی بر این است که اکثر اوقات
باعث این علة یکی از امراض مذکوره بوده باشد

و تقه متهمه المهرقه ردی بود زیرا که در هر صورت اصبار و هیت مقله هر دو در بدن
شک فانی خواهد گردید

و علاج او موقوف بملغ شدن از صورت سرطانی است و بدین
در صورتی که همچنان دم در راس و در مقله موجود بود استعمال نماید

با نضمام **مرصین**

بمقدار منقسم و مخلول استات دو پینس

بطریق مدرواز فایح تدین ما
بند

مرهم زینق رمادی را با ایون چند دفعه لعابیات را با مخلول **مرصین** در چشم
قطور کت و وضع مشمع در ارج در ظرف گوش و ضماد خردلیه در ظرف عنق

و غصه نمایند ❖ و چون همچنان دم در راس و مقله موجود نباشد علاج
موقوف بعلاج حالت مزاجی است و درین صورت علاوه بر ادویه مخصوصه استعمال

نمایند **دیشترتال** را ابتدا بمقدار طلیک و بتدریج
مقدار او را زیاد نموده تا سرعت نبض قلیل و دوار و تنوع دائمی عارض شود
و بعد از بروز این علامات مقدار ادویه مذکوره را نقصان نمایند و مشمع در ارج را

در زائیده و جنبه بمره طویل نگاه دارند ❖

و چون ازین معالجات فایده حاصل نگردد و حجم مقله و وجع اذبالا استمرار یافته شود
علاج موقوف خواهد بود بعمل ید بدین نوع که قرینه را منشق نموده چنانکه در آخر

جلیدیه منداول است و جلیدیه را بمصاحبت رطوبت زجاجیه اخراج نمایند

و بجهت آنکه رطوبت مجدد جمع نشود قرینه را قدری زیاد تر منشق سازند
و دستور العمل آب مروارید چشم را زاده نمایند ❖

اما نوع سیم که عارض میشود از اردیاد در طوبت پهنه و زجاجیه بالاسر اشک

علامات و اسباب او مرکب است از علامات و اسباب نوع اول و ثانی
علاوه بر آن حجم مقله از دیاد پذیرد نوعی که نصف مقله از خضره خود خارج
شود :

و تهنه المعروه درین قسم در نهایت روایت است بجهت آنکه هر علاجی که اطباء نموده
بجای حاصل بوده است تا بالاخره بعضی از کمالان دلیل آورده اند بر عمل بد در ابتداء
در حالتی که مزاج علیل شده باشد ولی الهبای معوض که در این حالت
صحت مزاج مقله را خارج ساخته اند نیز بریجا صلی عمل بد قائل گردیده اند
بجهت آنکه مشاهده نموده اند که بتدریج نسوج صلبه مقله مبتلای گردد بر طمان
و این سرطمان بتدریج سریعا یا بطیئا منجر به هلاکت شود

بجز دوم از جمیع که دوم
در امراض اجزاء مقله که حاجینه ما و اء خود را

فقره اول

در دروم ماد غنیه که بفراسه ابریت الکو
بدانکه این هله اردا ارنس بر هلال چشم است بجهت آنکه بواسطه طول علاج سبب

تعمیر

تغیر کلی مقله کرد که اکثر اوقات قابلیت علاج داشته باشد از آنکه است
اکثر است لغایت که ثقبه عنقه را منب

نموده مانع از انقباض گردد و **غضون غیر طبیعی عنقه** که مانع از حرکت طبیعی
عنقه گردیده سبب شود که حدقه از ترکیب و هیئت مدوری خود و خارج
و اتصال تام یا ناقص عنقه بطح مقدم جلیده یا بطح خلفی قرینه

و متن عنقبیه و غیره حادث گردد

پس باین بر طبق در ملاحظه این علمه دو شرط لازم است **اول** آنکه از ابتدا
در شخص خطا نکند **دویم** آنکه سرعت در علاج نماید تا آنکه زمان معالج بگذرد
و علی ای تقدیر با تعصیل تام تعریف شخص و علاج درم عنقه در این مقام شروع
نمائیم **اما تشخیص او** بدانکه مشهیر کمالان درین مرض دو درجه

قرار داد نموده اند **درجه اول** ابتدا نماید بوج خشک شدن در مقله و در عنق
مقله با ضیق حدقه بدون اموات زاویه و نقصان در تشخیص دادن است
خارج مجاوره بانخوف از روشنی و طلعه وسط عنقه در ابتدا و حلقه اطراف او
در آنها تیره لون شود و در چشمهای ازرق عنقه بنرنگ و در چشمهای سیاه
احمر اللون گردد و علاوه بر این عنقبیه اما س کرده یا میل تقدم شود و هر قدر درم ترا

بسوج داخلی نماید نقصان عمل اعضاء میل زیادتر گردد و وجع شده پذیرفته سرات
بدماغ کند باجمای عمومی و ولی باجود شده این علامات حمزه در جانب مقدم چشم

قلیل باشد و صلبه نه تنهایی حرئی حمزه پدید ساخته و صیقلیه طبعی قرینه بالمره
معدوم گردد چنانکه از تصویر چهاردم معلوم میشود **در صدوم** وجع نبوده عارض شود با

برق در مواضع تاریک و حمزه سرات نماید بطنه و صلبه و صدقه که تا بحال مدور بوده
الکون زاویه احداث نماید و چون باعانت ذره پنجم را ملاحظه نماید و طلقه از رطوبت

سفید در اطراف طلقه انسی غنیه ظاهر شود این رطوبت بزودی سبب **غنیه**
بسط مقدم جلیده که او نیز متورم است خواهد گردید و چون بواسطه تدبیرات لایقه

مانع از ترشح رطوبات درم نگردد شکایت که علاوه بر اتصال غیر طبیعی جمیع حده
بواسطه آن رطوبت مسدود شود و **کتر است لغایتیک**

عادت شود درین مابین غنیه بالاتر از غیر مستوی گردد و ازین جهت مایل القریه
و قرینه لکههای که در هم رسانند و چون از رطوبت قرینه که مطلقا بگذردت نیست غنیه را

ملاحظه نماید بتورات صغیرا حمر اللون در او مشاهد شود که مشق شده دریم ادوار
کشته داخل رطوبت پمضیه گردد و این علت را کمالان به **بسیوی**

موسوم نموده اند و تشخیص داده شود این علت از موجود بودن ماده سفید اصفر اللون
در بطن

سخا که از تصویر باز در هم معلوم

در بطن اول که این ماده بواسطه خوابیدن و نشستن طولانی تغییر مکان نماید و در برخی اوقات بعد از علاج ورم عنقه بخودی خود بتدریج بکل رود و چون وجود این قسم ریم در بطن اول نیز از ورم قرینه تواند حاصل شود لهذا گمان این مرض را از قرار اخلاقی

اسباب تغییر اسم داده اند **میتون حقیقی** گویند در صورتی که از ورم عنقه **میتون مجازی** نامند در صورتی که از ورم قرینه حاصل شود و سود که **میتون حقیقی** کلبل زفته قرینه را سوراخ نموده سبب بهورات او گردد تا ببرد به دوم و **میتون مجازی** سبب است از قرار اختلاف سرایت ورم تعین و سرایت او بتسوج ظاهر و در صورت اول ورم برعت بر طبت زجاجیه و غشی او و عصب جوف تا اثر نموده آنها را مبتلا نماید و اظهار مورت زایل شدن عمل اصاب در ماتی ایام عمر خواهد گردید ولی در صورت دوم عنقه دایما مایل بقدام شده و اتصال غیر طبیعی بجمع قرینه یا بحرثی از او بهرساند

اما **اسباب** یا موضعی است یا مزاجی اما اسباب **موضعی** ضربه و ضغط بواسطه عمل بد در آب مرورید یا دخول اشیا خارجه در مقله و سرایت ورم تسوج دیگر و تا اثر سفیدی بحد دردمه طول و امثال آن است اما اسباب **مزاجی** نیست مگر بواسطه نفوس در یاج افرسه **سیفیلیس** اما اندر ورم جداول

چندان روی نباشد مشروط بدانکه سرعت تشخیص داده باشد و معالجه لایقه شود
 ولی چون درم عنقه بسیار تنوع نیز سرایت کرده باشد بر طبیب لازم است
 که در تنگی و بدی انداز تا مل نماید زیرا که اگر چه بواسطه آنکه درجه اول است امید بر ^{علاج}
 میاشد ولی بواسطه سرایت درم خوف کلی بر مبتلا شدن و فاجعه جمیع متعلق خواهد بود
 اما اندر درجه دوم چون باغات ذره بین طلقه ز طبت سفیدی در اطراف
 طلقه انسی عنقه مشاهده نشود و به تنهایی طلقه انسی عنقه **تغیر لون** پدید آمده
 باشد و شور آب ریعی در جرم او هویدا نباشد اسد کلی بر شفای تام است و
 چون تا چند زمان در حرکت طبعی عنقه نقصانی خواهد بود **:** لیکن چون بدون ذره بین
 علامات غشی کاذب در خلف صدقه با تغییر لون حلقه انسی و وحشی عنقه موجود بود
 صدقه در هر صورت صاحب زاویه شود و عمل اصابه نقصان خواهد داشت اگر چه بواسطه ^{علاج}
 لایق سایر علامات رویه زایل میگردد و چون شورات ریعی در عنقه مشاهده شود
 و در طبت غیر طبعی صدقه را مسدود نموده باشد امید نیست مگر آنکه مدت طولی بعد از
 علاج درم عنقه شاید که کمال حادثی صدقه مصنوعی اعداد کند در صورتی که مریض نتواند تشخیص
 روشنی را از تاریکی **:** و اینها اندر ریعی است در صورتیکه بعضی یک شیره چند شور در عنقه

موجود و ریم آنها در بطن اول نصب شود و حالت چشم مریض بکلی فاسد است
در صورتیکه ورم بخلف و قدام غنچه مشرکاً سرایت نموده باشد و از جمله نقصانات است
در صورتی که اینست چشم از الجمله باقی ماند

اما **العلاج** : بد آنکه اشهر طرق علاج ورم حاد غنچه طریق معالجه معلم :

وکت نام فراسوی میباشد بدین نوع که چون مریض را اندک بیمه باشد
ابتدا بنماید بقصد بدین دو روز اول صبح و شام قطره را تکرار نماید و در اشخاصی که

بسیار ضعیف است اندک دفعه شش الی دوازده روز بوی بعضی قطره اذن وضع کند

و در مابین معالجه روزی سه یا چهار دفعه دو گندم کلل مانیم گندم **حصاره افیون باب**

میوشند و شمع ذرا ریخ بمقدار عرض یک ابرام در فوق قوس حاجب وضع نمایند

و علاج موضعی او قطره پیچده گندم تعین افیون باد و گندم **حصاره ملادانه** محلول در سرخ

مقال کلاب است و در صورتی که قرینه نیز مبتلا بعلیقات ورم بود قطره بنمایند محلول در سرخ

نیرات وارژن در هشت مقال است معطر را :

و چنین گوید معلم مذکور که در صورتیکه سیلان بزاق از استعمال کلل در روز اول عارض گردد

قطره و سایر انواع اخراج دم لازم نبود ولی اگر چون سه یا چهار روز میگذرد تا سیلان

بزاق عارض شود که هفت مریض نیز موقوف بر روز است باید در ابتدا بخروج دم داد و در صورت

مخزنه و علامات در جانب مخالف رجوع نمود و این همه کمالی در علامات تورم غنچه
بعد از آنکه ای بروز سیلان براق فی الحقیقه بقول معلم مسطور قریب بعجزه است زیرا
که ساعت ساعت حمزه و خوف از روشی و سیلان و معده خفته پذیرد و چون سیلان براق
عارض شود نوشتن کمال را موقوف و به تنهایی محلول عصار بلادانه را قطره نماید و در

بلادانه را در روغن چینی زدن که بجهت آنکه از حرکت وائی غنچه اتصال فی طبیعی او را براند

و معلم مذکور با تمام رسد تعریف معالجه مخصوص خود را بچند ملاحظه **اول** آنکه در دم

غنچه شخص مابین درم غنچه ده درم غنچه سیفلیسی ممکن است **دوم** خواه

درم غنچه سیفلیسی باشد یا نباشد بطریق علاج مذکور فی الفوق او را از ابل سرد در همان ساعت

که سیلان براق عارض گردد **سوم** بدین واسطه مرضی عمده را مسطور کمال را از دوالی پنج

نوشند **چهارم** غذای متوی بهیچ وجه اشراط رستی را نقصان نبخشند **پنجم** بعد

از بروز سیلان براق جمیع انواع معالجه را موقوف نمایند مگر قطره اودیبه که باعث دفع

گردد **ششم** چون سیلان براق شده نماید غزغره محلول زجاج سفید یا تقویر مسحق او در

رفع دیر خواهد نمود

فصل دوم
در درم نوزن غنچه که نوزن **ایستاد**

مانند در صورتیکه درم نوزن غنچه نوزن درم حاد او بود چشم بدون شده علامات درمی

مثلا بود نجف هفیا روشنی با تغییر لون طبیعی عقیقه و حالت غیر مدوری صدف ❖
 ولی چون عارض شود بدون تقدم علامات حاده اکثر مرض و طبیب لطیف بدین مرض
 کمروند لیکر چون به نیک ملاحظه نمایند تغییر خونی در لون طبیعی عقیقه مشاهده شود و چون بر
 چشم را چند دقیقه در محل روشنی باز نگاه دارند عقیقه حمرة بهم رسد و سیلان و همه حال
 و در آنکای که مرض کباب تاریکی برگردد صدف بعد از طبیعی وسیع شود و مرض شکوه نماید
 از خاص خطوط دقیقه در مجرای چشم خود و چون از مان او بطلان انجامد صدف اغلب ضعیف
 و غیر مدور گردد و بواسطه قطور تحول عصاره **بلادانه** صدف اندک وسیع تر گشته ولی
 ترکیب تدویری او با مره معدوم شود ❖

و بهترین معالجات او با نمرار پوشیدن چشم تبریم ریش رمادی بدین نوع کتبه
 بدو مدین نمایند و خرقة آوده بدورا بروی جفتین وضع نمایند و از داخل رجوع نمایند

دستور العمل **ولپ** که در خرقة سابق مذکور گردید ❖
 اما تاج درم عقیقه بدانکه اکثر علاج پذیر نیست ملکی قسم از قسم او که دخول نماید
 در بطن اول که البها به **پیشینون** موسوسش نموده اند و درین صورت مخصوص
 نه نخود در روز عقده از منقسم یا استعمال
 بود استعمال پنج **سینکا**

پوست کهنه یا شراب مدت طولانی و وضع ضاره گاه بود غسل با آب و ❖

قوه نسیم

در تغییر نیت طبیعی صدقه

بدانکه در این مقام ملاحظه نمایم وسعت و ضیق صدقه و انداز او را

بیان اول در وسعت غیر طبیعی صدقه: و این علت یا عرضی است یا ذاتی

اما عرضی او چون در استغای دماغ و در نزول آب سیاه و بعد از کوشش

معلوم خمره تخصص **است پروسیک** و در صورت

قوه محرکه غلبه طبل شود و در دیدان معدی و معوی صدقه اکثر وسیع بود ولی با کثرت قوه

محرکه غلبه **اما ذاتی او** و این طله فی الحقیقه نیت مکر استرضای غلبه

که برخی اوقات بعد از استعمال طلافی **عصاره بلادانه** و بذرا لبح غارض مکرده

و بعضی دیگر مولودی است یا آنکه ارعادی کشتن چشم بموضع تاریک حاصل میشود و واضح است

که ناسخ این طله بر عمل با صبار خوف روشنی و روزگاری و نزول آب سیاه بتدریج خواهد

و واسطه کثرت حرکت شعب با صره

اما علاج صدقه ذاتی صدقه موقوف است بوضع شمع در اربع روی هفت اعلی و قطره محلول

سوفت دوزنگ یا طبع طعام و اولی شش کهنم در سه مثقال

آب بمصاحب استعمال داخل مطبوخ لوت کهنه کنه **و در کری آن**

و نوشیدن برخی اوقات مسهل از تعین حنظل و مانع شدن از ورود دروستی
شدید چشم بواسطه عکس از چوب سیاه مانند نصف کرده که در وسط او تبقه کوچکی باشد
بیان دوم در ضیق صرته و این عله عرضی بود در بعضی از امراض دماغی و در

مقله و در مالجولیا و در افتاق رحم ولی **ذاتی** است در آنجا صکله علی اللوام بسیار ضعیف
صفتی را ملاحظه نمایند چون حکماکان ساعت سازان و درین حالت باید مانع گردید
از این احوال و مریض توقف نماید در موضع ماریک یا بعینک بقبه دار که مذکور شد
خود را عادی نماید و برخی اوقات معالجه نکو از تکرار استعمال طلافی مفتی یا سوسل

لفاصله دو یا سه روز حاصل کرد و همچنین استعمال موضعی و داخلی عصاره **بلادانه**

یا بذر النج مفید بود چنانکه **گروینزار** نام معلم معروف طبیب
فرانسوی بیان نموده است که حاصل گردید در دو نفر بدین نوع که ابتدا نموده بشش یکندم

عصاره **بلادانه** و تدریج مقدار او را اضافه نمود تا بروزی ده گدم رساند **بیان سوم**

در انسداد حدقه بدانکه چون غشی حدقه که در اوقات عمر ختن نازک
زبان تولد ادر حدقه را پیش از بعد از وضع حمل باقی ماند انسداد حدقه آن شخص مولود

خواهد بود اگر چه اکثر اوقات بمده طویل یا طویل تحلیل رود پس بنا برین بیان این قسم
لازم نیست و در تمامی در این مقام اندک تفصیلا از انسداد حدقه که مولودی نباشد ذکر نمائیم

بدانکه این عله نتیجہ حالات وری است و هر چند مانع از تشخیص است با خبر به است ولی مانع از تشخیص
روشنی نیست مگر اینکه مرکب بعللی دیگر یا آنچه در دم عصب محوف یا شیمه باشد بدلیل آنکه درین
صورت از درم عصب یا شیمه به تنهایی عمل البصار قبل از این زایل گردیده بود

و چون تعریف این عله و علاج جراحی او را مقرب النفاقان حکم بولاک مفصل کلا در صفحه هفتاد و دو
الی هفتاد و چهار کتاب گمانی خود بیان نموده اند که باید با لازم نیست مگر اینکه ذکر ما تم که گمانی از
الطبا می مشهور فرانسوی **کارند و ولار** نام میگردد

عمل به علاج این مرض را نمود بدین نوع که بعد از استعمال خارجی عصاره **بلادانه** در مدت طویل
بدون حاصل رجوع نمود با استعمال داخلی دانه بعد از جراحی و تدریج بعد از کلی رساند تا زمانی
که علامات سعی ظاهر گردید صدقه بنز نبوی وسیع گشته بود که در این شیمه مجاوره خود را به سبکی تشخیص

فقره چهارم

در درم شیمه که بفرسه **خوردو ایدیت** نامند

بدانکه درم شیمه نا در آن مفود بود و اگر مرکب بود بودیم بر سوج عین یا نتیجہ آنهاست
ولی اعم از آنکه مفود یا مرکب بود تشخیص داده شود از تغییر عمل البصار مانند دیدن پشه و برق
و وجه نقل در راس مخصوص در جبهه و قده و دو وار و طنین و پیمان دم در لطمه و فلور طلقه گوید و آن
در اطراف قرینه و مایل بودن عنقه بقدام با عدم قوه محرکه او و دست صدقه با که در دست سبکی

در خلف غنچه و خوف از روشنی و سیلان دمه و مریض بخصوصه شکی بر او ^{نقل}
مقله چنانکه کمان کند که مقله از حفره خود خواهد خارج گردد با اعلام اشتها و تنوع باطن
و حی و چون همچنان دم در شیمه شده پذیرد شود که بعضی از عروق او بواسطه
از دیاد دم متفرق شده و دم خارج از او یاد ما پس شیمه و صلبه یاد ^{بلطن}
مقدم چشم منقب شود: و چون دم منقب بر عم کرده مقدار ادا غلبه کثیر و سبب
کردد: و در هر صورتی که مردم بطول انجامیده نرسن شود اکثر او ^{میسون}
طول زمان ادغشی رطوبت زجاجیه و خود رطوبت زجاجیه تغییر یافته مودث
اب سبز کرده و وضع است که در صورتیکه در م شیمه مرکب بدین عله لوده باشد
علامات مرده با تغییر غرضی موجود خواهد بود اما **العلاج** معلوم است که در دریا
سببی که مانند شیمه تمامه مرکب از عروق دموی است علاج او موقوف است
ببلاج ضدوری مخصوص بلکه **ولپ** نام ضد را تا سجد اغما
از جمله لازمات داند و عقدا بکفایت حمایت و وضع علق ندارد: ولی برخی
از کمالان دیگر ضد پنی را در این عله مخصوص دانند: و چون در این بین ^{استعمال}
غایب زفاده مبلول با تلج بر راس و پهره ساعت پایهار در آب گرم و نیک
طعام و خوردن بدت ربع ساعت بگذارند زرع همچنان دم بدماغ بقدر امکان

خواهد کردید و ملاحظه معده و اعصاب بسیار لازم است نوعی که بواسطه اندک املاح
رجوع نمایند بمسبل دینی و طبعی و چون علامات املاح موجود نباشد بهترین
اقدام علاج داخلی استعمال کلل است با افزون چنانکه در فتره اول ازین جزو دوم
در تعریف **ورم غنیه** مذکور است و بدین قسم علاج امید باشد بآنکه عدت
شش الی هشت روز درم تحلیلی رود و شرط بدانکه طیب و مریض ملاحظه بعضی
علامات را نموده مسبله در استعمال تا ابرض در می نمایند

فتره پنجم

مانند

در ورم شکم که بفرنه **ریتیت**

در صورتیکه بدون مقدمات سختی ناکهان مبتلا گردد بخونی شدید از روشنی
بسیان دمه و صداع و احساس وجع ناخس در عمق مقله و ظهور برف
در مخاری مقله بانقصان قوه باصره بدون علامت ظاهره در چشم میتوان
حکم نمود بر آنکه این علامات دال بر ورم شکم است ولی این حالت نمود بسیار
نادرات و اغلب مرکب بود بورم شیمه و غنیه

اما **العلاج** مانند علاج ورم غنیه در ورم جمیع مقله است پس باری
تفصیل مخصوص در این مقام مورد تطویل بلاطیل است

فقره ششم

در استرغای سبک و عصب مجوف که عبارت است از نزول آب سباه

که اعم از آنکه نام یا ناقص باشد بفرماند موسم به امر ز

و امیلی اپی

بدانکه امر ز نامند هر تغییر جسمانی یا عملی عصب مجوف و سبک را خواه دانند

عرضی که بالمره مانع از ابصار باشد و چون حالت عصبی نام نبوده باشد

تغییر جسمانی یا عملی عصب مجوف یا سبک را امیلی اپی نام بنیم

اما علامات نزول آب سباه بر سیل عموم بدانکه علامات این مرض را

اطباء در قسم منقسم نموده اند نوع اول علامات آنست که مریض حس کند نوع دوم

علاماتی است که طیب مشاهده نماید

اما علامات آنست که مریض حس نماید خواه در یک چشم و خواه در هر دو چشم با شراک یا

قلیل یا بالمره معدوم میگردد و این علامتی است عمومی که در هر نوع از نزول آب سباه

موجود است ولی قبل از این علامت یا بصاحب او بعضی علامات دیگر موجود است

که ذکر آنها را در اینجا مقام لازم دانیم از آنجمله برخی اوقات مریض حس خشونت

مقله و ثقل او را مینماید و متلا میشود سجات دوار شد بد که بعد از ازاله او بپایه شده ضعف

قوه باصره خشک دور بعضی دیگر چنان مشاهده شود که عبارتی در داخل چشم بود
بعضی که مرض در انفتاح جنین اطفال نماید و برخی اوقات مرضی مبتلا باشند
بعد از شقی دنده نزول آب در این مرض موقوف است بر نایب و طول آیه
صداع و در بعضی از منته بعد از تمام نزول آب سبب صداع بالمره زایل شود و شود

که بواسطه شده صداع مرضی همان گویند و چون بمصاحب نزول آب
سبب سایر حواس مانند سماع و حافظه علیک گردند دلیل موت خواهد بود

و بعضی اوقات نصف تنگی به تنهایی مبتلا بود نوعی که مرضی نیم بین شوند
بعضی اشیا خارج را نصف بینند بدون دیدن نصف دیگر آنها را و نیز ممکن است
که در زمین ملاحظه نمودن جسمی بعضی از مواضع او را بینند و بعضی دیگر را نه بینند یا بعضی
مکان نماید که پشه در محاذی چشم او بیاید و برخی اوقات دیگر مرضی مشاهده بر آن نمایند

که البقرات این حالت را **مرمر لقی** نامیده است

و بعضی از مرضی دیگر مبتلا شوند بخت از روشنی در بین حال اشیا صغیره را در مکانی
که تاریکی در روشنی مساوی باشند بنگو تر تشخیص دهند و گروهی دیگر اشیا صغیره را
دو مرتبه مشاهده کنند یا رنگهای غیر موجود در اطراف اشیا احسب نمایند و برخی
دیگر مطلقاً تشخیص رنگ را نتوانند و کلی هر چند این علامات اکثر مقدم بمصاحب

اول نزول آب سیاه باشد لیکن نباید چنان داشت که وجود آنها بلاشک
دلیل بر نزول آب سیاه تمام آینده خواهد بود چنانچه برخی اوقات بعضی از این
علامات مادام العمر موجود بوده اند بدون نقصان پذیرفتن قوه باصره و درین صورت
معلوم است که این علامات موقوفه بتغیر عصبانی مخصوص چنانکه بقا در تعریف
امراض عصبانی بیان نمودیم و چنانکه احساس برودت در ستون فقرات در صحیح
اوقات دلیل بر نوبه نبود و از ریش اصابع تنهائی تشخیص قطرب را نتوان نمود
همچنین از دست هده یک یا دو از علامات عصبانی در چشم تشخیص آب سیاه
آینده نباید کرد و احتیاط مرطوب را لازم است در تقدیمه المعرقه انجانی که تنهائی
از تعریف خود مرخص ظاهر میشود

اصا **علاماتی که طیب باشد نماید** اغلب در حدقه اندک که اکثر وسیع و برخی اوقات
ضیق ولی عموماً از حالت تدویر وجود خارج میباشد و مادر اشفاقیه قدسه کلب
طبیعی است و اکثر برخی اوقات که دردت او شدید بوده و مشتبه گردیده است
باب مرور بدلی در سنگا مکه به نیکی ملاحظه نمایند معلوم خواهد گردید که که دردت
حاصله از آب سیاه در عمق مقبله نه در خلف حدقه است و هیئت او معتبر است
برعکس که دردت آب مرور بدلی که محراب میباشد علاوه بر مذکور است

حرکت طبیعی عنبه بواسطه تغییر روشنی بسیار لطیف است ولی چون عنبه در چشم
بتهائی موجود در هر دو چشم کاشیده بود اکثر هر دو عنبه تغییر مساوی در حرکت
بهم رسانند لکن چون چشم سالم را به بندند صدقه چشم علل اغلب وسیع
و باز آید کرد و عموماً صاحبان نزول آب سیاه متلاً باشند عمل زیاد
نجات یا بالعکس بسر موقوف و چون نزول آب سیاه قرین چشم است
اطراف یا شیخ اطراف اکثر دلیل بر نزدیکی موت است :

و باید دانست که نزول آب سیاه بعضی اوقات فوراً ولی اغلب تدریج
عارضی شود و برخی اوقات مرض متصل و بعضی از منته دیگر منفصل است و نیز نامرغوب
یا مرکب است نزول آب سبز یا آب مردارید یا نقصان تبخیر مقله و یا مرکب
بود اما مرض مزاجی چون ریاح افرسه و نفوس و استغای دماغی و حرقه و حمی
دقیقه و اشال آنها :

اما **اسباب** نزول آب سیاه **بطرفین** عموم بدانکه اسباب عدو است این
مرض اصلاً مدیون بن و ضعف مذاد هر چه احتمال کلی بر این است که استعداد
چشمهای سیاه و شللاً بر این مرض زیاده از استعداد چشمهای ازرق بود و در حقیقت
چشم ازرق نزول آب سیاه مخصوص عارضی شود بعد از انقطاع حقیق یا سلان

دم بوسی در برخی از امانت که در صحن حل مبتلا با استفراغ شدید و طولانی
و دیده شده که در ماه سیم الی چهارم نزول آب سیاه عارض گشته و بعد از وضع حمل
اغلب بخودی خود زایل گردیده ❖

و از تاثیر بعضی ادویه مانند سرب و محذرات در برخی از امانت نزول آب سیاه
عارضی گردد و همچنین بعضی ادوات این عله موقوف است بیوت شدید
و دیدن امعوی و مالینویا و اصفیاء رحم و بکثره مطالعه نمودن و در انواع
عمومیت هم رساند بعد از سفر طوفانی در آفتاب شدید یا در موضع برف
با بودن آفتاب ❖

و نیز از عله اسباب کلیه این عله بود ضعف عمومی مزاج بواسطه اخراج منی کما مراد
و سیلان براق حدت طویل و اسهال مزمن و هم دغم منوط و پرهیزی نهایت
و برخی ادوات نزول آب سیاه **پرنده** بعد از حرقه حادث شود و در ضمن لغزش
و بعد از انقدام فوری عرق پایا هوید گردد ❖

اما **تقدمه المعرفه** نزول آب سیاه **بطریق عموم** ❖ اولاً باید دانست
که صعوبت علاج با شن آب سیاه بواسطه صعوبت تشخیص سبب و از قله صبر
مرضی در علاج است ❖ پس نابراین امید شفا بیشتر خواهد از قرار تعیین سبب

در یادتی صبر و دوام در مرض بر معالجه و معلوم است که تقدّمه الموعود نیکوتر است
از قرار جدید بودن مرض و قله تغییر جسمانی عصب مخوف و شبکیه ❖
در برخی اوقات بدون علاج مخصوص بواسطه سحران یا بروز مرض دیگر آب سنا
شفا یافته چنانکه دیده شده است از عروض امراض جلدیه حاد و ترشح ریحی از
و عاف شدید و تجدید حوض با سیلان دم بواسیری که مندر کرده بودند
و قسمی از نزول آب سیاه که بعد از استعمال منوط محذرات عارض شود اکثر بعد
از ترک نمودن آنها تخفیف کلی حاصل نماید ❖

و باید دانست که چون این عله در مرد چشم حادث گردد علاج پذیرش هر دو بسیار
مادر است ❖ و در صورتی که علاج حاصل شود اکثر مرضی در ابتدای علاج علامات
مذکوره در ابتدای مرض راه مجدد شده کند مانند خیالات در قدام عین و نیم
مینی و امثال آنها ❖

اما **علاج** نزول آب سیاه **بطریق عموم** چنانچه بقا مذکور شد
شرط کلی در علاج دانستن سبب اوت و تشخیص سبب بر طبق لازم است ولی
افسوس که بعد از دانستن سبب علاج نیز بعضی اوقات بسیار صعب بود
لکنه اثر سایر سبب تغییر جسمانی در عصب حاصل گردیده نتایجی که شفا منقضی و علاج

ادویه بسیار صعب می باشد ❖

و چون طیب نتواند رفع سبب نماید یا شخص سبب او را نکند تکلفی بر او نیست
مگر آنکه بواسطه معالجات مجربه رفع عله سازد بنا برین اولاً معروف ترین طرق
معالجات مجربه را بیان کنیم تا من بعد بمعالجه تدبیری هر یک از قسم نزول آب
که سبب او هویدا بود بپردازیم ❖ اما ادویه داخلی و خارجی که بواسطه تجربه

مفید یافته اند از آنقرات

اول ادویه منقح استعمال شود جهت رفع استماری معده و غیره مانند قوه عصبانی

دوم مسهلات قوه تخصیص چون همچنان دم در راس موجود بود
دلی چون برای همچنان دم نبوت مزاج نیز غلبه نماید بهترین طرق استعمال

مسهلات آن بود که قبل و مقارن استعمال آنها قوه نیز معمول دارند ❖

سیم ادویه معرقه برخی اوقات منفعت بخشیده در صورتیکه طبعاً

مبتلاً خشونت بود ❖

چهارم در صورتیکه بعد از صس طث این عله بروز نماید ادویه مخصوصه

برگشودن او بعضی اوقات مفید بود ❖

پنجم ادویه مخربه دیدان بسیار نافع است در نزول آب سیاه

بنگامیکه بواسطه خروج طبعی دیدن خسته یا قه باشد

ششم املاح زینچه در صورتی که کمان بر بند بوجود سیفلیس قبل از نزول

یا در صورتیکه که بر نفس بود ولی باید اجتناب نمود از املاح مذکوره در صورتیکه

بیت طبعی رطوبت زجاجیه تغییر یافته باشد خواه **کلمه** خواه به **تخصیص**

و در امر به **اسکر بوت لو** و بدانکه برخی از کمالان معروف در نزول آب

سیاه بدون سبب واضح منافع کلی از استعمال املاح زینچی دیده اند از جمله

معلم نسوی **لان ان بکت** نام نسخه معروفی در این خصوص

داده است از آن قرار که صبح و شام مریض سه مثقال از این محلول نوشد **جمعه**

او بگیرند در اشکنه یک گندم صمغ عربی دو مثقال آب مقطر سی شش مثقال

تغصین افیون بیت قطره و اغلب در این حالت بعد از نوشیدن چاه

گندم و دارا اشکنه بدین نوع علاج پذیرفت بخصوص آن اشخاصیکه که در وقت درختی

مقله ایشان واضح و هویدا بوده است **دوید مایر**

نام که نیز از جمله مشایر کمالان نسوی بوده شخص نقاشی ترا که شش مال

بواسطه این عله اعمی بوده بدین نوع معالجه نمود که علی الاستمرار مرهم زینق

رمادی را در غضنین **تدین** نمود و کلکل را بمقدار منقسم نوشتند تا دو مثقال

مرهم زین رمادی و دوازده گندم کلل مصروف داشته و سیلان براق شدید
عارضه کشته ابصار بحالت اول رجوع نمود ❖

هفتم ادویه ضد تشنجی است در صورتی که هیچ علامات حجابی در مقله

موجود نبود چون سنبل الطیب و کافور و کبریت انجمنی طلایی و خربق اسود

و انقوزه و بنج و جند بیستر و مشک و پنبه رومی و اکیر **فرد**

ترکی و کته کته ولی اقباب نماید از کته کته در زمانی که پوست مزاج موجود بود

بدلیل آنکه تجربه رسیده که با وجود این حال ضرر نیامد ❖ و چون علامات نزول

آب سیاه بطریق نوبه ظ هرگونه در استعمال خوری کته کته نیز احتیاط شود و ابتدا نماید

بقی از انجمنی و مسهلان ملخی تا من بعد بخورد کته کته رجوع نماید و در استعمال

اطلاح جدیدیم نیز احتیاط لازم است بدلیل آنکه سهولت سبب همچنان دم برآید

و بدین واسطه سبب نقصان ابصار گردد ❖

اما ادویه فارجه که درین مرض بواسطه تجربه مستعمل گردیده است یاد در موضع بعد

یاد روی چنین استعمال کنند و از قسم اول میباشد اخراج دم و وضع شمع در آن

واضحه خردلیه و خوش و تدین برسم انجمنی و در استعمال آنها باید احتیاط ارشدت

صدت آنها نمود بجهت آنکه تاثیر نمی نماید مگر آنکه اثر آنها کلی بود ❖ و همچنین حقه مسهل

قوی و وضع اطراف سینه را در آب گرم مخلوط بخورد و طباب منفعت بخشند

و برخی از اهلای نیز سفید دانند عطوس اوده معطره را مانند آنکه بکنند ❖

سولفات دوم کور بیخ کدوم و اسرون شامی مسح است

و بیخ کدوم و بیخ خربق سفید ده کدوم اجزای را با یکدیگر مخلوط نموده تقوی نمایند ولی لازم است

اجتناب ازین معالجه در حالتی که دم میل بدماغ داشته باشد ❖

اما ادویه موضعی از انجمله وضع علی و مرهم زینت رمادی یا افیون یا بدون او

و مرهم کچوله و امثال آنهاست ❖

و چون در صاحبان نزول آب سیاه تشخیص تاریکی و روشنی در وسط روز است آن را است

از سایر امات و غنچه بدون حرکت و در چشم نه علامت درم و نه علامت تغیر جانی

موجود بود درین صورت استعمالات موضعی آنرا که هر شب قدری از آنها را در جبین

تهدین یا تعبیل نموده و در روز چند قطره از آنها بروی دست ریخته و دست بیکدیگر مالیده

بخار فراری آنها را بقله رسانند و از جمله این ادویه است نطفه سفید و عرق بومادران

و عود کلینی و دهن کاسیوت

و تعفین افیون و جوهر شاد ❖ و این مذکور است بعضی از تفصیلات

نزول آب سیاه بود بر سبیل عموم ❖ ولی جهت آنکه آسانی تشخیص علاج معلوم گردد

معروف ترین گالان نسوی **شیر**
نام جمع تمام نزول آب سیاه
بچهار نوع منقسم نموده و چون این نوع تقسیم حاصل نماید بجهت معالجه دارو لهذا
مادر این تفصیلات اور افراد اینان غنیانیم **✽**

نوع اول نزول آب سیاهی است که علامات اور اینتهائی مرتضی شخص
یعنی هیچ علامت تغییر جسمانی در او نبوده که بدان واسطه اورانی الحقیقه نزول آب سیاه
عصبانی خالص توان خوانند و این قسم نیز منقسم شود بر دو قسم یا نزول

آب سیاه یا ریادتی قوه عصبانی یا ناقصان قوه عصبانی است **اما قسم اول**
اگر عارض گردد در امر صیه دمویه ابتدا نماید کج ثقل در مقله و حس برق و ضعف
بصرتا تدریج صداع شدید عارض گشته مرضی بالمره اعنی شوند **✽**

اما العلاج در ابتدا موقوف است بقصد درمی چون ضد ربلین و اسبره
بارده و توقف درساکن تاریک و وضع دائمی زخاده مبلول با بار در روی **حشم**
و نگاه داشتن استمراری سر مرتضی را بجانب خلف و چون علامات ورم
زایل گردد بر جمع شود مابود به موضعی محرک فراری که بویف علاج عمومی بیان کردید تا
اما قسم دوم اغلب عارض شود در ثبائن ضعیف البته خواه است
ضعف عرضی یا ذاتی بود و درین قسم هرگز علامات برقش **لعلس** نشود و ما

سه مرتبه هر دفعه ده قطره از او را با انصاف قد بنوشد و از فارج بخارات او
حرکه فرار را که در تعریف علاج عمومی بیان نمودیم در چشم معول دارند و چون
سبب از سرب و املاح او بود علاج داخلی مخصوص ویرانمانند از فرار که در فقه دوم
از گفتار چهارم از فصل سیم از باب اول از مقاله دوم ثنائیه ذکر شده است ❖

قسم دوم نزول آب سیاه است در مستعدین بالجنون لیا و اطلاق رم در
و تشنج ❖ بد آنکه اشخاص مبتلا بدین امراض در صورتیکه مقرون باشند بتمشیح در
حدقه بسیار وسیع و مقله بدون حرکت بود یا حس ثقل و اکثر درین مرض هضمین
نیکو منطبق نشود و هر چند نقصان در عمل اصاب است ولی نادرا اصابا بکلی مابل کرده
❖ و در صورتیکه تشنج منفصل بود حدقه اکثر ضعیف گردد با حرکت غیر ارادی هضمین
و مقله و در مبتلا هضمین سبب علاوه بر علامات مخصوصه بد حدقه و وسیع و حرکت

مبتلین

غلبه در نهایت نقصان است با حرکت غیر ارادی مقله که بعد از علاج سرب و نزول
اب سیاه مادام اعراباتی ماند ❖ و در اشخاصی که مبتلا بتمشیح و آب سیاه بالاکثر
بوده باشند در ازمنه انبات انسان حرکت غیر ارادی مقله مخصوص میل کباب
اعلی نماید با عدم حرکت غلبه و وسعت حدقه و بعد از علاج اکثر احوالی باقی ماند
و در هر چهار قسم از نزول آب سیاه وجه حاجتین با ثنائیه حدقه موجود بود ❖

و علاج موقوف است بر سبب و چون اصل علت علاج بدرست و با وجود
آن اندک اختلاف در عمل چشم باقی ماند رجوع شود بادویه ضد تشنجی و مقویات
قسم سیم نزول آب سیاه است از امراض آلات لطیفی و تشخیص داده
شود بواسطه طول مدت نمود و تغییر لون هدهده و وسعت در ادریه پیدا نمودن
او و از لون صفه که در صلبه و تشنجی گردیدن شفتین و زردی صورت و تغییراتی
عمل تقدیم به ❖

اما العلاج در این مقام نیز رفع سبب موجب رفع علت است و احتیاج
نماند از استعمال ادویه موضعی که اغلب مورد ضرر بود ❖
قسم چهارم نزول آب سیاه است بواسطه سبب معاده مزاج و این
قسم اکثر حای تام امراض کنگه مگر آنکه سبب معقون بود باید آن معاد
و علامات او وسعت صدقه است که با اندک زادی بود ولی سطح اوصاف
و سیاه باشد ناقصان حرکت خفیه و سیلان دمعه قلیلا یا کثیرا یا محذب
تعی گاه و جث و وجع خم معده و سایر علامات امتلا و چون بایسبب معاد
مزاج دیدان است نیز موجود باشد عمل اصرار اکثر کجی معدوم کرده و علاوه بر وسعت
صدقه لون صلبه که در اطراف قرنیه است اندک مایل بگردی شود ❖

اما العلاج در صورتی که سبوت و دیدان معوی بدون تغییر حسانی آلات لطین

موجود بود سهل باشد بواسطه نوشیدن ادویه مخصوصه که در مقام خود ذکر میگردد:

قسم پنجم نزول آب سیاه است که حاصل شود بعد از علاج امراض

جلدیه حمانی: داین قسم اغلب عارض کرده بعد از عدم فوری شدن ایله

در خجه و درین صورت حدقه ضیق بوده باشد بدون تغییر لون و بدون کدورت

و غلبه عدم الحر که بود و شیمه و صلیبه مانند مرمر مخطط کرده بواسطه هیجان دم در

عروق اد:

اما العلاج خون از آنجا که رجوع شود بطیب بواسطه طلوس مریض در آب

کرم و نوشیدن با دانه و اکثرت

بمقدار طیل معنی نماید بد آن

مرض جلدیه بروز نموده مریض شفا یابد: و چون رجوع شود بطیب بعد از گذشتن

مدت طولانی از مرض علاج موقوف است بنوشیدن کللی بعد از تقسیم یا اطلاع

ایتمومی یا نگاه داشتن داغ نخودی در بارو یا درزایده حله و خوش کشیدن

در عرق یا تدبیرین همراه ایتمومی در ظرف عقی عمده طویل:

قسم ششم نزول آب سیاه بود در اشخاصی که مبتلا باشند برباح افز

اگرچه این علت بحد عمای نام رسد ولی بسیار متاثری نماید مرضی را بواسطه وجع تری

دیا انسان یا غنق یا عدم حرکت بطن اعلی و خوف روشنی و سیلان دعه
ولی صدقه بقاعده طبعی بود و عینه قابل حرکت نباشد

اما **العلاج** ابتدا رجوع شود باستعمال داخلی صمغ **بنکوا** یا **یاک**

سه کندم یا نیم کندم کافور در صبح و شش کندم **پودر درود**

باش نرده کندم کبریت ایتونی نارنجی اللون و ش نرده کندم

الکنت

کبریت مکلس بسیار مفید بود بدین نوع که هر سه جزء را مخلوط بکند بگر نموده یک آن

صبح دیک کندم شام بنوشند با وضع نمودن شمع ذرا ریخ پر نده در خلف آن

و در صد غنق و در فوق بطن اعلی و تدبیر نمودن حاجین را **ببریم** یا **بنا**

و چون بدین تدابیر و حج بالمره معدوم گردد

با عدم تفاوت عمل اصابا تعسیر بطنین را بنقط مفید و تعسیر ذرا ریخ و تعسیر

افیون با لویه اکثر منفعت کلی خواهد بخشید و همچنین بسیار سودمند بود

داغ از پاس **کستیک**

در مابین زائده حمله **صلم**

و زاویه تک اسفل که در صور چهارم از جزء اول از جمله اول طریقه عمل اورا بیان

نمودیم **قسم هفتم** نزول آب سیاه بود **بایوت** پنی **بن**

در بن قسم صدقه وسیع و املس بود با این علامت مخصوصه که زاویه **بکر**

در نیم و پنجم رج اندک کلین
یافت یک کندم ص

حدقه است از جانب صدغ بلکه نفس حدقه مایل بجانب ماق صغر میشود بایست
چشم و بینی و احسن نقل در مقله و صداع و وجع فاش زنده در غلام بینی ولی البصار نادر البکلی
گمانی گردد

اما العلاج موقوف است بر شرح بینی و بدین منظور بینی را بتخیر نمایند تا ماق در محلول
شیرخت استنشاق نمایند و مقله آورند باین نحو که اولاً بسفوف مرکب از کل و قنده عقده
مسادی رجوع کند و بعد از آن بخرق پیش و بلاخره با استنشاق بخار جوهر شاد در
قسم هشتم نزول آب سیاه است آنکه حاصل شود **از استرقاق فالص**
بدانکه این قسم نادر است که تدریج عارض گردد بلکه اغلب بکده برز و نیمه باصن
حدقه و ملات او و عدم حرکت عنبه و قطع یک یا چند عدد از عضلات چشم و چون جمع
عضلات مقله مستخرج شوند مقله از غره خود خارج گردد

و این قسم حاصل شود از ضربیه دارده بر مقله یا دماغ نبوی که ذرات آنها از یکدیگر برکنده
گردند یا نتیجی سکتی بود در صورت اول علاج بنزد و بچینی بندره علاج باید در صورتیکه
سبب او مکتبه بوده باشد و درین حال علاج موقوف است بعلج عمومی نتایج سکتی

قسم نهم نزول آب سیاه است که مصاحب بود با استقامتی دماغی علاوه
بر علامت عمومی این عمل که سبب نزول گردیده عنبه بدون حرکت و صاف و وسیع دایره طبیعی خود

موجب بود ز ادای صغار در اطراف او و صلیب در موضع اتصال خود تقریباً اندک مایل
بکبودی گردد و واضح است که بواسطه شده. سبب اغلب هر دو چشم مبتلا میگردد
اما **العلاج** موقوف است بدفع سبب ولی افیس که دفع این سبب بسیار
نادر است ❖

نوع چهارم نزول آب سیاه بود ما موجود بودن علامات هر سه نوع قبل مالا
و این نوع نیز منقسم شود به پنج قسم ❖

قسم اول نزول آب سیاه است در صاحبان تقریباً در این قسم اکثر تدبیر چشم
بافت شود در انات و ابتدای تدبیر می شدن نکارات یا ادخه در اطراف اشیاء
خارجه با وج اطراف مقله یا نفس مقله و مرض حساس دبیب نمک نماید در فوق جلده چشم
و وج مخلف بود از قرار اختلاف فوری هوا بدین نوع گشته یا به در هوای بار در رطب
و در خوابدن بروی مسکای می رسد بعد از غضب یا بهم و غم مغرور و وج بالمره در چند مدت
موقوف گردد چون ضد موشرات مذکوره اثر نماید ❖ و لون عنبیه تیره تر از حالت
طبیعی بود با عدم حرکت و صدق مسع و عرضی باشد چنانکه از ملاحظه تصویرش نروزم
معلوم گردد و اکثر با تغییر لون بلکه اغلب مرکب شود این قسم از نزول آب سیاه نادر
آب سبز و در عروق دموی مقله ❖

اما **العلاج** اگر چه روزی این عمل اگر تدریج است ولی با وجود این اغلب نادانان علاج بود بواسطه

صعوبت رفع سیاه که حاصل میشود از استورانی که در فتره اول از قسم سم از امراض الکلی

محرکه که فصل اول از باب اول از مقاله دوم رساله تفاسیرت مفصل بیان کرده

قسم دوم نزول آب سیاه است که نتیجه باشد علاج فوری خرا و جرب و خشک

فوری جراحات فتره و دماغ نخودی را و علامات این قسم مانند علامات نزول آب

سیاه است در صاحبان نفوس ولی روزی این قسم فوری بودن تدریج مانند نفوس و امید

بر علاج بود در صورتیکه عمل حدیث و جدید بود و تغییر حافی در مقله حادث شده باشد و بدین

مجددا امداد جرب نمایند و سر متلا بخراز قدی را بواسطه مرهم **عمقونی یا ایکانی**

مجددا مجروح سازند و چون جراثیم را فوراً خشکاننده باشد یا صند خردلیه یا مسمع در ارض

رو بحالت اول نمایند و از داخل استعمال کنند ادویه معرقه و کبریته مانند کبریت عمقونی تاریخی

اللون با کافور بمقدار منقسم و نوشیدن آب معدنی خواه اصلی و خواه مصنوعی

قسم سوم نزول آب سیاه است که فی الفود عارض گردد **بعد از تحسب شدید**

و این قسم شیوع دارد در اتخاص صفراوی المزاج و برود نماید با وسعت حدقه بدون زاویه

و عدم حرکت غلبه و در و عروق دموی طویله و چون طول نجا حاصله در طوبت پهنه صفراوی

شود اما **العلاج** چون در ابتدا بطیب رجوع شود اطباء مهروف بواسطه استعمال

متنی حاصل نگرفته اند ولی چون مدتی طولی بر مرض گذشته باشد اغلب علاج بود مگر استعمال
آب معدنی گرمی مدتی طولی و نوشیدن ادویه مقویه و محرکه ❖

قسم چهارم نزول آب سیاه است که حادث شود در انات **بعد از قطع قوی**

و علامات او وجع شدید قوری چهره و جبین است مانند کت و عت حرقه و عدم حرکت غنچه
با حساس برق و خوف از روشنی و پهنی دم در اکثر نسوج عین پستانها که قل ازین مرض
محلوا سیر کرده حال عالی و آفا ده شود ❖

اما العلاج موقوف است باستعمال انواع ادویه که مورت از دیار ترشح لین گردد
مانند اخضره فخره از بیدگان و ورق شوکران و بذر النج با شیر در اوقات روز و وضع نمودن
ماهوت بخیر شده بمصطکی و کربا و کندر و شب و نوشیدن شیر حیوانات بار از اینانه روی
و کشیدن شیر پستانها بر اجراع بواطمه مکیدن لطفل با یک کوبک یا ترنبه ❖ و چون بدین
معالجات دفع نفع حاصل لین گردد بدون حصول منفعت در عمل اصرار لازم شود استعمال
داخلی کل را با کافور و خوش کشیدن و وضع منعم در ارجح و داغ نخودی ❖

قسم پنجم نزول آب سیاه است بواطمه تغییر جسمانی عصب محض یا عظمی را
یا جرم و ماغ

و این قسم از نزول ارواء از سایر قسم است و اگر چه کمال معروف
نام بواطمه شرح علامات تمفادنه این قسم نزول آب سیاه را

از قرار اختلاف اسباب واضح و هر یک از موه و دل حاصل معده به کجه علاج نداشت و اکثر اوقات این
 قسم از نزول علاج پذیر نبود بنا بر هر تقدیر کجه اتمام مطلب علامات او را در این مقام ذکر نمایم
 پس بدانکه در صورتیکه تغییر جسمانی بحسب خوف یا شکسته موجود بود در مرض جمیع اشیا
 خارجه را محاط بدان یا بنجاریند با احساس وضع در غنق مقله مانند آنکه از جانب مؤخر مقله
 فشاری حادث شود با عدم حرکت عینه و وقت حدقه و بودن زاویه و تدریج علاوه بر این علامت
 نزول رطوبت زجاجیه نیز متلا با آب سبز گشته و حجم مقله بنهایت نقصان رسد و اغلب این
 علامت چشم را به تنهایی متلا سازد و شیوع دارد در اشخاصی که در ازمنه سابقه متلا بمرام خارجه ^{بوده}
 اما **متلا آب سیاه** که حادث شود از تغییر جسمانی **عظام رسن یا جسم و مانع** بیشتر یافت شود
 در اشخاصی که در زمان قبل **به ریشیتیم** **یاد او افریحی**
 متلا بوده اند و اکثر هر دو چشم را تدریج مایه بدین نوع که اشیا خارجه غیر مری نموند
 بدون آنکه احساس خارجه در فغان یا بنجار بدانها کند و در مرض متلا بود بدو دارد و خوف از روشنی
 و حرکت دائمی عینه و حدقه ضیق با قله عرض بود مانند حدقه که به با حرکت تشنجی مقله ^{مضیق}
 و در عروق و موی مقله و چون علی البصار بالمره فانی و معدوم گردد و ج منفصل مثل
 متصل شود و قوه سینه و شامه و ذائقه با کلیه فانی گشته حافظه نیز بالمره ماطل و حجم مقله
 قلیل گردد

علاج در هر دو نوع از نزول چاکه قبل بیان نمودم بسیار نادر است
مگر آنکه بواسطه علاج عمومی مزاج تخفیفی در حالت علین ظاهر شود

فقره هفتم

در تغایر عمل قوه با بصره

و این اسم عبارتست از بعضی تغیرات عمل اعضاء مانند اصول و نزدیک بینی و دور بینی
و شکوری و امثال آنها اگر چه برخی از مذکور است علامت هستند بعضی از ارض را
ولی بسیار شود که ذاتی نیز باشند و بدین واسطه در انقیام محتاج تفصیل مخصوصی گردیم

اما اولی چشم را بدو نوع منقسم نموده اند **نوعی** از او را که **نفرسه** است
نامند در صورتی است که یک یا هر دو چشم در صین ملاحظه نمودن آن

خارج از محور طبیعی خارج گردد ولی با وجود این حالت علین تواند که باراده اختیار چشم خود را
حرکت دهد **نوع دیگر** آنست که **نفرسه** او را **کوش** گویند در صورتی

که علاوه بر متورب نگاه نمودن حرکت اختیاری منقله معدوم گردیده باشد در هر حال
علامات از نوعی واضح است که در انقیام توفیق مخصوصی علامت مورد نظر است

ولی باید دانست که برخی اوقات چون در صرع و دیدان معوی و در **کتابی**
و در استقای و مانع این علامات ذاتی نبود بلکه عرضی

اما **العلاج** در صورتی که ذاتی و جدید بود اکثر علاج ادویات از آنجمله هرگاه در **الفصل**

شیرخوار موجود شود اغلب کافی بود اینک طفل را بنویز بجا باشد که روشنی الحاق درجا

مخالف است **سختی** بود و چون او قدری زیاد ترده الدین تسلط نام بر او داشته باشد

استعمال دائمی عینک چوبی که صاحب ثقیه صغیر بود در مخالف جانب تورب **علاج** بتدریج

نماید و چون این علت اغلب بواسطه اختلاف قوای محرکه عضلات چشم است **بوم**

نام فراتوی که اثر مطهین علم طبیعی بوده کمان نمود که ممکن است که عذر را بدین

نوع علاج نماید که توه محرکه یک چشم علیل را بواسطه شش و توه محرکه چشم سالم را بسبب

عدم عمل ارکارانده خسته کمتر سازد بدین نوع که در برخی عمده طویل چشم سالم را پیشتر بنوعی

که اربصار از چشم علیل به غنای بود و در بعضی دیگر عکسکی وضع می نمود که یک سطح او سطح و سطح

دیگر او محدب و سطح سطح او در اتحادی چشم علیل و ضویر محدب او اتحادی چشم سالم می

درد بدین رتقا رنجه معالجه کامل نمود **در انقیاد**

نام که مکررا

اسم او را در این رساله ذکر نموده ایم چشم سالم علیل است و بواسطه چشم علیل مریض را مشغول

نماید بخواندن نوشتجات و بدین نوع در **ایماه** علاج نام نمود دختر را که سن بیست و یک

بود و از طفولیت چشم چپ او مبتلا باجولیت بوده است

و نوع دیگر از علاج منوط بعمل می آید که در صفحه نود و دوم کتاب کجالی معرب **کتاب** الحاقان حکیم **کتاب**

تفصیل او بیان شده.

اما نزدیک بینی که در آن فاصله بینی

مانند بداند که جوی

در حالت طبیعی مقدار معنی دارد که کمتر از آن مسافت یا بیشتر از آن چشم سالم توان دیدن شش
مانند آنکه چشم سالم خط متداول را بمسافت یک کبر به یکی تواند خواند و این شش صغیره را در مسافت
شش نیکو تواند تشخیص کند پس در صورتیکه شش بجهت خواندن لابد بود که خط متداول را از کوه

نزدیک تر نگاه دارد تا خواندن او را ممکن شود **ببین** یعنی نزدیک بین

مانند و چون بالعکس بجهت خواندن لازم داشته باشد که خط متداول او در ارتفاع مذکور نگاه دارد

این شش **ببین** یعنی دور بین خوانند

اما نزدیک بینی سبب اصلی این عکس چون موقوف است به علم طبیعی لهذا درین مقام تفصیل و بیانی ندارد

و علامات او از اسم او معلوم است **و علاج** این عکس برخی اوقات طبی بود بدین نوع که

مرکب بود با هیجان دم بر آس فصد و استعمال مسکلات سبزه اکثر مفید افتد و همچنین ممکن است

که بواسطه مشغولیت چشم خود را بحالت طبیعی باز گرداند ولی چون علت طیفان نماید علاج

موقوف است با استعمال عینک متعده و چون بدور رجوع نماید لازم است که رجوع شود بعینکی که بعد از آن

نزدیک یا دور بین نبود زیرا که اگر با فراط نزدیک بین باشد چشم دائم در مشغولیت و در حجت

خواهد بود و چون بعد از فراط دور بین بود چشم معاد بدین حالت خواهد شد و باید احتیاط نماید

که در صورت استعمال عینک و اما عینک را حمایات چشم و در اعمال متداوله که چندین
اصطلاح بعین بود او را معمول ندارند تا در وقت نگاه کردن بصیك چشم علی مشی بدو پنی

نمایه اما دور بینی که بفرمانه **پرس پی پی** **دوم پرس**
نامشعکس نزدیک بینی است بدین نحو که مریض ششابعده را سهولت

شخصی هم و بالعکس خطوط متداوله را در مسافت متداوله نتواند خواند مگر در هنگامی که او را

بمقدار سه الی چهار جب از چشم دور نگاه دارد و چون ششابعده بجهت رویت روشنی

زیاد تر از ششابعده قرار دارد در نند لکنه اقاعد دور بینی بر این بود که نظره در خواندن کاغذ پشت

بروشنی کند تا کاغذ روشن تر نماید یا در شب کتاب را پشت چراغ و دت را مانند آفتاب

کردن در فوق حاجب نگاه دارد تا روشنی و قوه بصیرت متفرق شود **و علاج** این علة

اگر چه بواسطه مشق و تربیت برخی اوقات حاصل گردیده ولی اگر متوقف است با استعمال

عینک محدب چنانکه در نزدیک بینی عینک مقعر مفید است **خزانة رود نوع تسمی از ادانک**

مریض ششابعده را دو مرتبه پنذ چون سرد چشم او کشوده باشد و چون یک چشم را مسدود

نماید اشیاء مذکوره را یک مرتبه پنذ **تسمی دیگر** آستنگه ششابعده را یک چشم دود وضع پنذ

در صورت اول اگر شبکیه اول است در صورت دوم دو پنی بواسطه که یا تقاضی

اثر جراحی است در وسط قرنیه یا در وسط جلجلیه یا مولودی است بواسطه موجود بودن
دو حدقه در یک چشم و در برخی دیگر علامات یا نتیجه امراض دیگر است مانند حصول او
در آینده ای بعضی قسم تزول آب سیاه در در خنق رحم و مالحوالی و لی در هر صورت
آنست که دو دو خفه دیده شود بالنسبه یکدیگر مساوی نبود و یکی از آنها از دیگری معین و واضح
تر می باشد و **علل** این علت در صورتیکه سبب او مشخص بود موقوف بر رفع آنست
چون رفع او ممکن باشد و برخی اوقات دیگر سبب معینی ندارد درین حالت وضع متع
ذرا رخ در نزدیک چشم مفید است از استعمال حیوانات در مواضع بعیده
اما **روزگوری** که یقیناً **سبک تالی** نامند علتی است که بواسطه او از ^{صیغ}
تاشم مرضی طلل یا بالمره بیخ زینده ولی در شب ابصار آنها نزدیک بقاعده طبیعی است و این
مرض عکس **شکوری** و بسیار نادر الوقوع است و باید دانست که **روزگوری** برخی
اوقات عارض شود در حلال و **سخت غیر طبیعی حدقه** که در قوه بین از جز دوم از جمله دوم
تعریف او را بیان نمودم بواسطه زیادتی در در خطوط شاعیه شبکیه نوعی که عاجز شود از قبول
نمودن آنها برخی اوقات سبب این عله همچنان شبکیه بود که آنرا قبول ننموده
مورث یسوق حدقه کرد یا آنکه که حادثه در وسط قرنیه یا آب مردار یا قصبه در روز مانع
از ورود روشنی شود و در شب بواسطه ظلمت حدقه وسیع شده روشنی از اطراف که با اثر

آب مردارید داخل سبکیه گردد و برخی اوقات دیگر اسلابب معینی ظاهر گردد و درین

صورت این علت را **عصبانی** گویند:

و ازین تفصیلات معلوم شود که این مرض اغلب اوقات علامت است پس باین در صورتی

که همچنان شبکیه موجود بود لازم است بواسطه معالجات داخلی رفع او را نماید و چون از صبح صدمه

بوده باشد قطره محلول عصاره بذر النج و **بلادانه** یا وضع رادعات مفیده خواهد بود

و چون عصبانی فقط بود علاج نزول آب سیاه عصبانی در این مقام نیز خایر بود

اصا **شکوری** که بفرمانه **همرانی** خوانند عبارت

از حالت حمای منفصلی که از حال عروب آفتاب الی صبح طلوع او موجود بود بدون

نقصان انصار از صبح طلوع آفتاب تا عروب او و اکثر این حالت مقرون بود

ماصداع و ثقل راس که در شب شده نماید یا باعلامات همچنان دم و استملاعی معده

دیسب اورا کمالان معروض مانند سبب نزول آب سیه دانند ولی در بعضی بلاد این

علت شایع و رواند بود چنانکه در فرنگستان در مابین انواع دیده شود:

و شکوری چون علاج یابد اکثر از سه الی چهار ماه زیاد تر طول نیجاده و دیده شده

که بواسطه علاج لاین از سه الی چهار روز تقیایابند:

و بهترین علاج که مشاهده نمودیم استعمال شمع ذرا بچ پرنده است **در نزدیک چشم**

با نوسیدن شش متعال تک فرنگی هر دو روز یکده و اغلب استعمال ضد

و سایر مضغفات ضرر دیده ایم ❖ و همچنین پان ما نیم که در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و دو

هفت عیسوی چون انواع فرنگی در اکثر جمعی اجتماع نموده مبتلا بدین علة گردیده

باشانی شفا یافتند بواسطه تخریط و طبع کبکاد و طبیب شوی **مایس تر**

نام که در خصوص تجربات کالی خاصه خود ساله بسیار مفید تصنیف نموده بود که در در

در یکی از بلاد منسه در ایام پریز جماعت بزرگ عیسوی که اکثر مردم مبتلا بشکوری

گردیدند بواسطه خوردن کبکاد خودس یا کبکاد خاک شفا حاصل نمودند

جزء سیم از جمله دوم

در بیان امراض عامه مقله که نوح مخلطه او را مبتلا سازد

فصل اول

در درم خارجی مقله که بفرا **انقالی کثیره**

مانند ❖

علامات درجه اول ❖ در زمین یوست غیر طبیعی چشم صلیبه و ملتحمه قرمز هم رساند

بدین نوع که عره صلیبه قبل از عره ملتحمه روزنامه و حرکات مقله و همچنین مورت و ص

و هر چند که درت حقیقی در این زمان موعود نبود ولی شفافیه و صیقلیه طبیعی قرینه را **کرده**

و بتدریج و ج شده نموده سرایت بر اس نماید و پوست چشم زیاد تر و ملته شده ^{ظرا}
 قرینه را مانند لم نماید ^{حاطه} کذ چنانچه از تصویر مفید هم واضح و هوید است و قرینه امر کدر
 کرده و بدین واسطه غلبه و حدقه غیر نمایان و اصرار نقصان پذیرد و بارز سعی عمومی شده ^{خفف}
علامات درجه دوم اما اس و حمره قرینه زیاد نموده دلی رمی در مابین طبقات و در ^{خلف}
 قرینه حادث شود و قرینه ابتدا سفید و بعد از رفع ریم او اصفرا اللون و منجر گردد و چون
 منجر گردد به بعضی مقله طبیعی جسمی سرخ رنگه و یعنی بدون ترکیب منظم و حرکت باقی مانده
 و لی چون در درجه اول معالجه لایق نماید شود که درجه دوم بدون علامات رویه بروز نماید
 و درم برخی اوقات تحلیل رود

اما ^{کلاس} **کلاس** اکثر در درجه مقله و اجزای خارجی در مابین مقله و جفتن بود بسیار
 خوفناک است در صورتیکه از رسوخ زینور حاصل شده باشد و چون نیش او در چشم مانده اغلب
 مبدل شود به **ورم عمومی چشم**

اما ^{تقدمه} **تقدمه** در درجه اول چنان ردی نبود بدلیل آنکه درین حالت برخی
 اوقات توان از ازاله ورم نمود ولی چون طیب ارانته معالجه نپذیرد از درجه دوم
 بلائنگ باعلامات رویه بروز خواهد نمود و اگر چه برخی اوقات امید بود بر آنکه
 مقله تمامه ناسد و ضایع نگردد لیکن بنا بر هر تقدیر بعد از حصول ریم لگهای عظیم قرینه

و بعد از آنجا قرینه قس غلبه با اتصال غیر طبعی او باقی ماند *
اما الطلاج علاوه بر علاج ضد درمی و اخلاص خارجاً که در درم غلبه در درم
 مذکور است شرط طلحه بسیار مفید بود و چون دمل رخی حادث شود استعمال مجاد است
 حاره یا سه و آلوده نمودن موضع ریم رتختین امیون یا بدین نسخه لازم بود
صفت نسخه یکریز عطر صغیر حار جز، روغن کبرهای تقطیری دو جز، کل کل صدره
 دارد اهل سحبه تقویت مزاج رجوع شود به پوست که کته و ادویه محرکه مانند کافور و لفظ
 مفید با اغذیه مقویه و معلوم است که هر چند دمل را زودتر منجم نمایند بهتر است تا آرام
 سرعت خارج گشته بد اهل مقله نفوذ نماید

فقره دوم
در درم داخلی مقله که بفراشه اقلیت اثرین

مانند *
 چنانچه سابقاً ذکر نمودیم این علت اغلب عارض کرده از درم شبیکه یا غلبه که سرایت
 نموده باشد بنسوج داخلی مقله و این مرض را منقسم نموده اند بدو درجه
درجه اول و جمع فاش زنده است که برعت تمام مقله و حاجین در اسس سرایت
 نموده علی اللوام شده پذیرد با احساس برق و نقصان عمل الصبار و ضیق صدقه و چون

ابصار بالمره فانی گردید صدقه نیز بالتمام مسدود شود چنانکه از تصویر پدید می آید
میکردد و غنچه که در حال طبیعی از رقیب اخضر اللون و غنچه سیاه احرار اللون
و اما س و میل بقدم نموده قضای بطن اول را ضیق نماید و صلیبه و طبعه حمزه شدید
بهرساندهای عمومی برود کند

درجه دوم وجع دائمی با احساس سردت و حرارت منفصله در مقله و شکره عمومی
بدن علامات حصول ریم بود در بطن اول که بواسطه حرکت راس تغییر مکان نماید و چون
ریم زیاد گردد با بودن وجع شدید قرینه را منفر نموده و در صین اخراج هیئت صورتی مقله را
بالمره زایل گرداند

اما العلاج در درجه اول مانند علاج درم شبکیه و غنچه است که سابقا بیان شده
ولی احتیاج لازم بود از شرط نمودن ملحه را و چون ریم در بطن اول مجتمع گردید بر
واجب است که اولاً سعی بلیغ نماید تحلیل کردن ریم بکله قرینه منفر دمشق شود و بدین ملاحظه
ککادات حاره بر روی چشم استعمال کند و بواسطه غم موی روری سه الی چهار دفعه نصفین
افون داخل چشم نماید و شمع ذرا بر پرده در ظرف اذن و ظهر عنق و صدغین وضع
کنند و باعانت منضه او را منفر سازند مگر وقتی که خوف کلی بود بر اتفاق و نفی را و چون
و صورتیکه منفر شود ریم سجدی غلیظ بود که خروج او صعب است قطره لعاب کل با بونه حل

مدر بر اخراج او خواهد بود

فقره سیم

در بابا قوی که بر بی موریج و بر ناسه استایلم دو لاکرنی

مانند

بدانکه طهای فرنگ استایلم دو لاکرنی خوانند تغییر هموی و برآمده کل

مادد قرینه را با اتصال غیر طبیعی او بعینه که نتیجه او نقصان یا انعدام بصرت و بجهت

توضیح مطلب **اسم** او را در تصویر دوم **دسیم** و نود و نهم **دپسم** نمودیم

و این غله عارض گردد از درم سنج داخلی مقوله مخصوص غنیه و سطحی قرینه

اصا **تقدمه المعرفه** مختلف است: **از** آنجمله چون قوه باصره جزئی باقی بود امید **علا**

بابا قوی بوده باشد ولی قوه باصره زیاد نخواهد کرد و چون قوه باصره بالمره فانی گردد

نیز ممکن است که برآمدگی قرینه تحلیل رود ولی قوه **بصار** همچو رحمت نخواهد نمود **ع**

در در عروق دموی موجود باشد خوف کلی است در تحلیل بردن نتو قرینه که بواسطه

استعمال اوده مخصوصه مجدد اجمیع مقوله ستورم شده فانی گردد بلکه برخی اوقات درم برات

بدماغ نموده مورت هلاکت شود: و اغلب **تقدمه المعرفه** در بابا قوی مدور **اسم** بود از

تقدمه المعرفه انقسم دیگر و شود که این غله فوراً یا بتدریج صامت گردد و بجد یعنی رسند

توقف نماید و زیادہ نقصان در او ظاهر شود ولی نادر آن نیز دیده شده که علی‌الدرام نمودہ
منشک کردہ و جمیع رطوبات چستی خارج گشتہ و از کثرت نقصان تخیمہ مقلہ فانی **غور عین**
عارض شود ❖

اما العلاج در صورتیکہ باباقوی ناقص یعنی بہ تنہائی موضع مخصوصی از قرینہ را مبتلا ساختہ

باشد برخی اوقات علاج بواسطہ ادویہ قابضہ مانند **تانات دوزنک**
حاصل کردیدہ است بدین معنی کہ برآمدہ کی بحلل رقبہ بدون تعمیر

در اہبار ❖ و همچنین استعمال موضعی عرق ژورہ و **خلور و دو انیمون**

مفید بودہ شدہ و بدانکہ **درور عروق دمویہ**

موجود نبود بدین نوع کہ یکی از مذکورات قلم ممونی را آلودہ و روی باباقوی طلا نماید تا فلس سعیدی

از حرق شدن قرینہ حاصل شود و بعد از آن قلم دیگر را بشیر آلودہ نمودہ بموضع حرق طلا نماید

و در ہر حال باید احتیاط نمود از ادویہ حارہ کہ توانستہ در تمام سطح قرینہ و سلبہ منتشر گردند ❖

و در صورتیکہ باباقوی بسیار صدید بودہ برخی اوقات از وضع زفاد و مبول بمایع بعدہ طول حاصلی

نیکودیدہ شدہ است ❖ و بنا بر ہر تقدیر در صین ہر قسمی از علاج قطور محلول حصارہ بلا داشتہ

معدتوی است در علاج بلکہ بدین واسطہ غنیمہ متحرک گشتہ اتصال غیر طبیعی صدفہ فانی کردہ

و برخی از البہا در باباقوی بسیار عظیم رجوع بعمل بد نمایند و جمیع رطوبات چشم را خارج سازند

تا بعد از ازاله درم چشم مصنوعی ازینا فرارند همد

جزء پنجم از جمله دوم

در بیان امراضی که تمام چشم را مبتلا سازد

فقده اول

در درم عام چشم

بدانکه این مرض را نیز الجبا بدو درمیه منقسم نموده اند

درم اول وجع فاش رنده در نقطه و اطراف او با حمه ملحمه وصلبیه علامات اول

این مرض آنه و چون حمه شده نماید ملحمه جمع گردد همچنانکه در فقده اول از جزء پنجم

در درم **فاری مقله** بیان نمودیم و حدقه ضیق و حرکت غنچه بالمره فانی و لرن او مال

بخضه یا حمه شود با عدم قوه باصره و خوف از روشی و اما س مقله نبوی که حرکت او نیز

معدوم گردد و درم سرت نماید بجهن و بویله شده درم جن افضل منقلب بخارج

شود باشد سیوت مقله و حامی عمومی و برخی اوقات شود که ارشده جمعی بدانان

عارض گردد

درمیه دوم اما س ملحمه شده و تریاید یا نسته لون او سرخ زده شود و وجعی
که تا حال متصل بوده منفضل گردد با تغییر حرارت و بردت موضعی و جن اعلی بواسطه

نش رسته برآمده که بود لون شود و مقداری از قرصه که تا بحال ملجمه اورا نپوش نیده بود
سفید و بالاخره مایل بصفرت کرد چنانکه از تصویرست و حکم معین میشود و وجع شازنده
علی الدوام تزیاید تا بد تادریکی از این اوقات تزیاید و وجع قرصه منقش گردیده ریم دومی
یا جلیدیه و رطوبت زجاجیه خارج شود. و چون بواسطه قصور استعالات ضدوری در
اول صرت ورم شصت یافت شود که غافرا یا و سرطان عارض گشته مورث بلا
گردد.

اما **العلاج** معروف است بمعالجات ضدوری بدون تامل و اگر مانده فصد وضع
علق در اطراف چشم و شرط ملجمه و چون ندان موجود بود فصد درید و داج منصف علی
با استعالات داخلی ضدوری از قبل پنج **بلادانه** و عوصات نباتی مانده جوهر لیمو
و جوهر ترشک. و چون ورم بدرجه دوم رسد معلوم است که امیدی بر بقای قوه
باصره نیست و بر صلب است که بواسطه اضده ملینه انداد حصول ریم کند مشروط بدانکه
اضده بروی چشم سرد نماید که مورث شده و وجع خواهد گردید و از داخل رجوع نماید
با دویه مقویه مانند کنه و اگیر ترکی و وجع و جلیان با غرضی فقط سفید و چون نقاطی
مشخص شود بتجمل اورا منفر زنده مانع از توقف ریم گردند و چون علامات
غافرا یا می ظهور نمایند بواسطه خسته معلوله بمطبوخ قاتر پوست کنه کنه و تعصین اینون

و استعمال داخلی کاغذ و سایر ادویه مذکوره

در غایت تقریباً ملخ ار سرایت او کردند *

نقره دوم

در نقصان تنبیه مقله که لغزش آترونی دولتی

کوبند *

بدنکه حجم مقله بچند نوع نوازش جلیل گردد **نوعی** است که رطوبت زجاجیه در خارج شده قرینه غصونی بهم رساند که بعد از تجرد نمود رطوبت پخته فانی گردد **دیگر نوعی** آنکه بواسطه او درام شیده داخله و خارجیه و عمومی مقله ریم حاصل و خارج شده مقله علیل یا بالمره فانی گردد * و کلی حقیقه نقصان تنبیه مقله نوعی که حجم او صغیر شود نتیجه تفرس خواهد بود بدین آنکه درم شدید ری عارض شده باشد و درین صورت تشخیص خوبی واضح است که بیان علامات او در این مقام باعث تطویل کلام است * و هر چند علاج او اغلب بسیار نادر است ولی بر طبیب لازم است که بواسطه استعمال ادویه مخصوصه ضد نفوس و مقوبات محرکه از داخل مانند شراب حبیبیا ناکنه کته و اشمال آنها مانع نموده شده از زیاد این مرض گردد و چون با وجود این تدابیر نیز مقله فانی در ایل گردد تغییر دهند هیئت و همولای چشم را بقدر امکان بواسطه چشم مصنوعی *

فقره سیم
در درود عروق و توی چشم که فورا سه روز از علی

نامند

بدانکه درین مرض اکثر مقله نبوی عظیم گردد که بختین اورا نتواند پوشند و اصرار بالمره با
در ایل شود و سفیدی مقله مبدل گردد بلون گویدی رصاص و عروق دمویه صلیبه و ملحه
برآمده بادم سیاه رنگ و قرینه شپه بابا قومی کشته و مقله و عینه بدون حرکت بود
و چون این مقله بطول انجامد بتدریج نیز مرکب با آب سبز گردد

و هر چند از تعریف این علامات شود که تشخیص همچان دم موضعی و استعمالات ضد درما
نمایم ولی ب تجربه رسیده که بهترین زقا طیب است که مرضی ابو ایله غذا به نهایی
بکالت خود نگاه دارند زیرا که در استعمال ضد درمی چشم اغلب مبتلا نقصان عینه
و خشک گردد و استعمال محرکات عروق دمویه است لبرفت منقش شده مورث سبله
سبلان دم بطن اول یا دوم بلکه سبب سبلان شدید دم از مقله و سرطانی شود

فقره چهارم

در امراض مزاجی چشم

بدانکه در وجود عدم امراض مزاجی از برای چشم الحبارا احوال مختلف است نوعی که آ

سبز

نسوی اغلب قائل بود آنها باشند و هر قسم از قسم امراض عین علاماتی مخصوص
از قرار مزاج مخصوص و علاجی جداگانه دانند برخلاف اطبای فرانسوی مخصوص معلوم
نام که مبالغه بر آن دارد که در هیچ یک از امراض چشم

وکت

علامت مخصوصه او مربوط و منوط بمزاج مخصوص نبود و تشخیص دادن درم **سیفیلیسی**
و خازیری و تقری چشم و امثال او را از تشخیص علامات موضعی تنها تاثیر خالات
طبیعه نه اثر علامات مخصوصه دانند هر چند مگر تاثیر مزاج خازیری و غیره در امراض چشم
نیت و نیز مگر نباشد بر اینکه بواسطه علاج داخلی مخصوص در امراض چشمی صاحبان
نخازیر مثلا زرد تر و بهتر ثفا حاصل شود تا اینکه بعلاج موضعی فقط رجوع شده باشد
ولی فلابد اند اینکه کسی نخواهد ملاحظه الت اصدار فقط تشخیص امری مختلفه دهد
و چون حقیقه شناختن علامات تشخیصیه امراض خازیری چشم و تقریه و غیره ^{عین}

اطبای نسوی صعوبت کلی دارد ما درین چند سال در عمل طبی خود دستور العملی جدا
از هر دو قسم برقرار نمودم و چون ازین دستور العمل اغلب ادقات حاصل
یکوشا هده کردم لهذا تفصیلا خبرئی از عقا دات خود در این مقام بیان می نمایم
اول بدانکه در هیچیک از امراض **عاده چشم** نتوان از ملاحظه آلات

الصادر فقط تشخیص نمود که این مرض عاده موقوف است بمزاج مخصوص باینه

دوم آنکه در **امراض مزمنه چشم** تشخیص مزاج مخصوص سهولت از عقدمات و از تفریق
مریض و از علاماتی که در آفات دیگر موجودند و بندرت و صعوبت از علامات مخصوصه
آلات بصارت حاصل شود ❖

سیم در هر زمان که امراض عاده چشم بدون سبب واضحی مزمنه شدیده
بهم رسانند احتمال کلی است که مزاج مخصوص مانع از صحت باشد چشم گردد و درین صورت
بر طبیب است که از ملاحظه عوارض و علامات موجوده در آفات دیگر باز تفریق مریض
باز ملاحظه مزاج ابویین تشخیص مزاج مخصوص موجود و تجویز علاج موافق نماید ❖

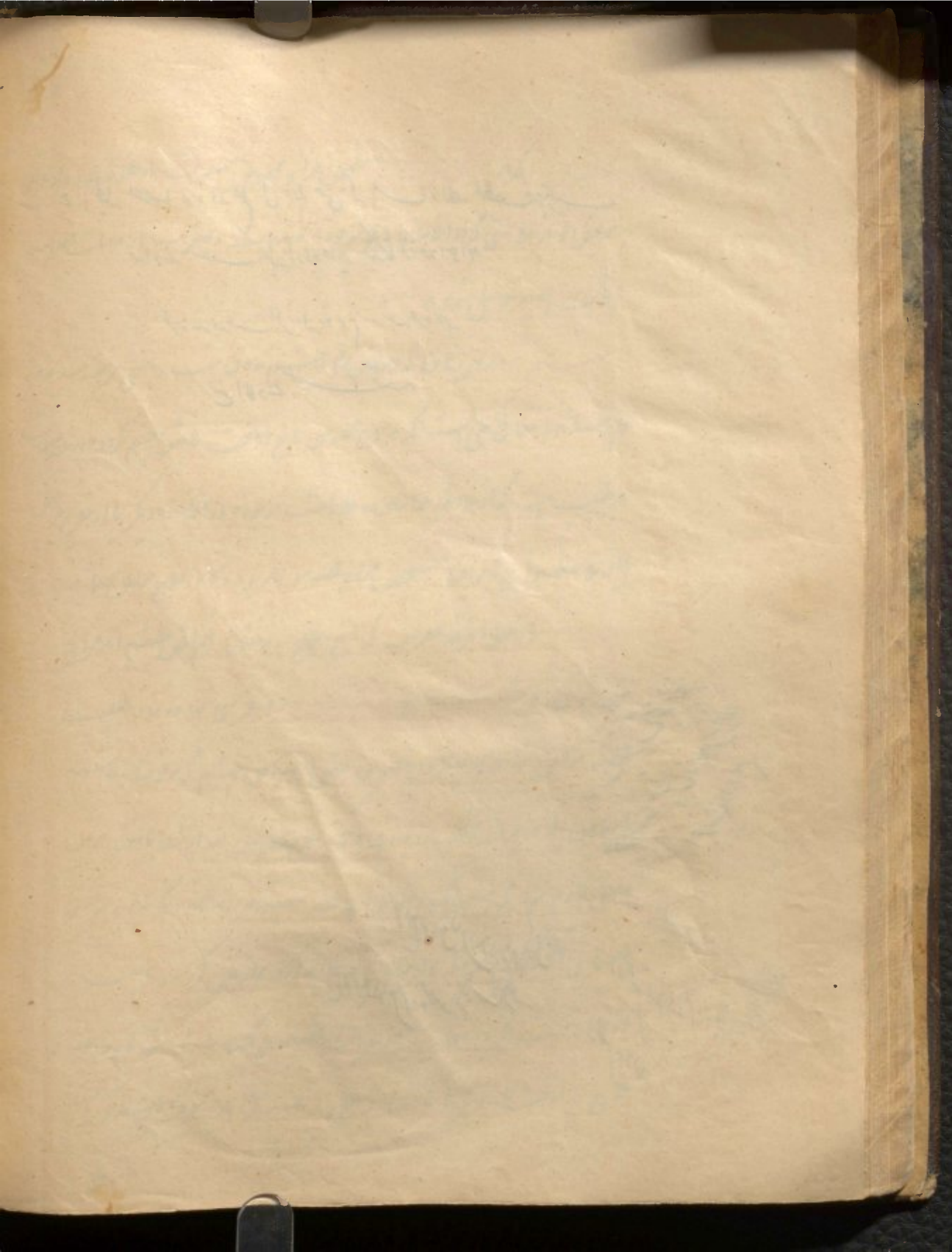
چهارم از جمله امراض مخصوصه که مانع علاج پذیرفتن امراض چشم اند مزاج
خا زیری و **سیفیلیس** و **شکر و کولر** و نفوس بود و در قار طبیب
البته موافق آنها خواهد بود و در خصوص بعضی از امراض چشم که موقوف باشند
با امراض جلده چون مچک و جدری و حمره علاج مخصوص بعد از شفا یافتن مریض
اصلی لازم نبود مگر مسک و پراهنر و ملاحظه سسته ضروریه بجهت آنکه علاج هر تغییر
جسمانی آلات با صره که بواسطه کلی از علل مذکوره عارض گردیده باشد
از قرار سبب که در شفا یی در نفقات مخصوصه هر یک بیان میشود و چون خود
علاج پذیرفت دیگر تأثیرش بر عمل البصار نخواهد نمود و این مذکور است

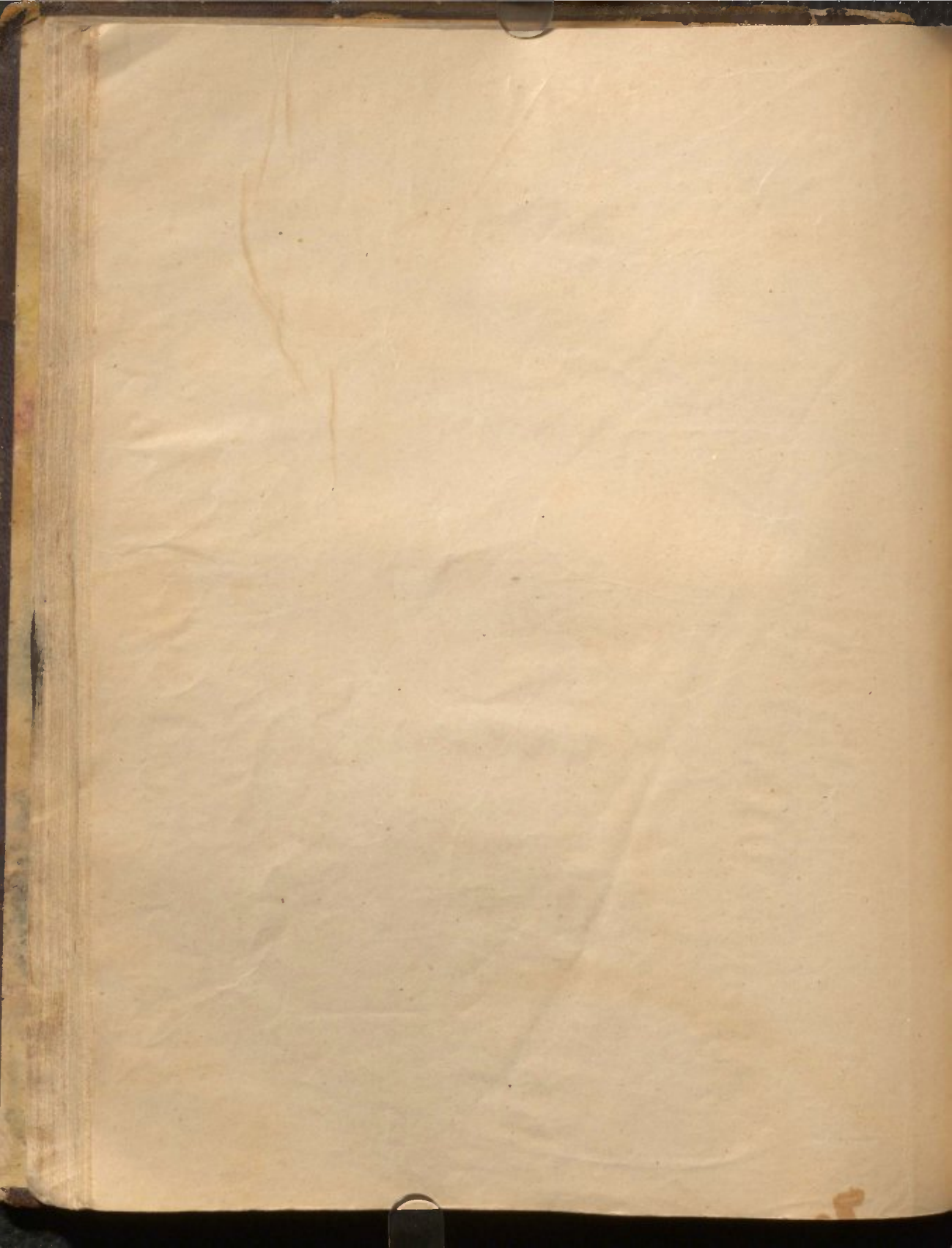
في الجمله تفصيلا بود از علم كمي طبي كه انشاء الله بملطف و رحمت
 خداوند شفقت عليه از ادعایه بنديگان خدا خواهد
 گردید خدمت الرئالة في يوم سرشته عره شهر
 ربيع الاول ١٢٨١

بسم الله الرحمن الرحيم
 انما نريد ان نكتب
 في هذا الكتاب
 ما نرى في
 كتبنا من
 افكارنا وادبنا

القدر والاسرار
 الرغبت في كل
 فقره وادب

بسم الله الرحمن الرحيم
 انما نريد ان نكتب
 في هذا الكتاب
 ما نرى في
 كتبنا من
 افكارنا وادبنا

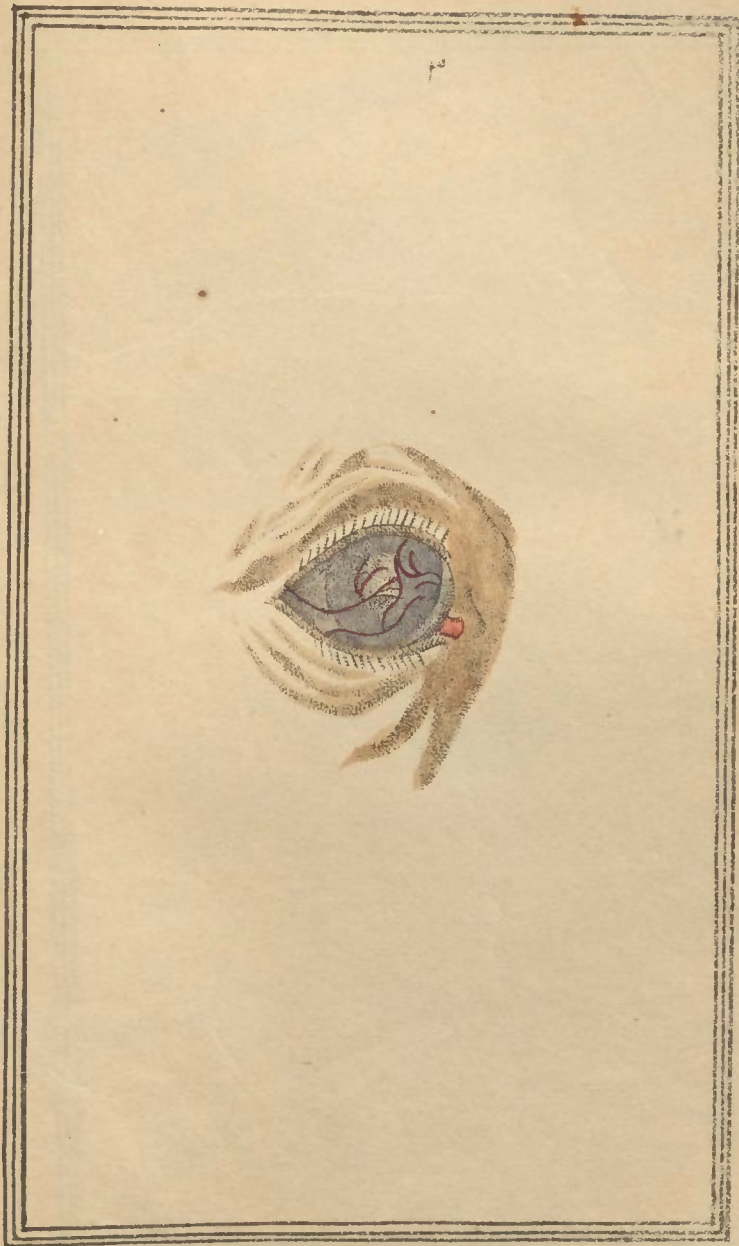


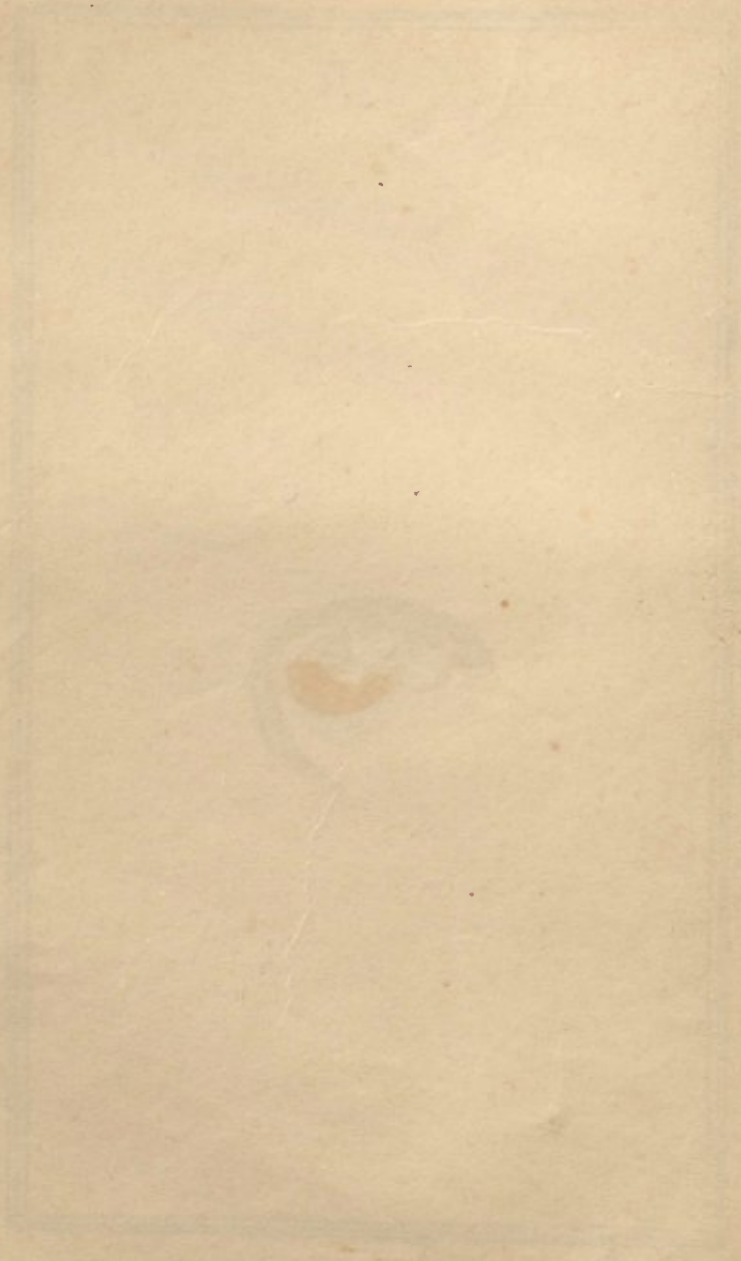












f





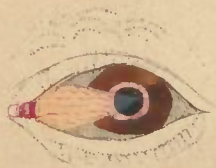
2



5



90





9





93

140



12



95

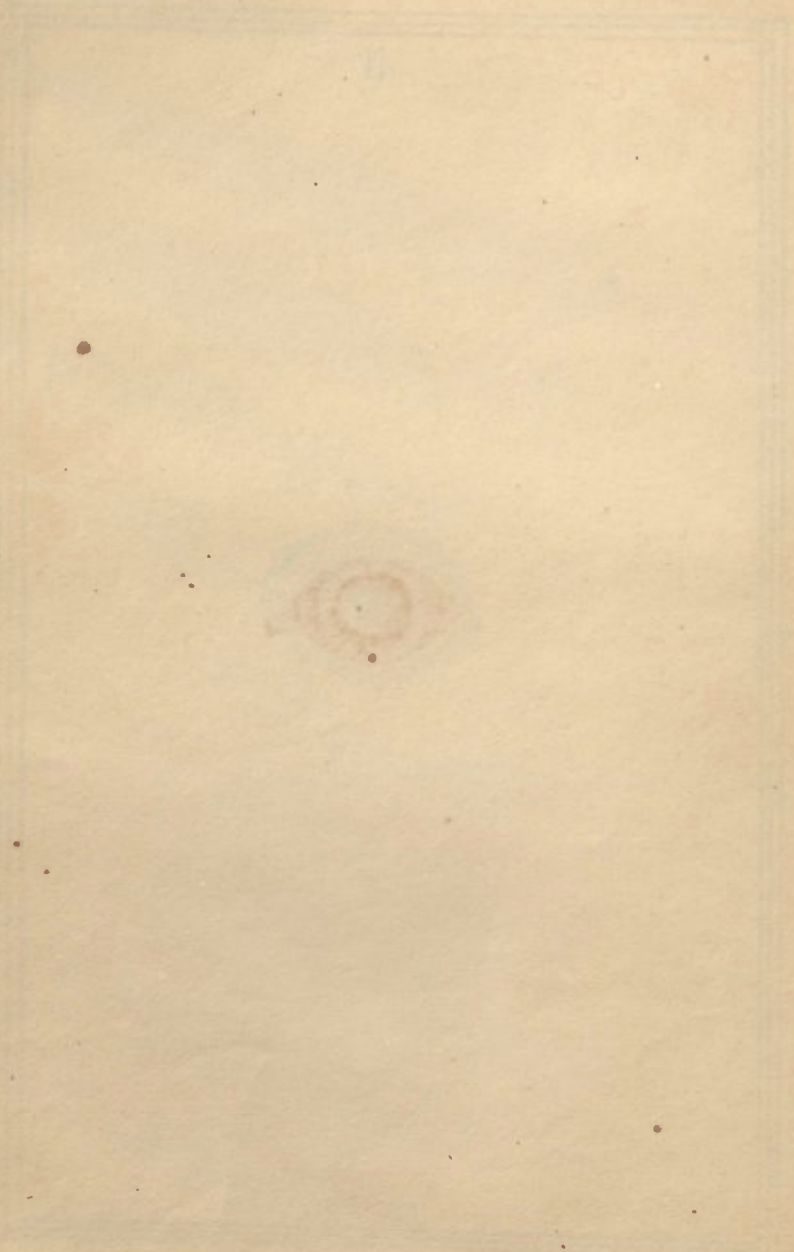


5



16





11



98

1A



99

19



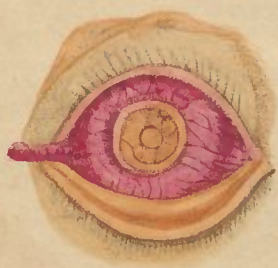
100

Y.



101

21



+ Index to colored illustrations. +

فهرت

| | |
|----|---------------------------------|
| ۵ | پان اول در اکالات |
| ۱۰ | پان دوم در ادویه مسیحه |
| ۱۰ | قسم اول محرکه |
| ۱۱ | قسم دوم مقصره |
| ۱۱ | پان سیم در قابضات |
| ۱۳ | پان چهارم در مقویات |
| ۱۷ | پان پنجم در محرکات |
| ۱۸ | قسم اول ادویه محرکه عمومی |
| ۱۸ | قسم دوم ادویه محرکه ضد غشی |
| ۱۹ | قسم سیم ادویه محرکه دماغ و کلاه |
| ۲۰ | قسم چهارم ادویه محرکه فوه باه |
| ۲۰ | قسم پنجم ادویه مدره طفت |
| ۲۲ | قسم ششم ادویه مدره بول |
| ۲۲ | قسم هفتم ادویه معرفه |
| ۲۶ | قسم هشتم ادویه محرکات صدری |

۲۷ قسم نهم ادویه مولد اللعاب

۲۸ قسم دهم ادویه معطره

۲۹ قسم یازدهم ادویه محرکه محله

پان نهم در مستقرات

۳۰ قسم اول ادویه معنیه

۳۳ قسم دوم مسلات

پان نهم در محذرات

۳۷ پان هشتم در ادویه مضغه

۴۰ قسم اول تا میران

۴۱ قسم دوم امول لان

۴۲ قسم سیم کتیر و تیر و لوان

پان نهم در ادویه مخصوصه

۴۳ قسم اول نور الزین

۴۴ قسم دوم ادویه نریا فیه

۴۵ قسم سیم ادویه ضد نوب

۴۶ قسم چهارم ادویه آستیفلیسیکی

۴۹ قسم پنجم ادویه ضد چربی

۴۶

قسم ششم ادویه ضد ویدان

۴۷

قسم هفتم ادویه سیفیه جنین

مفتاح الخواص ناصری
تالیف الدكتور شایخ الفاضل حلیب اصله دینی شاه

بسم الله الرحمن الرحيم

چون در عهد علی حضرت فخر قدرت سلیمان حضرت سکنه رشوک ملک تبت ملک
صرو عدالت کثیر از عرصه بر ولی شیره تجاغت و بی همای همادون سخت سباز
فرمودن تخت مالک رقاب القیصره حازم عناق النمام آجبار به سلطان
ابن سلطان ابن سلطان خاقان الاعوان الرب الاحمد المظفر ناصر الدین شاه
خدا له ملکه و دولته و ادام الله غلته و سلطنته کافال نزلت حضرتش در هر ساعت آن
تکبیل صابغ و قیون مشولند و بدین منظور حضرت مشارالیه معلمین ابالیالی و فوالیوی
معلمین فرکی را مامورانتش را علوم خویش نموده لوله بنده در گاه عرش گشته
شده فینکی نامدی بد تعلیم علم طب در مدرسه مبارکه دولتی دارالفنون مشول و تلامذه خود
بقدر امکان تربیت نموده اکثر شعب علم طب را بدین ان موختم و پس از آن جدی در
فائز شده بالاخره چنان که بعضی از تلامذه قدم به خود زیاده از حد وصف خواهان ساله در
بان کیفیت تاثیر ادویه را بدین بنا علی بنده امنتظر خدمت منی جدید بدولت فاهره علیه و

و تاهیت شعب عام طی که خود تعلیم نموده بودم رساله مذکوره را در اردی بهشت ماه خلاصه بنویسید
 سخاوتی بسیل مطابق شهر اول الکرام سنه ۱۲۷۳ هجریه تمام رسانیده که مقبول نظر گمنا از حضرت
 شاهشاهی گردیده هم بر همه کس هوید شود که همیشه بر توانی ایام و لالی مقصود این بنده در
 آبادانی دولت جاوید مدت بوده است و از ان راهی که مطمح عمارت و بیان ^{صفا}
 این بنده چنانچه باید و شایسته در بنودم لهند کجبه تمامیت رجوع نمودم غیر از این ^{تقریب}
 که از جمله غلایه خاصه حضرت اگر چه ضعیف و از این بنده شایسته ولی تمین قدریات
 کنسم که در امتحان عام دولتی واقع در لالی غیر که ماه رمضان المبارک سنه مذکوره ملت
 و خدمت او بر جمع اطبای محققین از فرنگی و ایرانی و هم بر ساری دولت علیه صلح
 و هوید گردیده است و بسیاری و فرحمت او این رساله تمام بر رفت نایز این
 باید قدر مرا حمت او را در هر زمان منظور دارم و این رساله را منقسم به زبان ساده بنویسم
 نمودم میفاح محاض ناصری و قبل از شروع در بنات بطریق بعضی ابطال لازم است ^{تمام}
 به کده و او کونم هر سه نافه از ذوای طبیعه را که قائل بود قیصر اوان پنج تا علم که
 از آلات بدنه را استعمال شود بجهت رفع مرض یا حالت غیر طبیعه علاج است
 و طبای که گویند و او استخیری است که پس از درو دیدن و فعلال او در حالت
 غریبه یا شربیدن نماید بدن فساد و او هم جریه بدین شود ملاحظه نموده اند که برخی از
 ادویه معروضه یا شرفی بر بدن نمایند و هم جز او شوند با عرق ^{کسی} میروند و اینها مانند
 هدیه که در وقت دم کجبه رفع اعطلت مستعمله قبل از نوشیدن آنها در دم موجود ^{استند}

ولی بواسطه عمل تغذیه تغییر یافته پس از علاج در دم و سایر اجزاء بدن یافت شوند و همین
 ماهی که در سل و خنار منقل است موجب فریبی گردد و در فنج عظام طفل استعمال آید
 ایلی مخصوص ففات در *Phosphate de chaux* در عظم عظام بدن
 و موجب صلابت و استحکام آنها شده حجم آنها را بفرماند چون نامدی خند در غدی است
 با حیوان روناس مخلوط عظم آنها را حرمت پدید آرد و بواسطه ماده کهنس ^{ناس}
 که بواسطه دوران دم خرد آنها شوند و چون بر صافی است با سید تا جدیدی ^{تفاوت} تفاوت و
Nitrate d'argent که عبارت از ارفره محمول در استیتریک
Acide nitrique بنوشانیم هلد آن مرضی بند بر سج قوه کرده و کجه تکمیل عظام
 که در بدن هر انسان بالذات موجود است مرکب شود و سیدتریک باول
 منفع شود و این ترکیب حادث از ارفره و تک عظام محذوب دم و خرد تمام بدن
 شده از آثار آفتاب بر صید سیه کرده و برخی از طب کوزید که بعضی از غذای نوبت
 بدل کردند به او و الیم و تفاوتی در مابین آنها نبود مگر از فرار مقدار و مستعمله مورد استعمال
 چنانکه فی المثل کلید در او نیز سخی است مفید در صورتی که بمقدار کم الا در کدم نوشیده بعضی
 برهیز از خصوصیات و تک عظام نماید و سم قوی شود چون مرخص چند ساعت قبل تا بعد از
 کلید اسپد مورباتیک *Acide muriatique* که عبارت از خواهر
 ملک است بنوشند تفاوت غذا با او این است که علاوه بر اسهال مقدار و مورد منظور
 در او این غذا القوت مزاج سالم است و استعمال تغذیه نافع است بدن سالم را در صورت

در بدن غیر سالم بر خلاف ودا که باید مقلدند در بدن غیر سالم و مضر در بدن سالم است سم نه نما
 بود از ودا با اینکه تغییری که از ودا در بدن موجد و شود که زنده و زوال پذیر است بر عکس تغییراتی که
 که حاصل آید پس از ودا و سم براد که علی الدوام حالت غیر طبیعی بدنه را فروزی رخ نماید ولی برخی
 از او تا هم سم و هم غذا و به طبع غیر مقلد را بصورت شود که مبدل بدو گردد چنانکه هیچ کس نمی‌داند
 که ودا آنگونه و سم الفار و چگونه سم شده بدین معنی معروف زمین او بطبیعتی است و مخصوص مبدل است
 غذا بدو باید آنگونه شراب را تا غذا و انجم و با وجود آن منظور و در نهایت با حصول منافع کلیه او است
 و سالم زمین اغذیه انسان بالبدیهه که سم است ولی به طبع تغییری که سم است غیر مبدل است
 به سگاله *Segale* مشاهده کنیم که این کدوم دوائی مخصوص شود از ودا است پس آن
 نفاس را در فعل از وضع حل نوشیدن او سم شدیدی که در دسترس او هم موجب حفاظت او بود
 قاریج که در هنگام نازگی بجز غده نیست نری و بکنند و پس از خشک شدن دوائی مخصوص
 دیدن معوی است و هم چنین با و سخنان بجهت غذائی بسیار بکوبند ولی خام را و اعظم
 رطب یا سحوق خشک او بود و دوائی مخصوص ضد ویدان معوی است و بطوط که دوائی بود
 محض پس از ماندن جندی در زیر خاک بنگاک مبدل کرد و غذائی نشانه بسیار لطیف
 و سم زهنی که در این حدیال در این شروع یافت چون در هنگام رویدن تمام او
 نیکویی از خاک مستور نبود معوض پاشن کون بشود معوض غده است موجب است
 بنا که در استعمال او به باید به سکونی ملاحظه نمود و اسارتی را که در کله بر استعمال آنها چون آن
 در این سکونی شاختند و دوائی را که از فرار آن بیانات نمایند معروف است به سوسول

rational

علائمات این دوا را اسمی نامیک یعنی از قوه دلائل ولی چون دوا استعمال می شود مخصوص
 گویند بر برخی از اوقات شود که طبعی علاجی بطریق بر تورا بسین *Serurbation* یعنی علاج
 که نیز منسوب بر تورا تورا نیز *Methodo perturbatrice* مانند یعنی علاج نمودن بواسطه بر نمودن مزاج چنانکه در قواعد الامراض بیان نمودیم
 در خصوص علائم و اشاراتی که در ابتدا بر استعمال می از اوردیم گوئیم که هر مرضی آن را
 ناچار نماید که در فکر علاج و مداوای خود افتد و هر مرضی از علائم خاصه خود مشاهده
 بواسطه علم و عمل طبی مفهوم شود که همان مرض لازم دارد و همان علاج را ولی وجود بعضی
 از علائم بغیر و به اشاره کیفیت استعمال آن دوا لازم را در برخی از علائم که
 دلیل شوند بر عدم استعمال آنها و این اشارات و اشارات بر خلاف طبیعتی که در ابتدا
 اول آنکه طبیعت انسان بالذات در هنگام عطش منفرط با آب شرب سرد
 چنانکه در صورت اشتیاقی بود بر افراجه جسمی که زیاد است و در ضعف مزاج مشتاق باشد
 میویات و دوم آنکه طبیعت بواسطه جوان مانند سیلان دم و عروق و او از شدت
 دخی و اسهال و ظهور و مایل عصبه بر برخی از اوقات رفع مرض را نموده و ما در عرض این
 سکارین رجوع کنیم بقصد و اثره حاره یا الفعل بمقدار نام و سهلا و میفات در او
 و طبابت نسیم آنکه مزاج بدون سخنان واضح و نگاری کجالت صحت رجوع نماید که ما در
 اینصورت بواسطه بر نمودن مداوای جزئی نیز ندانیم که چهارم آنکه برخی از اوقات بعضی

حد کرده تعبیر بعضی ادویه را در علاج بی حتم آنکه بواسطه تجربات بر روی حیوانی بعضی معالجات
 جدید را اختراع نامیم بیس چون مرضی غارض کرده باید تعبیر نمود از قهقهه است
 و علامتی که هادی طبیب را بر جوع نمودن به نوعی از انواع معالجات و بدین منظور لا اله الا الله
 که طبیب ملاحظه کند اشارات و اشارات بر خلاف جمع علامات و اعمال اشارات از
 قسطنطنیه مزاج و سن فصل و اشارات آنها در بعضی صورت از اشارت ادویه موفقه صحیح نیست مگر خواه
 نمود بی تاثیر در عبارت از اثر اخیر ادویه بر بدن و از این اثر اخیر فهمیده شود منظور
 است از ایشان بی اثر اخیر ادویه مختلف بود از قهقهه است
 چنانچه اخیر ادویه که گفته دو ادویه از قهقهه است از آنکه بعضی این معالجات
 تا سبب ممکن نموده چنانکه هیچ کس بگزیند بر سبب و که گفته است ولی مگر بوی تغییرات و تغییرات
 آنها که صورت حصول از آنهاست تا حال به یکی معلوم شده بیاید در این است که تاثیر ادویه در
 حالت صحت در مرض مختلف است ولی از تجربه نمودن ادویه را در احوال خاصه بعضی خواص خواهد بود
 شناخته گردیده بی دو واضح است که باید از ادویه در جمیع وقتها نتواند استفاده کرد
 مختلف بود ولی استناد امراض در جمع احوال و ادوات بندرت و در مرض غیره که باید از
 اختلاف از جهه وصول و احوال و غیره هر چند ادوات کجاست در جمع ادوات است
 ذات کجاست لکن عدت و عدت او در هر یک از اینهاست بی و مختلف گفت
 از قهقهه حق و حجم موضع معقول بی علاوه بر این در برخی از امراض علت است و باید که در برخی
 که لازم شود مداد انجمن از قهقهه تجربات سابقه و معلوم است از آن راهی که خرفی است

الکلی

در نباتات علامت است فی احوال اختلالی در اثر اخیر او بدیه خواهد بود و نیز اثر اخیر او در مختلف ^{جمله} مقدار آن سنجیده چون خونی بود تا اثر انسانی خونی بلکه برخی از ادوات هیچ اثری از ایشان ظاهر نشود و بالعکس مقدار کلی توانند حمل کرده پس نیار این اثر اخیر او بدیه منوط است کسب و شدت مرض و سجالات آلات مرضیه و سالمه است

و چنانچه سابقا بیان نمودیم اثر او بدیه نیز مختلف بود از جهت تغییر ذراتی آنها در تمام همگی در بدیه چنانکه اثر خیره اخیر موجوده در معاد از خیره بول و بر اند و برخی از از منته اثر خیره عرف بود است و چون ملاحظه نمائیم آنچه او بدیه پس از در هود بدن علی الدوام درسی و در والی سی و سه در حرارت اند و نیز آنچه در رطوبات بدیه بر اثر آنکه وارد بدن شود تا اثر کلی بنمایند واضح و هوید که او بدیه نیز تا اثرات آنها معاف بنمایند و همچنین برخی از اخیر آنکه در حال طریقه خود غیر محمول در است بواسطه رطوبت امعا و سایر رطوبات بدیه محمول بود در آن دم داخل گردند پس معلوم است که او بدیه پس از در هود بدن تغییر می بخشد پذیرند و چنانکه در خارج بوده باشند ولی در صورتی که آب نفیض کیفیت تغییرات آنها را بدیه خود تعرف عمومی علم او بدیه با بار ما نمی تواند آنها را از کلیه اثرات ظاهر خود نفیض نماید در این رساله او در را نفیض کنیم به قسم اول از آنهاست که کتیک *Caustiques*

که عبارت است از الکالات دوم *الفردمان*
 که عبارت بود از او بدیه سیم استر انتران *Inflammants*
 یعنی او بدیه قافض چهارم که در آن *Corroborants*
 یعنی مقوی پنجم سیمولان *Stimulants* یعنی محرک ششم

او الکوان Evacuants یعنی مستفیع ^{یعنی کوهن} Narcotiques
 یعنی مخدر هشتم اتونیک Atoniques یعنی ضعف نم سبب
 Spécifiques یعنی مخصوصه

چنان اول در کالات ^{بدن} که کمال کونم هر آن دوانی را که بواسطه اثر شیمیائی خود در
 بدن را که به ملاقات نموده فاسد ساخته او را مبدل حکیم فاسد نماید نه و این خصوصیت
 فی الحقیقت طرفه نظریای موضوعی محده که در عرت و بطور عرض مختلف در نزد یک
 و عظم و صغر موضع هر عرت و بطور سقوط متفاوت از قده نام کالات ^{تشنه}
 نیز در اثر شیمیائی بود که واضح سازیم که هر نوع تغییر حیوانی استعمال آنها بطور پیوسته پس از آنکه
 گذشته نوحی که مخصوص از کالات متاثر شوند آب و باطن البص و الباقی در شرم اند
 کونیم که چون چهار جنس از وزن نوح حیوانی است و این مقدار از آب شرط لازم جهت
 آنهاست لهذا هر دوانی که سل سده به کتب آب داشته باشد مثل عرف کوه و جوهر نوب
 آن نوح را بخوبی و مورث موت او نموده نیز هر اندوانی که باطن البص قوی را محو نماید
 مانند حموضات معدنه و الكلخالص باله و سکه باطن البص منجمه و الباقی در شرم را محو کنند
 مانند قلیات اثر الکالت سده در نوح ظاهر نمایند بعضی از ایلای چون دراز شکله کاه
 کوه و محله رودی در جوهر نیک در مقام سلامت بنوع آنها را مبدل میگرداند که گفته اند
 با نوح مبت آن بود که نوح میده بزودی در راجحه و متعفن شده در طرف کرد و در طرف
 نوحی که از یکی از این ایلای متاثر کردید با که تا مدتی طولانی بد بود بعضی از ایلای که در طرف

نوع

فردا در محلی است که نفس ایشان در حیوانات را تا چند سال نگاه داری نمود بدین ظهور یافتن
 عطف از آنها و چون یکی از خواص نسوج بدنه است که علی الدوام جرم او تبدیل می شود و اصلاح مذکور
 این تغییر دائمی جرم نسوج را الهام حیات آن نسوج فانی گشته میسر کرده است بدین
 معروف ترین از وی اکا که باشد عرق کوه و جواهر ملک و جواهر توره و اسفند فیک

Acide phosphorique و جواهر سرکه و بطاس سنگ
Potasse caustique و جواهر در واکس و در آب و اسفند فیک

Acide arsenique و برداقیمون *Beurre d'antimoine* که هم
 کل او و اقمون *Chlorure d'antimoine* کوبند و کل در واکس

Chlorure de zinc و نترات دارزان *Nitrate d'argent*
 و در واکس *Deuto-nitrate de mercure*

در نوک سبده در کوز *Peroxyde de mercure* که عبارت است
 از مسن اعم و سولفات دو که میور *Sulfate de cuivre* و اسنات میور

Acide chromique و اسفند کربک *Acide chromique*
 و در طب این نسوج را در بر امعد را در اندیشه رایل ساختن نسوج غیر طبیعی مانند نایل بسیار است

Syphilitiques و در جراحی از نسوج
 سیفیلیتیکی

و در رایل نسوج تاثر بعضی از نسوج دائم جسم حاصل نمون تقریبات مصنوعی منظور فیک
 دائم کوبه الفیج را میسل و نو اسبج بر جی از مواضع ضعیف چنانکه در ضمن موضعی از جراحی اول

پان دوم

در ادویه چمپه

بدانکه هیچ خوانیم هر دوانی را که بواسطه ملاقات و اتصال او بر بعضی از مواضع بدن حرقی با درم بدن
 در آن موضع ظهور نماید باطلت ترشح رطوبت مخصوصه یا عدم او بنامش در ادویه استعمال شود
 خارج و از طریق آنها بیشتر شود از رفراست مزاج و حیات جدیده بنام طبای فرنگ آنها را بنام
 بر رویان *Rubefiants* یعنی محرک و اینها سلیک *Erispastiques*
 یعنی مقروح از قدس رخ نمودنشان سطح عید را پس از سرخ نمودن سطح عید در تحت شیره نیز استعمال
 نمایند بنام این ادویه را فی الحقیقه باید که تقاضای مثبت مکرر شدت و ضعف عمل و طول و قصر شدت
 استعمال ولی ما بجهت عمل طبی تفصیل هر یک را با تقاضا پان میمائیم بنام ابتدا بطریق عموم باید
 که اثر هر یک را از بند نسیم بواسطه فوه محرکه که این ادویه است که مورت میل دوم شوند بدین موضع و چون اثر
 ادویه چمپه قوی با طولانی بود در رطوبت خود را در موضع زیاده از مقدار طبیعی ترشح ساخته و چون اثر
 بشود بنام هر دو قسم مستعمل بود بجهت جذب همچنان و ثوران با ورمی از الزلات بسبب موضعی
 و چون مقصود طول مدت جذب بود از آنرا در بدن نیز طولانی کنند بنامی که موضع عمل ساخته
 بعدت جدیدی کجالت ترشح نکند بمانند بنام ورمی از اوقات منظور است در استعمال این ادویه
 آن بود که حالت ضعف قوی را در امثال امراض محرکه و سکنه بواسطه فوه محرکه که این ادویه است
 رجوع دهند اما قسم اول که ادویه محرکه اند یعنی ادویه که استعمال شوند بجهت محض سرخ نمودن عید
 شخم خردل و فلفل و زنجبیل و برگ انجیره و زفت و سرکه تند آب بسیار گرم و محلول قوی را بنام طعام

انجیره

و در فضات معدنیه مخلوط با آب و اودیه قلیائیه اکاله محلول در آب و اشجیون فی مخلوط بدین سان
 مشروط باینکه مدت استعمال آنها طولانی نبود زیرا که چون مدت استعمال آن بطول انجامد موجب
 بشیره داخل در قسم اخیر گردند و این قسم از اودیه تا شتر نماند و غشای نولول جمله توفیق او را در نکته
 بیان نمودیم بدین نوع که میل دم را بدین جهت، زیاده نموده جمع جلد انقباض یافته اودیه او مورد است
 حرارت و عده شود بنوعی که ابتدا، مرض از او بگذرد و بعد از آن لذت مبدل گردد و چون سخن
 مکان او تبر شدت پذیرفته اندک اما سی در و ظهور یافته عرق انقباض یافته در و چون اینجانب
 بروز نمود از چند ساعت تا چند روز باقی ماند از قد شدت محل دوائی مستعمل و لطافت جلد
 مستعمله \therefore اما قسم دوم که عبارت است از اودیه مفرجه اودیه باشد که پس از اعداد
 جرت صورت اجتماع رطوبت در سخت بشیره گردند و این قسم اودیه بوسیله وسیله
 از قسم اول است و در می که از آنها حادث شود زیاده تر بود بنوعی که عبور دم نیز در انقباض
 نکرده رطوبت دم در سخت بشیره ممکن گردد و این موضع اجتماع رطوبت بسیار است
 که حادث شود از احتراق آب جوین \therefore انقباض اودیه علاوه بر تاثیر موضعی تواند محرک
 آلات بعیده از موضع استعمال شوند و برخی از ادوات نیز محرک جمیع بدن گردند و بواسطه
 شدن بعضی از اجزاء اندوا \therefore از ضعف قسم دوم است در ابرج و فرغون و ماژوبون و مانس
 بلکه *Ammoniaque liquide* و همین که چک اندی و جوهر سرکه آبی که در صدر در حرارت
 باشد و مثال آنها \therefore بیان قسم در قابضات \therefore بدینکه در این بیان گفتیم
 از اودیه چون آنها را از داخل یا خارج استعمال کنیم صورت اجتماع و غلظت اللباف و بنوعی

لینه کشته بدین جهت موجب قوت آنها شوند بنامه تقسیم از ادویه تیره مخصوصی آلات لایحه نماید که
 آن را عفو صفت خوانند در صورتی که این ادویه را خارج استعمال نموده باشند و بدین واسطه
 مورت سد سیلان دم کردند طباطبائی فرمایند آنها را استقبلیک *Styptiques*
 خوانند یعنی سرد دم بنامه نیز طباطبائی فرموده اند ما بین قابضات بنامه مره و قابضات
 بدون حرارت که قسم ثانی را طعمی عقیص بدون مریت باشد چون ماز و پوست درخت
 داو و ادرسی *Uva Urosi* در امانا *Ratiana* و کلات کلا
 و پوست انار و کلنار فارسی وضع کینو *Kino* بنامه قابضات مره نامند ایستقام
 استخوانی را که بعلاوه عفو صفت حرارت طعم نیز در آنها موجود بود و مانند پوست که گفته است
 ناردن و پوست پد که در این با بعلاوه قوه قابضه قوه مقویه نامه هر موجود است
 از جمله ادویه قابضه معدنه اند زاج سفید و سولفات و دوزنگ *Sulfate de zinc*
 و استات و دو بلیم *Acetate de plomb* زاج سبزه
 ادویه قابضه محضند در جمع نمودن الیاف و ضیق نمودن مجرای عروق و مویرگها بنامه
 و نقصان نمودن ترشحات غشیه مخاطیه یا موضعی از بدن که بحالت قطعه یا
 باشند بنامه و شیره در آن است که این ادویه قوه کهرزین *Cohésion*
 یعنی انصالیه ذات الیاف را زیاد تر نماید چنانکه هوای سرد را میسوزد یا سکه قطعه از معالماکی از خود را
 در مطبوخ کی از این ادویه نفعی نموده و قطعه های دیگر از همان قسم که در آن نفعی در بدن
 بر گرفته بر هر دو جسمی مساوی از وزن معنی کنند که در این هنگام قطعات نفعیه را در دم و معالما

بسیار افزون تر از قطعات غیر تقویه بود. و طبیعت این دو بر استعمال کنند وقت
 الدم ضعیفی و در این هنگام اغلب مفید ولی از استعمال آنها احتیاط لازم است و وقت الدم
 وقتی الدم معدی زمانی که منوط باشند به تغییر مافی ان آلات لهند درین مقامات باید
 از ابتدا شروع نمود بقا بضات خفیفه و تدریج با قوی رجوع نمود. بدینکه عموماً اشاره بر حلاط
 در استعمال آنهاست هنگامیکه حالت نوره در یکی از آلات برسد موجود باشد و بر عکس اشاره بر
 استعمال آنها بود در حالت منهنج که وجع او معدوم شده تر سحات بقا نون طبعه عود میباشند
 همچون در اسهال فرس و موسی با غیر موسی هر شهای او در کم تره فرج یا مجرای بول.

پان چهارم

در تقویات

بدانکه تقویات که نفرسه کر بران *Corroborants* قرمفین
 خوانند عبارتند از ادویه مخصوصه که بجهت از یاد با ایجاد نمودن
 قوی در اشخاصی که مبتلا بضعف یا بطران ذاتی یا عرضی بعضی از قوی شده استعمال شوند.
 پس هر چه بدین منظور استعمال کرد در ضمن تقویات شماره شود ولی از آنکه تقویات
 داخل ادویه را در جمله نغذیه اند طهارت را بدو قسم تقسیم نموده اند تنسید *Tonics*
 یعنی تقوی صرف و اما لبتیک *Analeptiques* یعنی تقویات نغذیه
 بدانکه تقویات صرفه ادویاتی باشند که بواسطه استعمال طولانی و اثر موضعی مورث
 از ادویه قوه شمیمه و تغذیه کشته میل و مریز را به موضع زیاد نمایند بدین واسطه قوه حیات

مذکور افزون تر شود: و صورتی که مفید برخی استعمال شوند تا اثر آنها اغلب باقی باشد که استعمال
 بوده ولی چون مقدارشان بیشتر بود اثر آنها برکند کرده و سبب آفات با اکثر آنها و هم نامادوم
 اثرشان افزون تر بود همگامی که در ابتدا ان تاثیر را ظهور روز کمتر باشد و برخی از او مقوی قاصه
 بواسطه عفو صفت خود در ابتدای استعمال قایض شوند ولی میتوان آنها را آخر قایضات شمرد
 زیرا که از ادویه قایضه کمترند بواسطه اثر اخیر که تقویت مزاج با موضوع قایض است
 ولی باید در آن است که تقویت مقویات منوط است بمبعضی حالات بدیهه خاصه برخی از
 اوقات هیچ اثری از آنها وجود پیدا نمیدهد بعضی از منته و دیگر بعضی تقویت محرک محض شوند
 و در حالت صحت مفاد بر خیره را چندان تاثيری نبود مگر آنکه استنهای صادق با
 کاذب را اندک باز یابد و مفید اند و مقدار بر کلیه صورت تنوع و قی کردن و مقام قوی است
 تقویه در حالت جمالی بدن هیچ سبب از زیاد علا ما روی است ولی چون در موقع خود استعمال
 شود جزا لبسته بدن مانند عضلات و باوه رنبری و اصل تر نماید و منض را نیز ضلالت
 عارض شود بدن آنکه بر عرت او مفید و بتدریج جمع اعمال قوت پذیرفته مضربال
 سحر شفات کرده است باید دانست که برخی از اوقات لودیه مقویه مسهل و بعضی اوقات
 دیگر موجب قیض کردند: مثلا در صورتی که منوط لضعف امعا بود ادویه مقویه آنها را لضعف
 منقسم سبب بیوت شود و بالعکس چون بیوت موقوف لضعف امعا بود مانند غلظت
 که سبب سبب بیوت منقسم اند از ادویه مقویه اکثر اوقات اسهال رخ نماید: و همچنین
 برخی از طبیبای فرنگ اطلاع از سبب تقویه و قیضه و مسی و مسمواتی

مسویاتی *Bismuth* راجح، مقویات شمرده اند ولی خلاف بود
 بلکه آنستند و در راجح او به محرکه اعصاب باید شمرد زیرا که بمقدار اندک باز یاد تا بر
 شان بر اعصاب فشار است و اشخاصی که آنها را مقوی دانستند بدین واسطه است
 که تاثیر این ادویه فی الجملة شباهتی دارد با اثر کرده در ادوی مرضی که بطریق نوظیه هرگز نبود
 ولی بچند مقدمات ایشان غلط است هر چند در نوبه ارسنیک و تم که گفته است
 است ولی همین اثر بر حی از اوقات تیز حاصل شود و اثراتش مختلفه و گویا مانند ارسنیک
 و الکحل و حرکات نفسانیه و اگر گویند که ارسنیک مقوی است و از آنجمله نوبه را همچون
 دفع کند پس بر آنها الزام شود که قصد نیز خرد مقویات شمرند و حال آنکه بدست حکم
 او که در فصل از آنکه ارسنیک راجح مقویات شمریم باید با تعریف مقوی را تغییر داند
 ایات نمود که ارسنیک موجب ارزاد و قوه تغذیه و تمثیه نیست و حال آنکه استعمال
 ارسنیک موجب تبوع و هزال و نقصان اشتهاست و اشاره بر استعمال
 مقویات بود در امراض غیر مورمانند سکر بوت *Scorbut* و خا زبر
 و غایب ابا و امثال آنها در درجه خیره امراض در میه بسیار در صورتیکه وجع و جمعی بالمره قاف
 گشته نرسن کرده باشند و نیز استعمال شوند در ضعف آلات تغذیه و از خارج
 استعمال اند در تفراقات ضعفی و غایبانی و از جمله مقویات با تریه اند که گفته اند
 او دلو اسبا *Quaoja* و سباروبا *Simarouba*
 و انگوستورا *Angustura* و کلمبو *Columbo* و جنطیانا پوت

نارون و پوست پسته و جو هر پسته و پارا پارا و *Sarcina brava*
 و از صفت مقویات معدنیه اند حدیده و الملاح او در میاه معدنیه که در آنها اجزاء حدیده محلول باشند
 و نیز در سلک مقویات شکر عمده حموضات معدنیه را در صورتی که مقدار قابل استعمال
 شوند و مخصوص چون آنها را با مقویات نباتیه ترکیب کنند اثر نفیوت هر دو ظاهر
 از آنها نیز هر یک با فتر لیمو و علی ای نقدر چون حموضات معدنیه را استعمال کنیم
 باید آنها را با آب زردی مخلوط نمود و این هنگام رافع گویند عطرش را و اینها نیز در کل
 و تجزی غذا و اهم تر شرح بول را میفرماید و چون در استعمال آنها طولانی کرد و در
 بدنیه و همت نبض نقصان یافته نبض را نیز ضوابط ریخ نماید ولی چون مقدار آنها
 فرود نرود یا زمان استعمال بطول انجامد موجب اختلال عمل تغذیه و سبب درم

معدده و امعا گویند و *Analeptiques* دانالپتیک

بعضی مقویات غذاییه بعضی او دریه مخصوصه اند که استعمال کنند در برخی از نقایات امری
 مرمنه هوا را زود با عمل از اعمال طبیقیه هوا را این صورت این تغذیه فی الحقیقه اجسام و دانه بودند
 و عمل آنها مانند عمل سایر تغذیه بود بدین معنی که پس از رسیدن معدده و ظاهر
 ساختن یا شکر محرکی خود بند ریج بدل یا متجمل آلات شوند ولی ظاهر این است که با مقویات
 غذاییه را غده نسبت زیاد از سایر تغذیه بود زیرا که مقصود از استعمال مقویات
 غذاییه آنست که علاوه بر نگاه داشتن بدن را اسباب خود مدنی را که از دست
 رفته و نهزال او را عارض شده کمال سابقین رجوع دهند و شرط مقوی شدن غذا

غذا است که سریع الاستحاله غذا ای بدنی باشد زیرا که غلبه معده مانند سایر آلات در
 ضعف و عمل او از حال طبیعی ناقص تر است بنا بر این استعمال مقویات غذائیه منوط است
 بکسب غذا و سبکات حاصلات تغذیه بی و از جمله مقویات غذائیه مذکور است
 و کربیات او و سایر تخصیص در اتساع علاج مقویات و پس از آنها ماء اللحم و ماء الاکارع
 چربی و غیرت و گوشت مرغ و گوسفند و آب سبزه و یا کباب شده و جمله ذرات
 رفیق آنها مقدار جزئی از او در هر محله که در آب محض گفته بی و در انجم معالجات
 نمودار گوشت حیوانات جوان که ژلاتین *Gelatine* یعنی ماده سرشته
 بسیار قلی است و از لحوم حملیه جا در سرکه مانده و از عرق شرب که ابتدائی الحکمه حرکت
 در آنها صورت ضعف کردند بی و باید دانست که شرط مذکور ای بدین او و آنست که چون
 بدن بواسطه استعمال آنها سبک طبعه حرکت نمود تند بیج آنها را با سایر تغذیه متلد که حرکت
 نموده اندک اندک منزوک دارند تا آنکه بی از آلات بدیه بواسطه کثرت استعمال آنها سبک
 در دم متلاش شود بی بیان تخم در محکات بی بد آنکه محکات عبارت
 از آن او و دانند که اثر اولی مقدار قلی از آنها سبک اعمال بدیه بود تا زمانی اندک و
 این هنگامی که مقدار قلی استعمال میبند از نشان بی الحکمه سبب مقویات است ولی
 چون مقدارشان را زیاد بر نام فرق با این آنها واضح و ظاهر خواهد کرد وید مانند آنکه از مقویات
 تند بیج و متصل بود و بی حرکت یافتن حرکت قلهت وید و بی تغییر فوری لولن صورت
 و حرارت عمر بره جز آنکه مدت طولانی استعمال شوند بر عکس محکات که بزودی حرکت

غیر از ادویه آلات و دوران دم را سریع و حرارت غیر زیاده را ضایع نموده مورت بلایا
 همچنان دماغی و عصبی کند و بهمان سرعت که ابتلا ما برود نموده اند نیز در مقام تک استعمال
 آنها فانی و معدوم شوند. و این ادویه محرکه بعضی محرکند جمع بدن را در برخی دیگر بعضی
 مخصوصه یا آنتی خاص را نبوغی که طلب فرنگ آنها را از قوه اعمال خاصه بازده قسم نفی نموده اند
 که تفصیل لازم یک از آنها را در اینجا بیان نمی نایم. اول اینهاست اول
 محرکه عمومی و از آن جمله سیریم ادویه محرکه استخوانی که تاثیر قوه خاصه خود را بر کله کله جمع بدن
 و اعصاب را از ادویه هر چند اثرشان عام ولی مخصوص تاثیر آنها ظاهر شود و آلات عصبیه که چون
 تحریک آنها قوت پذیرد موجب تشنج گردد. و اغلب استعمال شوند در هر بیماری که اشاره
 بر استعمال مفویات بود و اثر آنها نیز بسیار شبیه سایر مفویات جز در طول دوام اثر
 دارا پنجم اند استنتین و ووج و سیر و انتر لکال *Angelique* و بنون
 و اینکا *Arnica* و بادبان و بادبان خطانی و نموده و با بون نور حنی
 و سبانه و خرمندی و ساسم نفع و جای و وانیل بو *Vanille*
 در وزن مایه و لکحل و مثال آنها. و فی الحقیقه حرارت و روشنی و هوای متفنه و آب
 و الکتر سینه *Electricite* و غذا از جمله محرکات لازمه حیانت که بواسطه
 زوال با نقصان یک نقص کلی بر بدن سالم وارد آید. و دم از اینهاست که
 ضد تشنج که عبارتند از ادویه استخوانی که اثر خاص آنها خفیت و لهن اعمال عصبیه و
 است سجانک طبیعت خود و اغلب اثرشان فوری بود و بسیار در تمام صنف کلسیه

دماغی

و عصبی المزاج ولی سرعت این اثر را بیل کرده و مزاج سهولت بدینا معاف و شود و اکثر تقویت نماید آلات عصبیه و دفع و جمع کنند بدون کسب یکدیگر چه حرکات او محکم کند زایل یا ضمن حرکات غیر طبعیه عضلات را مشروط باینکه منوط بنورم و باغ باشند و از آنکه

عقب هر چند بدست و مشت و دویل و شمال دو دویل *Stuile animale de Dippel* که عبارت است از جوهر شاخ بز که می ویاد و سنجوبه و برگ و گل نارنج و فوف و نیل هندی و الفوفه و اش و کافور و نطق سفید که باقی است ام ایتر *Ether* و کل در وزن یک

Cyanure de fer و سیانور و دوفر *Chlorure de zinc* و اکسید و بیسموت *Oxyde de Bismuth* و اکسید و آهن *Oxyde de zinc* و یونفات و دو کوبو اما بناک *Sulfate de Cuivre ammoniacal* و امثال آنها

سیم از آن بات اود به محرک دماغ و شجاع که بفرانسه اکسیناتور نزد *Excitateurs nerveux* نامند که عمل آنها مخفف بود و تحریک است که در این عمل خاص هوای که در هر آن زمانی که مقدار نام در حیوانات یا اشتبا یا در انسان استعمال شود که فی سمل حرکات غیر ارادی بی نهایت بلکه برخی از اوقات تشنج عارض شود چون این عمل خاص از آنها بطور بی هوشی دهند آنها را برخی از طبیب استعمال نمایند در بعضی از اسامی فلج و لطلان عمل برخی از آلات بی و معروف ترین این قسم اود به است کجوله و جوهرها اود درک ماهی و پی که کوشین *Picrotopine* و سفاک

دوره *Electricite* و الکتریسیته *Segale*

مقاومیت که جمیع آن ها تاثیر حرکت مخصوصه بدماغ و ششام و عظام است از آنها دارند
 چهارم از آنهاست لودیه محرکه قوه باه که لغزش افروزی است *Apudis aqua*
 نامند که عبارت اند از دوره مخصوصه که بواسطه استعمال آنها میل سجاج از زیاد نمایند هر چند که
 بسیاری در این خصوص ذکر ننمایند ولی فی الحقیقه زیاده از دو دانجه که بدن شبهه تاثیر
 تا سل دارند مانند ذرات راج و فقر *Phosphore* و این تاثیر مخصوص نبر
 چندان محرک عمل مذکور نیست بلکه عینا و برخی از طبای ذرات حالت مرضیه عمل آورند که
 بدان واسطه موجب از زیاد حرکت مذکور می که از استعمال تعداد آنها بعضی از قاضی که وجود
 بی یقینند عمل آلات تا سبل مانند عمل سایر آلات منوط سلامت مزاج و بعضی از حرکات
 لغز است چنانکه در فائده در تعریف امراض آلات تا سبل مذکور میشود
 از آنهاست لودیه مدره طمست که عبارتند از لودیه مخصوصه زیاد نمودن عمل طمست ولی باید دانست
 که حسب طمست عملی منوط سبب که هر یک از آنها را علاجی خاص بود و اگر چه برخی از لودیه
 را در این خصوص مخصوصند ولی این اثر را که است که آن لودیه عمل تحریک عمومی بر بدن آورند
 و از آن جهت که خود رحم و حالت طبیعی در میان است لهذا اثر آنها بر رحم زهر نمايان بود
 مثلا در صورتی که این مدره طمست کرد و شوا ن گفت که فاصبت این این بود بلکه بواسطه
 رحمت دلون در امراض طبیعی زرشح مذکور نیز قلم شود علی ای نقده بر این که غلط
 لودیه مدره طمست را بدو قسم میخواهند : قسم اول لودیه مدره طمست اند بدن بواسطه

۲۱
 که عمل آنها همچنان دم است لعمریک شعیه رحم دلی در سایر آلات همچنان نماندند
 بلکه در عروق در نواحی جوانی که مبتلا بر قس بوسیدند هر گاه در هنگامیکه قس در آنها
 نزدیک نمود استعمال شود صورت سیلان دم بواسیری گردد و بالعکس چون عروق
 طششان نزدیک بود پس از والی سر روز استعمال او در طش زودتر و مقدار
 او زیاده از مقدار معاد خود بود نماید و اکثر انقباض از لوده معطرند ولی رایجه آنها چندین
 نبت مانند ابله و سنبل و سلب و القوزه و چند پسته و عرق و با لونه و بونه
 و باربکه و کینج و سرکی و بیخ تازه فرما و امثال آنها بنقسم دوم لوده بدره طمش اند
 بواسطه که عبارتند از لوده استخوان که بواسطه رفع نمودن حالت غیر طبیعی مزاج موجب
 رحمت دلون طبیعی دم گردند چنانکه چون مزاج دموی بود اکثر بارده لوده
 باعث سیلان دم گردند و برخی از اوقات نیز در احوال تفاوتی کلی دیده شود
 از تجویز بلبلت و از وضع بر همین با دخول در ما، فایز تا صورت رفت دم شود و
 بالعکس در ضعف عمومی که *Anémic* منققت نامی چند استعمال
 حدیده و از هر ماده که سبب طمش مجول است وضع مشمع ذرا بیج در قند
 و استعمال اکثر سینه مفید خواهد بود و در نواحی خیره برخی از اوقات عجب افتد
 مسهل قوی بن و چون ایند قسم او دیده در طمش را قبول نمود کم ناچار توهم برسان
 گون آنکه علاوه بر لوده بدره طمش بواسطه بایدون او بعضی ندرت بر محمد برادر طمش اند
 که همچون لوده محضه در هنگام علاج استعمال آنها لازم گردد و مانند حرکت رکوب با ام را

و ششما در زور خانه و سکنی نمودن در او به ساله که مستامات که چون بدین تدبیر حرکت
 دوم سریع تر شود و قوای بدنیه نیز افزون تر شد و ترشح طشت سجات طبعیه رجوع نماید
 ششم از اینهاست ادریه مدره بول بیاید که چون در برخی از امراض مزاج منفرد از
 بول را اضافه نماید و بواسطه بول بعضی از اجزاء غیر لازم را که نسبت با مایه مرض کرده خارج
 سانه در هنگام علاج نیز بعضی از اوقات سعی نمائیم که بول را بدین منظور ضایع کنیم
 زیرا آنچه تجربه رسیده که اکثر عیاره مقدار زیاد موجب ادرار مقدار کثیری از بول کرده و بدین
 جهت حرارت بدنی را که کفایت رخ نماید و نیز زنده اند که چون در اکثر عیاره بعضی ادریه
 مخصوصه داخل نمایند برخی از اجزاء که سبب مایه مرض اند نیز همراهی بول خارج کرده و بدین
 در هنگام تجربات معلوم گردید که بعضی ادریه مخصوصه در ادرار بول در صورتیکه بواسطه سبب
 غیر نمایان مقدار ادری نقصان پذیرفته باشد بیس بار آن ادریه مدره ضد درمی که

انهار اجزاء ادریه مدره توان نمود مانند نترات دو پطاس *Nitrate de Potasse*

قسم دوم ادریه مدره آنجانی است که موجب افراج اجزاء غیر لازم باشد بول مانند
 سوربجان و طریقه که مورث افراج انسیدریک *Acide urique*
 اند بی قسم سوم آن ادریه است که نقصان ادرار بول را سجات طبعیه رجوع میدهد
 اسحقیه منقسم اجزاء ادریه مدره فاصله اند زیرا که قسم اول از ادریه مذکوره بهمان صورت
 که وارد شده خارج کرده و قسم دوم اجزاء غیر لازم را از بدن خارج کند بدون ادرار
 مقدار بول ولی در هنگام استعمال قسم ثالث از ادریه بی اسحقیه مقدار خوب ادرار

تر شود. باید دانت که محل ادره بده بول متوسط سینه شرط مانده محمول بود نشان
 در آب یا مایعی دیگر کتبه آنکه در صورت استعمال آن بنا بطریق حب یا سوف تا اثر آنها
 بسیار کمتر است با اینست به محمول آنها و نیز اثر محمولشان در حالت سرد کمتر بود از آنکه گرم
 یا در حالت فتور بودند و لازم است که مسکن بعضی چند آن گرم نباشد زیرا که سحره دیده
 که هر چند حرارت خارج کمتر بود ترشح و ادرار بول اضافه کرده. بد که در دست نظیته
 باید ادره بول را بد قسم نمود و قسم اول ادره بده طلیت که از جنس ادره بده ضد در حال اندام
 ادره بده محرکه اند که هم آنها را حاره گویند. و قسم اول از قسم دوم مستعمل تر بود و قسم اول
 میباشد شوره و نباتات شوره دار چون ورق کاذبان و کل او و اثر غار و نباتات معده
 به سخت بند و مار چوبه و چوده کارزان و صابون مادام و بی کربنات دو سو د
 Bicarbonate de soude و مباحه مغذیه قلبیه و ما و ما و ما
 و شربت لیمو و کچین و طریقه و این ادره بدر نمی سیکو باشند در حیات و در امراض در مبه
 و قسم دوم مستعمل بود در صورتی که اشاره بر ادره بده ترشح بول باشد چون در صنف
 شانه در تعبیر جسمانی قلب و بعضی از اقسام استسقا و برخی از اوقات طریقه بسیار
 صعب بود تحصیل آنکه چه قسم از ادره بده را بدیروج نمود در این صورت بهترین کفایت
 طریقه است که مبدات فینه اند کرده و بندر سچ مبدات حاره نمشی کردند
 عموماً باید دانت که طب استعمال دارند ادره بده بول را بخصوص در استسقا
 نادرین واسطه رطوبات نمجمه در اشته زنبوری با در سجاد و فیل میل بکته نموده در راه شانه

بدن خارج شوند و بدین منظور اغلب اوقات رجوع نمایند بادویه مدره محرکه چون شکر
 کاکج و پوست درخت افطی داد و اوری *Uva ursi* و پاز غصص و کور
 مصری و در تبال *Digitale* و کو پا هو *Copahu* و جوهر سفید
 و اکونیت *Aconit* و ذرا بچ و برخی از ادویه معطره چون زره کرمانی و گم
 عسفری و بادمان و تخم کز محمدانه بر عمل مرست مذکوره بی و آوال طب در
 خصوص استعمال اشربه و عدم اودر استفا مختلف بود همچو که برخی استعمال آنها را جایز دانستند
 سجد اطمانا عطش مغرط مرضی سکین باید بعضی دیگر بواسطه از دیار طوبت از آنها اجتناب
 ورزند ولی با عقفا و حقیق قول نخستین اصح از دوم بود و زبانی از اشربه را در صورتیکه باران
 نبود چنانچه در چند نظر استقیان خود با ثبات رسانند که مقدار آب مشروب نمائند
 ببول خارج کرده هیچ مقدار را در نوج بدن وقت نماید بی و نیز در امراض
 آلات بول بسیار رجوع شود بادویه مدره ولی در جمیع اوقات استعمال آنها غیر جایز
 و با احتیاط بود پس بدانکه چون بول بدون وجع خارج کرد و نقضی در استعمال آنها
 ولی چون بول با وجع و صوت خارج شود اکثر از منته استعمال ادویه مدره چو از ادویه
 علامت ادویه است بواسطه اطلاع عاره محموله در خود بول در ادویه مستعمله بی پس سراسر باید اختیار نمود
 امراض آلات بول را از یکدیگر مقسم که ادویه مذکوره در کدام مفید و در چه قسم مضر گردند بی
 چون رجوع نماید مگر جهت اخراج حصاه یا رمل مثانه باید بدانند آنها ابتدا نمودند از کبر
 رمل یا حصاه اخراج مرکب سازنده آنها شناخته شود بی و مقسم از آنهاست ادویه معطره

بدر...

باید دانست که اودیه معرقه را قسم بسیار بود چنانکه فی المسئل حرارت فارجه در استعمال داخل
 بالاجت با مقدار تام موجب تعویق شدید است و در هر زمان که انسان اشربه نازوی بود
 فاضل آنها بواسطه ادرار و تنفس و تعریق خارج میگردد و چون بدن را گرم نگاه دارند بواسطه
 لباس یا توقف در مسکن عاره رطبه غرقئ سدید حاصل شود و بالعکس چون بدن سرد بود
 رطوبات با دراز خارج گردد و همچو ما ذوان گفت که دلگت بدن و حرکت و بهر عمل
 دوران و مراسم بیخ نماید موجب عرق کردن و همچنین از استعمال فارجه میاه بارده بواسطه جذب
 عرق حادث شود و چون عرق پنهان عودض با بنفیه بواسطه حران طبیعت با
 نشین اودیه مخصوصه یا استعمال ندره فاصله علامات مقدمه و موجوده را مستقر بود که
 صورت را حمرت پدید آید فی الحکله نهی در او نمودار کرد و با حرارت عمومی بدن و
 عرض و سریع شده بعد نیز در ابتدا نظارت و کمیت پدید کرده بالاخره رطوبت پدید آید
 که بند ریچ این رطوبت بخار رطبه فطره مجتمع شده خارج گردد و چون این حالت ظاهر شود
 در حالت لازم او باشد کبی همچان عیدی هو بکوی عشت دوران دم علاقه بر اینکه حرارت
 خفته حماره و اشربه مقدار تام خواه گرم خواه سرد و عمد بر تعریق اند و غرض نمائند پدید آید
 به خارجیه هو غلبه دار جمله فارجه بود دلگت و توقف در حمام در هو سبی که اسحق ازین
 باشند و لباس گرم و پشمی است نه هر ملک اودیه معرقه و غلبه بخار مطبوخ خارجانی
 و حطی دبا در سنجوبه و بابونه و اقلی و کشنی و زنبون و سا سا فراس *Sassafras*
 و غنچه و چوبسپنی و چوب کوا یاک *Guajac* و مشک و غیره و کبریت

و اشیمون و کتیبیات اود و کتیبیات الکلبیه و برخی از کتیبیات ایچا : و ازین
 معلوم است که تا چه مرتبه اودیه معرفه با یکدیگر محققند و فی الحقیقه حکمت استعمال لازم بود وقت
 مابین آنها چنانکه در بعضی از مرصعه باودیه معرفه ملینه هر برخی از مرصعه دیگر معرفه عارده بدرج
 نمودند : و امرضی که لازم دارند استعمال معرفات را نیز بسیار مختلف اند چنانچه اینها را در
 در نواب هو را در علم غصلا نه و امراض صلبیه و زلزلات : هشتم از اینهاست اودیه
 آلات صدری که بعضی از آنها داخل در اودیه استجانی است که بفرمانه اسپران

Expectorants یعنی محرکه بلغم و هم اسهول
Insiro یعنی مقله اونا مند و عمل مخصوص آنها غشای مخاطی را به قصد است که بدین واسطه سهولت مقله
 بلغم طبیعی که کله فراط جمع شده خارج کرد و یا از دیار ترشح اورا نقصان رو کند : و اکثر اودیه
 سکه بدین منظور استعمال شوند سبب از دیار ترشح را رفع نموده موجب علاج گردند
 و بعضی از آنها موضعیه اند مانند بخارات و برخی دیگر با مقتاد اطباء علی مخصوص غشای مخاطی باشد
 که بسیار مفیدند و زلزلات فرمونه مانند فسام لبسان و اشق و پازر غصص و برخی از اودیه دیگر

که در بعضی از امراض فرمونه منفعی نامه کشند همچون سولفات و زینک
Sulfate de zinc و استات و دو علم *Acetate de plomb* موجب از دیار اخراج بلغم باشند بلکه
 کردند اند و ترشح اورا منوعی که اطلاق مخخرج بلغم را بعضی از آنها سمعی و مصلک اودیه
 محرکه مخصوصه آلات صدریه که در برخی از فرمونه مخخرج بلغم نوزند آن چنان اودیه فی باشد که تغییر
 دهند حالت غشای مخاطی را در آلات را و خروج بلغم را اینصورت بجز از اینها مقتاد اودیه

دار چوبه لوبه محرکه آلات صدریه شکر مخار خلو *Chloze* و بخار بک از
 آماناک *Ammoniacque* و یو *Iode* و آب و لفظ و هم جوهر لیمان
 و جوهر سرکه دو خان توون و نا توره و صمغ منبثه و لبانات و انیمون فی لفظ
 بسیار اندک و ایچا و پاز عضل و سبز و سنگا *Senega* و بولفات و کت
Sulfate de zinc و اسات و دو نیم *Acetate de plomb*

و علاج ارسنیکیه *Arsenic* را و احتمال کلی بر آن است که تاثر این
 بواسطه جذب شدن بودنه تاثر موضعی زیرا که بعضی از این اودیه بواسطه جذب شدن
 تاثرشان بر آلات صدریه در بول نیز ظاهر گردند. تاثر ارسنیکیه اودیه مولد اللعاب
 که بفرشته ماستنیکیه *Masticatoires* یعنی محمد رطل مضغ و هم سی
 الاکوگ *Stibagogues* یعنی مولد بزاق نامند که عبارتند از آن چنان اودیه
 بواسطه تاثر موضعی فوری خشکی مخاطی دهان و غده را و موجب ترشح نامیه برآیند
 و انفعیم از ترشح را بطبی ترشح بزاقی که از استعمال زین حاصل آید نبود زیرا که ترشح بی
 بزاق و سبب زین است در تمام بدن و اهم ترشح بزاق زینتی بدرجه است بکلی
 بزاقی که از اودیه مولد بزاق حادث نشود که در ابا بزاق سالم حرق در مقدار نفی و بی
 علاوه بزق در صورت طول استعمال اودیه مولد بزاق محرک معده گردد.
 و این اودیه استعمال شوند بجهت تحریک بزاق در تمام استرهای و یا به منظور اوست
 در برخی از امراض موصیه است. و از این قسم اودیه اند فافر فافر کسپل و بولای اولی

و فصل فرنگی و فصل هندی و میجک و توتون و امثال آنها : و اهم از آنهاست ادویه معطره که بعضی
ستر نو تاوار *Sternutatoires* یعنی معطر و اهم آن *Eurhins* یعنی

مخصوص بینی که بند که بواسطه استعمال موضعی در غشای مخاطی بینی موجب ازدیاد ترشح غلیظ
و سیم صورت عطسه کردند بواسطه اثر محرکه آنها که توسط شعبه اعصاب زوج سوم از حساب
و ماغیه بدماغ رسد : و برخی ازین ادویه مانند قند و سفوف برک اسطوخودوس معطره

ولی فرقیون و درازین *Kératine* معطره بسیار قوی باشند و در حد وسط

انفیه مندا له : و این ادویه را چون مقدار نام معمول دارند مجذوب شوند و خاصیت ظاهر شود
اشخاصی که معناد با نفیه هستند که در استعمال آنها مبتدا کردند متوجع و سایر علائم دخول توتون در
دوران دم : و نیز طول استعمال ادویه معطره موجب زوال و بطالت فوه شامه است و اهم

تغییر و بدصورت را و در هنگام مبتلا بودن بینی متفرج سیفلیتیک *Syphilitiques*

بعضی از طب استعمال ادویه معطره را صورت حدوث نوا صبر دارند و انقباض از ادویه مستعمله بطریق

جدیبات در او را هم فرستند چشم مخصوص در صلیح فرمن : و از جمله ادویه معطره قند مسوق

و کلکیکوتی و مرز کوش و اسطوخودوس و توتون معروفه و فرقیون و خرفن بعضی
درازین *Vératine* و اساردن شامی و ملک طعام مشوی و شاد در بولفا

و دمر کور *Sulfate de Mercure* مشروط باینکه هر یک از آنها در فرجی درشته

در حد وسط بوند : باز در سیم از آنهاست ادویه محرکه محله که بفرانسه *Alterants*

یعنی تغیر دهنده و سیم ویدان *Fondants* یعنی محله خوانند که عبارتند از اشجان ادویه

ادویک تغییر می دهند حال مرضه را بصحت بدن چندان تغییری ظاهر نمیکنند که بدن
 در سال و عمر و سایر بجز آنات واقع مرض کردند تا اینکه مانند مستقر غا اجز غیر طبیعی را
 برای معین از بدن خارج نمایند و چون به سبکی ملاحظه کنیم متویات در مقام نصف
 عمومی داد و به ضد و رمی در او رام و گفته کند در نو بله یعنی او در تغییره جسمند دلیل آنکه مزاج
 علل را جهت سجات صحت دهند بدن اخراج ماده مخصوصه در جری از او در تغییره را انانری
 فوراً بر مرض بود همچون گفته و بعضی دیگر انانری در جی بود مانند زین در سبب فلس و برخی دیگر
 از جهت احوال مقدار در زمانی بود که مستقر غا که این مقدار اندک تغییر دهنده و مقدار را
 سهل است و همچون صبر زرد و بنا علی هذا خواص اسعیم از او در تغییره چون سایر ادویه های
 و بقیده قدمای طب ادویه مغیره موجب نفیج بود در طبایات بدنی را و حققت عقل
 و تاثیر آنها مخفی باشد و چون اغلب مستقر غا در تغییره جسمانی آلات امد معلوم است که در
 شان تیر نباید طولانی بود تا تواند اثری از آنها ظهور رسد و معروف زین ادویه مغیره
 قر Chloro و بوم Bromo و یود Jode و آرسنیک
 Arsenic و زین Platine و پلاتین
 و نواران و نباتات قلبیه و ابروخته و ذغال حیوانی و موربات و اناباک
 Muriate d'Ammoniaque و کبریت و موربات و دوارب
 Muriate de Baryte و پان ششم در مستقر غا
 بدلیکه عموماً مستقر غا گویند هر آن دوئی را که محسوس در اخراج اخوای خارجه است یعنی

را از آلات و اوست که عاملانها را درین واسطه ادویه بدره بولن محرکه غم و معز و مدینه طبع است
 اقامت متفرغات انزولی طبعی فرنگ غمناک متفرغ کوبند ادویه بی را که غم خاص باشند در
 در حصول فی و اسهال که قسم اول را ویتیف *Vomitifs* یعنی معنی موی و قسم دوم را
 پورکاتیف *Purgatifs* یعنی مسهل نامند بی اما ادویه مقیه بی
 اغلب ادویه و تندیر چون مقدار زیاد نوشند موجب تبوع دتی گردند ولی لازم است
 خاصه آن بود که مقدار جزئی از آنها مورث اخراج اجزای موجوده در معده شود بی فوراً
 اغلب دفعات است الی سی دقیقه پس از نوشیدن معنی حالت تبوع و کالت نامند
 است که با صغیر عدم تنظیم نبض و غبدهی و خستین و سختین و نقصان حرارت غریزه و
 خروج بزاق مقدار تمام و که ورت و تیره کی غنشین بی و اینعلامات در مقام در طبعی
 باشند فی را که دوام نمایند تا در وجه دوم اخراج موجوده در معده براه مری از دهان خارج
 گردند و قوی تمام جمیع علامت مذکور تغییر نمانند که نبض عظیم و شطرم و حرارت بدنه شدید و
 جلد را فرو گیرد و چون در زمان فی آرائی بطبی فشرده میشود بدین سبب در آن دم ادویه
 صوبت بهم رسد نماد دم نیز بصوبت از راهی رحمت نموده صورت منجمد و سرخ گردد
 با حرمت نموده اشفاق و در بدو اوج و ترشح و معده زیاد از مقدار طبیعی در آنجه که معده است
 حرکت غیر طبیعی عارض شود صلح و عجب بنسین حادث شود و برخی از اوقات خود
 بول دراز بدن اراجه بی و ماده محرکه از معده حملت است بدین نوع که بعضی از اوقات
 خطوطه رویه در او موجود است که از انصاف عروق شعریه معلوم حادث شوند و مقدار فی بر مملو

از کله

از جمله حالات آلات تغذیه و مزاج مرضی و چون قی شد و حالت ضعف
 باخماید بالنت و ضعف نفس و بندرت ضعف مزاج چنان شدت بدید که بیلا
 را نماند چاکه دیده شده در شخصی مبتلا بدرباره اخره سل که مقلی بدو دلمه اند منبطور خارج
 ایلم حجج در ریه که انحاء شدیدی او را عارض گردیده منتفی شد مومن و نیز از خنکات
 در بیست پس از استعمال او و نیز مذکوره بدون موقع حالت انحاء و همچنان دم مدماغ
 و نفث الدم و سیلان طمکت و قنق بطنی و سقط جنین و انقلاب رحم و مثال انها در
 عمل عضلات در بین عمل فی بسیار شدت یافته باشد و شدت و طول زمان فی
 مختلف بود اما خلاصه ادریه مستعمله چاکه کولفات و دریک *Sulfate de zinc*
 و سولفات دو کوپور *Sulfate de cuivre* با در سیرج الاثر و تویج انها
 بسیار قلیل و بدین جهت از حجم معیقات حیدره اند در مسمومین بسوم مخدیره و انهمون
 و نوزون از حجم معیاتی باشند که در عمل فی بطنی و بر عکس موجب تسویع طولانی اند یعنی که
 انرا بر استعمال انها در صورتی است که مفسود ضعیف نمودن مزاج مرضی بود
 بد آنکه از استعمال معیقات ترنج بلغمی معده و انرا عشره ارباب تدرد چاکه نمودند باشد از قوت
 غلبه سینه سبوی طی که در اخر زمان فی ظاهر سکود و وارنا در زهن آنکه شخصی که زیاد از کمال است
 در انرد تر نشو شده بواسطه فی کمن نیم افراج نموده و در خمی از ادوات بهتری نظر
 مدوخته یعنی صفرا خارج گردد و بعضی حیات کحمان نموده اند که صفرا اصل از استعمال مقلی در
 معده موجود بوده ولی خیر است زیرا که صفرا در سینه ای فی دفع نمود و اهم در نهانم بود

هر قدر مدت فی افزون تر شود مقدار و نیز افزون تر کرد پس معلوم است که اودیه مقبضه
 بر اخراج صفرا از مجرای خود بی و اهم بد که مورت عروق فی شود از مخرج بعضی از اودیه مقبضه
 زود بی و سهم و شعب عصب کاکلیونی که در معده و معاء علی متفرق اند بی و مورت اول
 اول بدن است که بواسطه احتکاک حلقوم به پر مریغ فی عارض شود و حال آنکه هرگاه آن بر
 رفته معده رسد مورت فی مکرر در پس چون عصاب مذکوره محرک معده و محتاج
 و عضلات بطبیه گردیدند شدت نامیه متلا شود حرکت غیر طبیعی که موجب خروج اجزاء موجوده
 در معده است بی بد آنکه طبیب اودیه مقبضه را معمول دارند در امراض مختلفه مثلا در مورت
 غیر طبیعی منوط بود امتلاسی معده یا موجود بودن اجزاء غیر منضمه یا با بودن عیوضات
 معده و در عدم اشتها و در نوشیدن بعضی از موم اودیه مقبضه اغلب بیار معده باشند
 و برخی از وفات موجب خروج حصاه مرده اند بواسطه فشاری که جمیع آلات لطیفه اودیه
 بواسطه اهتزاز استرخاء و مجرای مراره و مجری کوبه استعمال آنها در برخی از امراض تشنجی آلات
 تشنج اگر چه دلیل بر کوبگی تاثیرشان واضح و هوید است و اهم بد که در ابتدای عیاض است
 مقبات اغلب معقد باشند مشروط بد که حالت حماضه منوط بود مرالات اودیه
 و چون بمقدار خونی نوشیده شوند نبوغی که مورت تنوع فقط کردند استعمال آنها
 در کس مزرف الدم که در اینصورت قوه منض انقباض رونمایه بی علاوه دیگر
 جایز بود استعمال این نوع از اودیه در استنقا که در بصورت موجب از یاد نرسد
 و از یاد عمل عروق هدیه کردند بی اشاره بر خلاف در استعمال این نوع از اودیه در استنقا

در مریغ

که در اینصورت فوہ منض را نقصان رونماید بی علاوه بر مذکور است جایز بود استعمال
 این نوع از اردوبه در اشتقاق در اینصورت موجب از زیاد تر شرح بول و از زیاد عمل
 فذایه گردند بی اشتباه بر خلاف در استعمال آنهاست هنگام همچنان دم بر آب سما
 چون علاوه بر همچنان موضعی مذکور مزاج مرخص رموی بود و در قسم در صورت
 منورم بودن کی از آلات فذایه هر عمل هر نقیاب رحم فتن بی و باید در آن
 که مدت استعمال مفیات موجب ضعف معده بود بی و هر مقی باید محمول با
 یا مخلوط در آب باشد و حمد برقی است نوشیدن ماء فاتر با جای با بونه مفید است
 بدانکه معده و مباحضن اثر اول و بینه مقیه موقوف بود در صلوب و بطیب بوسطه نوشیدن
 جای خطائی با مطبوخ ماز و با جوهر اوها که در کفها صرته مذکور شد بی و معروف
 لودیه مقیه بود ایضا و پار عضل و اسارون شامی و بیخ مقیه که بود که بفرسه و بی
 اول *Viola* خوانند و خودل سفید و نون و انجمون فی دولغات در

Sulfate de zinc و لغات دو کوبور *Sulfate de cuivre*

و کرمس منرال *Kermes mineral* اما مسهلات آن جهان لغت
 اند که مدت طولانی اخراج برار نشاید نمایند و علت مدت عمل از زیاد حرکت
 طبیعی معده و ترشح آنهاست ولی این دو سبب مختلف شوند از قند مزاج مسهلات بزنجی
 که مسهلات علت است موجب از زیاد حرکت و مسهلان فوہ بجهت صورت از زیاد
 ترشح اند و چون سبب افراط استعمال شوند باعث تنوع و بی دو وجع و در معده و معاه کرده

با برودت اطراف و ضعف نفس و محمد بر سهلانند انبره ملت همون ما انبره
 قند و آب گوشت و چون سطح آلات تغذیه تجبنا هر از چهار صد نوس اندر نوس است که
 در مهمام شرب سهلات جمع این سطح را ترشح زناوه از حالت طبعیه بود مقوم کرد که
 تا اثر سهلات مخصوص و معتدست در هر صورت که طبع لازم و اندا افرانج رطوبات
 بدنبه را و جهت این از زبا و ترشح است که پس از نوشاندن برخی از سهلانده
 کلی از رطوبات باید ترشح خارج کرد و در آنچه افرانج این رطوبات عطش رخ نماید و هم موجب شود
 هذب شدن رطوبات مجتمعه در بعضی از استجا و لطف را بشود و برخی از طبس افرو که در اند
 ما بین سهلانده بارده و عاره و از قسم اول دانند اصلاح مسهل را از برای سهلانده بدن که مناسب و در
 کردند و غلبه پس از زوال اثر موجب تخفیف حرارت و عجمی باشند و از جمله قسم دوم شرب
 آنچنان سهلانده که در مهمام اثر مورت و توت نبض و حرارت بدنبه اندوشی که در عاره
 جمعی و در هم استعمال آنها ممنوع بود و ولی ما در این جا مسهل را انقسم نمائیم
 قسم ۱ ضم اول از آنها که در است که طهای فزاینک لاکتف *Laxatifs*
 و اهم لینیف *Lénitifs* یعنی ملت نامند مانند شرب خشت در کتب
 و فلوس و فرندی و الو و عسل و طرطیر و بعضی از رطوبات چون دهن از کلب که در
 از حرارت گرفته باشند و دهن ما و آدم شیرین و دهن بزتون هدب و لوب
 مذکوره اغلب نامند از جهت که باعث افرانج معده اکثری از رطوبات بدن است
 همچنانی معتدبه و بدون تاثر نام بر مزاج ولی ما در این شرب خشت مورت قوی

لقد

که در چنانکه در تحفه ناصیه مذکور شد و تقسیم از ادویه استعمال نموده در صورتی که منظور تسکین
 آفات فغذیه بود بدون تعدد استیجانی تمام چنانکه لازم که در طفلان و بزرگان
 قبل از ادرم یکی از آفات فغذیه با آفات بول اتفاق با خروج مقعد با بول استیجانی
 مقعد و پس از عمل به جراحی در لطف یا لکن به قسم دوم مسولات بارده یا بلغمی اند مانند

نفقات دوسود *Phosphate de soude* و *Sulfate de soude*
 و *Sulfate de Potasse* و *Sulfate de Magnésie*

که مخصوص استعمال نموده در هنگامیکه علاوه بر اسهال منظور بود اخراج حرطت کثیره از بدن
 زیرا که نه دفع آنها بسیار وقت است نه چون بقدر لازم مزاج نمیشوند همچو کوب
 حرارت و همچنان زیاد کند هر چند مورث عطش اند و باره بر استعمال آنهاست در
 امراض جماعه دورمه و انزوم و مویه در هنگامیکه اسهال قوی لازم بود قسم سوم از آنهاست
 مسولات قدر چغیره همچون سنا، کی در بولند صنیعی صبر زرد و انزاسان در بولند
 از اثر مسولات سابق الذکر است هر چند آنها را حاره گویند ولی از آنها استفاده میشود
 لایق موجب درم گویند و سنا کی مستعمل بود چون منظور اخراج براز و همچنان غریبی
 بر اسهال ضعیف باشند زیرا که علاوه بر قوه مسهل قوه مقویه نیز دارد و در قوه مخصوص است
 در علم ما ضعف استعمال اسهال غلاظت و اسهال بواسق و یا غلبه و یا شاره بر خلاف استعمال آن
 در بول اسهال و خروج مقعد قسم چهارم از آنهاست مسولات حاره قویه مانند جلا و سفیرنا
 و طریق اسود و رب رونده و این که ملک هندی و خطل و قنار و میمرا و ان جزیره آنها

عاره قویه نامند که چون مقدار نام نوشته غلب موجب میجان دردم شدیدند در آلات
 تغذیه مستعمل اند در هنگام ضعف یا بطلان عمل امعاء و در استفراغ و منظر اخراج داخلی رطوبتا
 و کجه جذب ماده از اس و چنانکه از آنها لازم بود در هر زمانی که میجان با درمی در
 آلات نظمی موجود باشد *قسم سوم* از آنهاست مسهلات رقیقه چون زین کربا
 ایک و زین سوزیه پیکول بولوب *Coliques bleues* یعنی غلب که در داخل
 و مخصوص این لودیه مستعملند در امراض کبدیه ولی چون اثر مسهلیت آنها در هر زمان یکسان
 نیست غلب پس از کوشیدن آنها در شب مسهلی دیگر در ماند و لازم بود باشد و این
 که قسم چهارم از مسهلات اکثر لودیه محرکه موضعی اند مانند رب ربوید که اثر کند مگر در لودیه
 تغذیه و در این صورت هم غلب موجب فی و توجع است ولی برخی دیگر تا شتر نامند
 از آنکه راه دهن داخل بدن شوند مانند نخوی دیگر داخل دوران کرده با در حید محرک
 دارند چنانکه بعضی از فصل آنها را در فتره با تخم هم از آنها ششم از فصل اول از باب دوم
 مقاله دوم شفا نبه ذکر کرده *بند* و ششتمی بود که بعضی از لودیه مسهله مجذب و دم
 مانند آنکه پس از استعمال رب ربوید و سولفات دو بطاس

Sulfate de Potasse
 در وقت سفر چون قصد پنجه دم را کرده نما تم اس اجراء دردم نمودار شوند و سناکی در لودیه
 در سبزیان فوه مسهله است کنند دلون فوس و ربوید و سناکی در رب ربوید نیز
 در وقت شده کردند *بند* که بعضی از مسهلات نیزند که چون طریقه در رب ربوید و سناکی
 که لودیه مدره فاصه را بمدت طولانی بدون مصهر سفقت استعمال کنیم و بالاخره فیه

الربوید

در رب رویداد را نام عروض باید در این عمل مخصوص دلالت خوانند که هر دو اسطر
 رسیدشان بجزیه حرکت او کردند نیز و نیز بدانند تا اثر صبر مخصوص بود معاً مستقیم را در هر
 در رب رویداد و فرقی است بسیار اندک بود بر معاً و فاق و اشخاصی که از فرط شرب
 آنها بسیار رسیده اند در معاً غلظتشان صیغ علومات در میوه موجود بود و در معاً
 و فاق را از آن دانند که او در بند کوره را نموشیده اند بلکه بواسطه ذره درشان بر موضع محدود
 از جانب انسی فقه در او پیش دم و نقل نموده اند بنا اما در خصوص عطش که اغلب چشمه است
 مسلمات طبع است اطباء غیر حافظ چنان دانند که مسلمات طبعی دارد و موجب اعدا
 سخن اند ولی اختیار این قول بواسطه عدم عمل فشریح است زیرا که از شرح الالات
 فقهیه حیوانات زنده پس از استعمال نمک فرکی که در هنگام اسهال است زیاد می شود
 هویدا گردید که در هیچ یک از الالات فقهیه همچنان با درم موجود نموده و در آنها که عطش را
 بر جارت نمک دانند گوئیم که سبب عطش نیست مگر میل شدت نمک فرکی که سبب
 آب بود علی که منضطر رطوبات بدنه سدب شود نموده را اما خود خارج نماید و بدین
 مزاج علی الدوام ساعی بود بر اینکه بعضی رطوبات محضه رطوبتی از خارج خود رسانند
 بان معتم در محذرات نیز بدانند که محذرات عبارتند از اسهال او و به یکباره شریقی
 بر الالات عصبیه مخصوص بر دماغ دارند که چون بقدری اندک استعمال شوند خست
 و حرکت عصبیه را نقصان کنند و موجب رجعت و نوم گردند چون معطر آنها با
 بود صورت علومات محفوظه کرد که اغلب و فلف ایستادان از بهر گوئیم

Narcotisme موروم نموده اند. و از جمله علامات خاصه مذکوره بود
 نقل اسب و ظلمت عصر و نقصان عقل و سستی عضلات و بجمالی با نوم مفراطه
 مفراطه و برخی از ادوات باقیمه یعنی از خواب و بعضی از ادوات بدون آن
 مقدار او دیده مذکوره زیاد بود یا مستعملین آنها عصبی المزاج باشند صلح شده یا در
 حرکات تشنجیه و خیالات برسان و نفس ایشان را عارض شود که نفس در سجده
 سختی قلب دلی از ارمی شده بیند که در نماز مانده سرخ انجمانی نهایت او را در
 نماید که دلیل بود بر قرب موت. و در این حالت انجمانی برخی از ادوات
 سریع تر و بعضی از ادوات دیگر بطبیعی تر از حالت طبیعی است ولی در هر صورت غلبه
 عکس النفس و قلب عروق شده باشد. و اثر آن قسم از ادویه مخصوصی در ایالات
 فتنه نبوی که اکثر از ادوات موجب قتل ایشان باشند چنانچه چون بدست
 استعمال شوند. و در هر صورت ادویه مخدزه اعم از آنکه متورم باشد مخصوص دیگر اعمال
 کنند مصنف فاص آلات عصبیه اند ولی این مخدرات استخوان ادویه بی باشند
 که به صورت عروق موجب معالجات عجمه گردند و استعمال سموم و سیفانند
 و نما مورث ضررهای ناممکنه شود چنانکه بر هر کس واضح و هوید است از حالت که گفته
 شد مدت باقیون دارند. و طبیبی فریک استعمال کنند ادویه مخدزه
 را در چند موضع اول در برخی از عیانت در میوه عاده و در صورتیکه عیانت مذکوره
 مرکب باشند به بعضی از علامات عصبیه مانند وجع شده یا تشنج یا سهره مفراطه

قول

و در هنگام نمودن این عملات استعمال نماید موجب شدت همچنان گردد و در صورت
 منویب معمول دارند برخی از اطباء در هنگام عرض ذیبت چنانچه مفصل در کتفه ناصر در آن
 افیون مذکور شده است در او را م عاده منظور که در حیات در میباید معمول ملاحظه در
 او را م عتیه مخاطیه چشم و قصه الریه و مفهوم مفیدند مشروط بر آنکه موجب کتف و جمع
 شوند زیرا که تجربه رسیده که کتف و جمع مورت کتف در م و شدت او با
 شدت و رمت چهارم در زرف الدم و سیلان رطوبات سرزید و بلغم
 فایضات موجب انداد آنها کردند حکم در او جامع عصبیه فاصه که بهترین اودیه است
 و اغلب بسیار مفیدند در فی عصبی و تویج و تیج که در حالات مذکوره از استعمال
 مقدار نام اغلب هیچ اثری ردی بطوریه میوند و ششم مرکب کنند اودیه مخدیره
 با برخی دیگر از اودیه سبب تغییر دادن شدت عمل اودیه منعمه ماکه مزاج سهولت آنها
 حصول کند و در صورتیکه سبب انفاق مابو بط مزاج مخصوص مخدیرت شدت
 از آنها بر ذر نماید باید علاج آنها بدین دستور بردارند که در عت مقلی استعمال کرده
 ناهر چه از آنها در معده باقی مانده خارج گردد و چون این حالت بسیار شبیه بود بحالت
 مسویب که تفصیل مادی اسی آنها در فقره هفتم ذکر شد از فصل اول از باب دوم
 از مقاله دوم شفایه ذکر نمودیم و علاج او نیز مانند مادی سموم است که در این مقام
 گزار داد لازم نبود که مؤلف استعمال طبی اغلب مقدار مخدیرت بسیار است
 چنانچه در بیان تفصیل هر یک از آنها در کتفه ناصر به مقدار نسبت نشان ذکر کردید

و در موارد استعمال اغلب عصاره آنها را بجار دارند و هم سدرت سفوف
 یا مطبوخشان مستعمل بود. و عجیب است که کوفته و کادوشتر بسیارندت اثری از
 از محذرات هستند و بمقدار نام استعمال محذرات در آنها هنگام تجربه نیز حاصل است
 و در حالی بر این حالت مخصوصه نداریم چرا که گوئیم موقوف است بخوابند که در زمان
 بی ادراک را محفوظ نماید در پایان باقی که قسم نباتات محذره در مابین سایر
 نباتات ماکوله ایشان رو بایزده. و اشاره بر خلاف در استعمال محذرات بود

ابدی سنکزاری *Idiosyncrasie* یعنی حالت مخصوصه بعضی از اشیا
 که بهیچ وجه طبیعیشان مفاد جزئی از انقسم اود به در اقول می نماید با آنکه فی الفور پیدا کردند
 علامات سمیه نیز ممنوع باشند در انزفه دموره زیرا که سورت بطور دوران در ممانه
 و هم در همچنان دم بر اس که بواسطه استعمال محذرات فرزنی باید و هم در آنها هم متلا
 معده از غذا زبر که اغلب مانعند تشکیل رفتن غذا را. و معروف ترین اود
 محذره است اخون و اطلاع و کربسات اود بلاوانه و ناتوره و بزرگ اسنج و

دشوکران دکاهوی بری و اسپریتیک *Acide prussique*
 و سیانور و دبطاسوم *Cyanure de potassium* و اودام
 و ترکیبات اود و سادانه هندی *سیانوشتر* در اودیه مضغه *بدکنه*
 مضغه گوئیم هر آنکه دانی را که همچنان و ثوران با حالت در مبه کی با چند آن از
 بدنیه را فیصل خود را در دم را بطی نماید. و طبای فرنگ آنها را از محذرات

مضمون

عظم نموده اند به نام پیران *Empirants* یعنی مهربان و امول بیان
Emollients یعنی ملینات و کثیر دستین *Contre-stimulants*

یعنی ضد محرک است اما تا پیران هر چه دانی است که عمل آلات را ناقص نماید
یعنی نمودن دوران دم و کاهششان حرارت غریزیه را به و تا اثر ایشان واضح نرود
همگامیکه اعمال به نیه با این سه کانت طبعیه اندر فرونی باشند و اثر آنها ضد مویات و تقویت
از بعضی میل و لون دم را بر بعضی موجب روع او گردند ولی بدون جمع ساحتین این
عروق است چون مویق قواعد متداوله استعمال شوند قوت و عسرت بعضی در حرارت
غریزیه و عطش مفراط را قلیل نموده هم ترشح بول و عرق را زیاد کرده نیز موجب تسکین جمع
علامات جمائیه گردند ولی چون سجا فرط بکار دارند برخی از اوقات عمل آنها شنیده گردید
سهلات و مداومت استعمالشان موجب ضعف آلات تغذیه و نهال عمومی و باختی
سیمات است هر صورتیکه معده را همچنان خرابی بود استعمال او دینه مذکور ه مفید است ولی چون
تفرقات با تغییرات شدیده جسمانیه موجود باشد موجب بروز علامات روده شوند
و از آن جهت که تاثیر جمیع اقسام ارادیه منوط است بحسی مخصوص که در اجزای خرابی بود مخلوط
کثیری از آب و مقدار خرابی از جسم صوره و این اجزاء در هر یک از آنها مقدار قلیل یا کثیر موجود
است تبدیل نمودن در زمان استعمال موجب تفاوت فاحش گردد

نیزین اودیه مبرده است محمول هر یک از اسید بویک *Acide borique*
و اسید کربنیک *Acide carbonique* و اسید استیک *Acide acétique*

در مقدار زیادی آب و اسید طریک *Acide tartarique*

و اسید شکر *Acide vitrique* ^{اسید لک}

و فواکه حامضه و عصاره آنها و طرطریک است و بطامن *Opalate de potasse*

و سایر عصاره معدنیه که بخودی خود در جوشند *Emollients* اما امولیان

استخوان اودیه باشند که بواسطه اجزاء ضعیف خود نسوجی را که بپوشانند نرم و سازنده

و تمام این قسم از اودیه اجزاء ضعیف است بی با و منی با اجزای خدی را تا این

Gelatine باشد که بسبب در آب گرم حل شد موجب ظهور از خاص خود گردند

این اودیه حیوانی با نباتی اند و هیچک از آنها معدنی نبود معروف ترین آنهاست صمغ عربی

و انوکوم و کثیرا و خمازی و استخا زبک و بادام شیرین و جود و سرخ و عخاب و خرمالین و شکر

و شیر و ما و امین و شکر سگ ماهی و دونه و گره و مال آنها

اما اکثر استخوان *Contre-stimulants* بعضی از آنها ^{از}

که عفتان ضد حرکت بود و این غصه را از معجم معروف اینانی رازوری

Razori نامت که مکرر احوال در ادرت گفته ناصره بیان نموده ام و طبای مغزین او

گویند که این اودیه ضد حرکت از ان جهت که زایل بنمانند از حرکت را مانند آنکه چون

در سگ اودیه حرکت شرم هر دوئی را که زایل کنند عمل حرکت است ضد حرکت بود

هر چند گفته رازوری *Razori* در بعضی از مطالب بسیار معنی است

با وجود آن فیه اولاً لازم است زیرا که معالجات بسیار صحیح و مفید تجربات وی حاصل گردیده است

ب

از اینهاست اودیه ترماقه که بفرانسه نوترالیزان *Neutralisants* معنی
 زایل کننده نامند که عیارت از آن لودیه است که بواسطه تاثیر شیمیائی خاص اجزای
 خارجه خارجیه با مضره را زایل کنند مانند اودیه ضد جموفضات و ترماقات نیز
 ضد جموفضات بدین نوع تاثیر بخشند که اجزای حامضه را جذب نکند نموده بواسطه
 ضرر جموفضات گردند بدلی چون جموفضات در بدن برز و نمائند که بواسطه حالت
 طبیعیه لغت نموده و ضد جموفضات ماده حامضه شیمیائی را زایل کنند بدون مضره
 لهذا این اودیه فی الحقیقه مخصوص علاج مرض ناشدند بلکه مخصوص لغت مضره
 بی از علائم دارد بر او بی هو بسلک ضد جموفضات و انهم کثرتی مکلس و کربنات سدیم

Carbonate de Magnésie و آب اهلک و کربنات و دونه
Carbonate de chaux و بی کربنات و دونه
carbonate de soude

دلی کربنات و دبطاس *Bicarbonat de potasse* را با انا
 بزاقات که بفرانسه *Antidotes* و هم کثره نواران
Contre-poisons یعنی ضد سم نامند آنچنان اودیه اند که منفعیل دارند پس از
 سموم بمنظر اینه انهم را تغییر دهم و بدو مرکب شد جمعی غیر محمول فعل الضر را غیر مضر حاصل شود
 تا طبیعیه را فرضی کجه خروج او از بدن حاصل آید و بدین واسطه باید ترماقات از اثر اودیه
 معده و روزه المعده و صفرا تغییر بیابند که موجب عدم تاثیر آنها بر سم گردد و هم چنین عمومی
 مفید تر باشد هر قدر بدن سم را کثره جذب نکند نموده باشد بدلی و عدو بزاقات فعل

چون مقصیل تام علاج در قاطب را در شرب سبوم در فقره مفیدم اگر قشار ششم از
 فصل اول ارباب دوم از مقاله دوم شفایه بیان نمودم لهذا در این جا بفضل آنها لازم می آید
 که هم معروف ترین تر باغات اند باطن البص و شیرین *Lannin* با مطبوخه
 مازو و کلمه می و کلک و ملک طعام و خل *Chlore* و امیدات دو بر کسید و در
Opode de fer و آب امین هداوان و محمدت در اخراج سبوم
 فی باغات زلفات و در رنگ *Sulfate de Zinc* و سولفات و دو کپور
Sulfate de cuivre و پیا *Spéca* و شرب فائز و کمال حلقوم
 و امثال آنهاست قسم ستم از آنهاست او به ضد ذواب که بفرانسه فیبری قوز *fébrifuges*
 نامند که تاثیر مخصوص آنها رفع نخون اراضی است که خود در اطریق نوبه ظاهر نمایند بعضی
 از او جامع عصبه و حمایت منوره و دلیل بر خصائص تاثیر آنها در کم خراک که گوئیم بار کسب عموم مزاج
 تقویت نموده و دفع مرض گردند با سبب تحریک مخصوص آلات عصبه شده عمل آنها را تقویت
 و چون این مطلب را در فصل در فقره اولی از قشار چهارم از فصل سبوم ارباب اول از مقاله دوم
 شفایه بیان نمودم و همین قدر کافی بود که در کسب قدرت انقباض او در مخصوصه و ارباب
 بدین نقص گفته که *Arsenic* فلفل پیرین *Piperine* کلسین
Salicine فلوریدین *Phloridzine* قزو و او را در کسب قدرت
 ص کالچ تن *Tannin* فلفل قرنی اینتر *Ether* سیانور و در
Cyanure de fer پیا *Spéca* پوست درخت آلوکوات و در

و اسأل آن : قسم چهارم از انناس اودیه تسفلیت *Antisiphilitica*
بعضی ضد داء افرسخه که تحت قوتش در دفع مرض مذکور است هر چند

طباء اشقم از اودیه بسیار دارند ولی باید دانست که عقدا بعضی این نسخه از انناس تیارند جمله
معالجه را در ششانی واقع مرض نکروند برعکس اودیه فلزیه و شبیه فلز چون زین و طلا و بود و پلاتین
Platine که بدون محذوفت نباتات را باین دار علاج کافی اند : و در لی این

عمل خاص ندرم ولی این بنده چنان دانم که چون جمیع این اودیه فلزیه جسامی باشند که مانع گردید
اجزاء ممتد را در عوض عفونت همچنین سیمین سیفیلیس شری مخصوص نمائند : و این قول
پذیرد از آنکه لکر سیفیلیس که برین مدافنده بود بواسطه اصلاح ارسنیکه مدانمودم بلکه در روح
نمودیم بی کر مات و دیطاس *Bichromate de Potasse* که نیز تجربه

اودیه مانع عفونت است هر چه حیوانی را در بواسطه استعمال اودزی سه دفعه هر وقت مقدار
ربع گندم در مدت شانزده روز علاج سیفیلیس که عوارث از سیفیلیس معدی است نمودم

انکه مدت چهار سال بواسطه زین و بود و اصلاح انها ثابته بود : قسم پنجم از انناس اودیه
ضد جربی و انهار نیز اقسامی زیاده بود ولی اثر جمیع انها این است که قتل جربی را بکشد و چون
بر تفصیل نام این مطلب را در فخره دوم از جمله دوم از مقاله اولای نثره الا بیان بیان نمودیم

طراود اینجا تفصیل ملاحظه است : قسم ششم از انناس اودیه ضد دین که استعمال نمودیم
بمنظور اخراج دین معدی و معمولی و ناشیری بر جوانان غریبه چه موجوده در سالات نیز
و این ضعف از اودیه را بر دو قسم تقسیم نمائیم با واسطه و بدون واسطه که اول آنها را در صورتی

بروز

موجب تقویت معده و اسهال گردیده و بدان راه پاک نمایند با واسطه اسهال قوی آنها را
 با مرده خارج سازند و بدون واسطه گویند آن او در راه که بواسطه اثر مخصوصه نقل و بدن را
 پاک نموده خارج کنند و چون تفصیل او در مضامین را در فقه مقدمه افکار ششم از
 فصل اول از باب دوم از مقاله دوم مشاهده بیان نمودیم طالبین اینها را رجوع بدان حال
 بود قسم مهم از اینهاست او در مسقطه چنین گفته اند *بعضی از اینها* گویند
 بلکه اینها چنان را که منقسم از او در ذکر تمام نارضی از جمله وضعه بعضی اعمال ناشایسته
 را مرتکب نشوند ولی از آن راهی که پنهان نمودن بعضی از مطالب طلبه را از متعلمین محرم
 خلاف ماموریت خود دانند مانند آنکه بعضی از او در ستمیه و هم برخی از او در توبه از اینها
 نمودیم با مبدء که منظور است استعمال کنند در اینجا نیز او در مسقطه چنین بیان
 با مبدءی که باعث فرغت مرضیه منظور الاکت طفل بدان ها رجوع شود و اگر چه
 طب و دانش خاص جابل هر چند منظور کی ناشایسته بدین او در رجوع کنند
 آنها و امن که خواهشان شود بلکه درین دنیا نیز از این عمل شایسته شان خواهند گردانند
 آنکه زن با الاخره سعی از سباب ابراز مطلب را منتهی حال را بصورت لایق آن بشود
 سازند علاوه بر آن از سبب بسیار در سک و کبریه اثبات رسیده که اغلب از وقت
 او در مسقطه چنین تاثیر میبخشد تا زمانیکه مدت صل با شمارسد و این از قدرت بار
 تعالی است چنانچه بدات طاعت اغلب مفسد عقیده از زمانی که موعده محض در رسد
 پس بعد از آنکه خواطر جمع گردند از امن گیری این امر عظیم گوئیم که طیب در دست کار

نماید بدین قسم از او دیده اند زمانی که حالت بود بر طرف نقصان قوه محک که رحم از وضع حمل عاجز بود
بدانکه مکان طفل برنج طبیعی و وضع حمل ممکن است که در این هنگام علاوه بر کماله

Segale که در ایران معروف گردیده مفید بود و نقصین *Digitalis* و *Uva Ursi* که نقص استمال آنها در تنه ناصیه و الرض استمال
و مطبوخ و ادرسی

در باب سیم از صفاته و دم شفا به ذکر نمودیم تا امید که این رساله مطبوخ نظر خاص و عام گوید
معایب او را با قدم عفو بعد صحبت نمایند

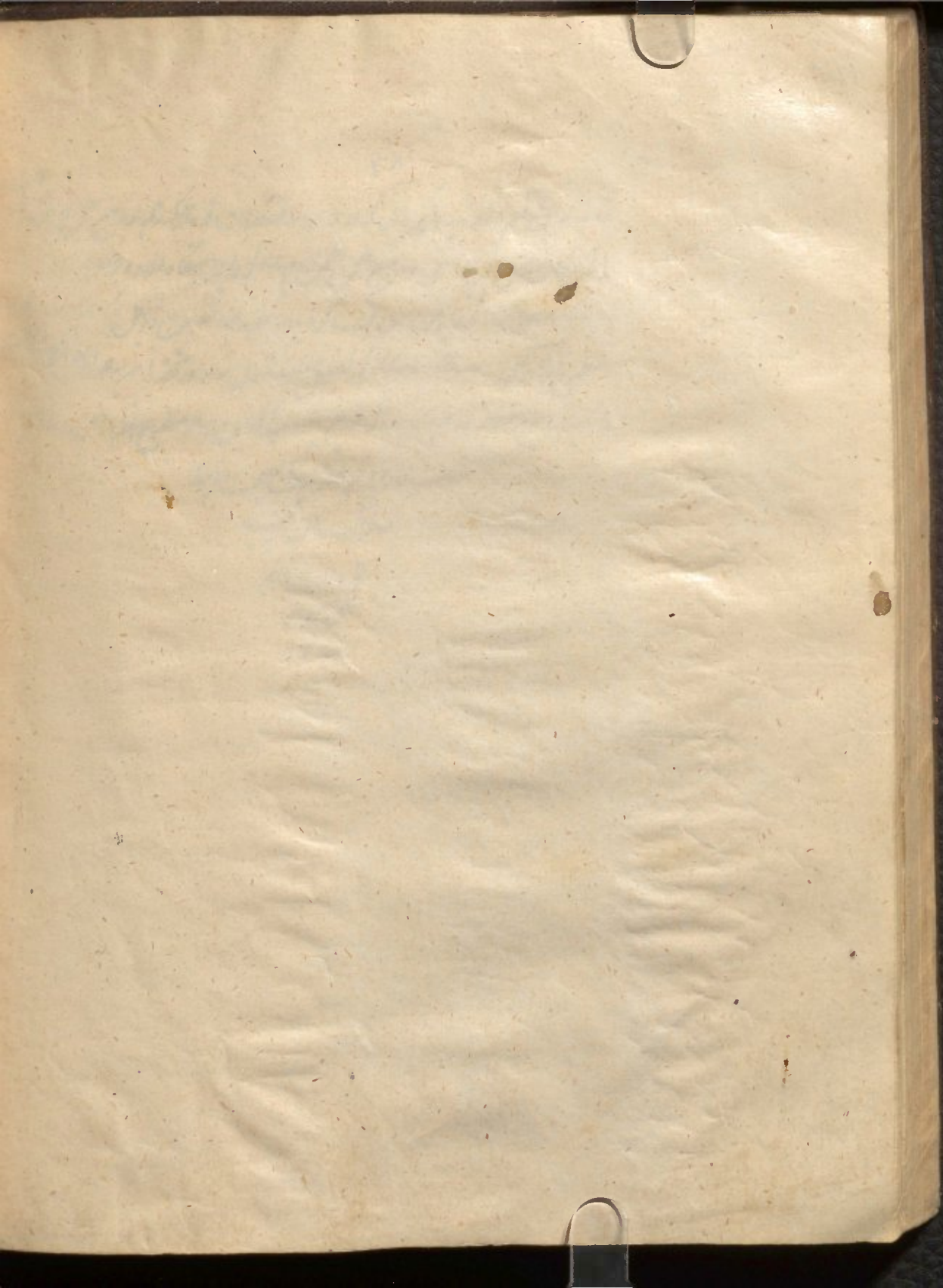
قد فرقت من نیت

هذه الرساله

محرّم الحرام

۱۲۱۵

127



فهرست

مقدمه در تعریف مرض و اشیاء مخلوطه در پاتولوژی عمومی

باب اول در علم باسباب امراض بطور عموم

فصل اول در اسباب خارجی

فصل دوم در اسباب داخلی

فصل سیم در اسباب موردی

فصل چهارم در مناسبات مابین اسباب و تاثیر آنها بر این

فصل پنجم در فرق مابین امراض از فرار اسباب

باب دوم در علامات امراض بطور عموم

فصل اول در علامات امراض از فرار بر دارننا

فصل دوم در وقوع علامات از آلات و افعال نفسا

کفتار اول در علامات از قوه محرکه و حالات نفسانی

کفتار دوم در علامات از عمل صوت

کفارشیم در بیان علامات الاعمال و اس ظاهره و باطنه و عمومی
کفارشیم در بیان علامات امراض الاعمال و داخلی
کفارشیم در بیان علامات امراض از نوم و لفظه
فصل سیم در بیان علامات امراض الزلات و افعال تغذیه
کفارشیم در علامات تغییرات قوه باطنه
کفارشیم در علامات امراض العیارت عمل صلبه
کفارشیم در علامات امراض العیارت عمل متغیض
کفارشیم در بیان علامات امراض العیارت دم و دوران او
کفارشیم در علامات امراض القیارت ترشحات و فضلات
کفارشیم در علامات امراض العیارت اعمال تغذیه

فصل چهارم در علامات امراض الزلات و اعمال ناسل

فصل پنجم در رفتار امراض از قرار علامات

فصل ششم در تنهای امراض از قرار علامات

فصل هفتم در کربسات امراض نیکدگر

فصل هشتم در تشخیص و پیش گوی امراض از قرار علامات

فصل نهم در جناس امراض

باب سیم در علاج امراض بطور عموم

فصل اول در بیان معالجه اذقار و طری که از کما قول شده است
 فصل دوم در معالجه ندبیری و اخراجی دودانه
 کفار اول در بیان معالجه ندبیری
 کفار دوم در بیان اخراجی دودانه
 کفار سوم در بیان معالجه عراجی
 بده رساله الفهاد و صنفها شکر فلفلی
 فی قواعد الکتابه الامراض
 و سماها بقواعد الامراض
 بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوات و السلام علی سید الانبیا محمد و آله و صحبه و صحبه و صحبه
 الی یوم الدین اما بعد از حمد و ستایش حضرت معبود و درودها نامعه و غیره در طلب علم
 پیشیند و محققانند که از آن راهی که شمس فلک هدایت و مرکز دایره عدالت بود انصاف
 ناصرالدین شاه غازی دام ظلهم را در راهی هم چون ایران بوده که علوم سینه فرنگیه را در این کشور
 و بدین ملاحظه طبای فرنگیه چند را برین اثر این علم حکمت ناز از نضت تفاوت با طبای و حال
 اطباء متعلمین علم بجهت نرسد که روند ولی چون از قواعد کلیه فرنگیه رساله افشاری تصنیف
 بود طبای ایران را چنان سواطر غلبه که طبای فرنگی از قواعد کلیت لغت بنده است

حضرت ظل الله روحی فراه حکیم شایسته کی سبب رفیع است ایشان تو اعدا طریقه فخریه را که انصاف
پانویزی زرنال نامند مجتمع و مرتبط نمودند تا کلماتی

بوده باشد متعلقات فزونی را و موسوم نمودم و از بقول علامه ابن امیر اللف عظیم حضرت کرم
آنچه مقبول خاص و عام کرده است و این رساله مشتمل بر مقدمه و باب

باب اول در علم با سبب امراض است بطور عجمی که نرفته است و نویسی زرنال
نامند و باب دوم در علم طب با امراض است

بطور عجمی که نرفته است و نویسی زرنال

گویند و باب سیم در علم علاج امراض است بطور عجمی که نرفته است و نویسی زرنال
نامند و اما مقدمه و باب اول در علم طب

از تفسیر جسمانی که عارض بود در حساب صلبه و مایعه بدن و با تفسیر عملی که خستگاری در یکی از اعمال
بدن و با در چند اعمال آن که جمع اند هم در تفسیر جسمانی عمارت از خالاتی که

که خارج است از اجسام صلبه و مایعه بدن را از حالات صحت و تفسیر عمارت از نظریه
که مانع شود حرکت را که بسبب آن نمونان حالت از در آسمان خارج کند و اما

از آنها شود و باید دانست که تمام اعمال بدن متوسط آلات است که تفسیر جسمانی
محکم نشود مگر به غیر اعمال و بالعکس اگر کسی سخت کند که چگونه میشود که بعضی از وقایع غیر در

اعمال باشد و غیر در حساب بود و جواب گوئیم که با سبب است که آن تفسیر جسمانی در هر
مانند که او را پدید میآید و با این که عوارض آن اعمال را در که او را که آن تفسیر نماید و با

در حیات تغییر بوده و در حیات منقو و شده است : و باید دانست که بعضی اوقات
تغییری در قوای حیات خواه حسی و خواه حركتی موجود باشد بدون آنکه تغییر جسمی
و یا در حیات نمایان شود ولی باید ملاحظه نمود که قوه حیات چون قوه جرح الماس
و مثلاً است که قوه جرح الماس در جسمی حاصل شود بدون آنکه تغییری در آن جسم ظاهر
باشد مثل آنکه در حرم دماغ افعال مختلفه اثرات غایبه بدو تاثیرات او بخارج
پدید آید بدون آنکه در حرم دماغ تغییری بود که جمع دماغ یک صورت مشابه
معلوم است که بشود تغییر در افعال ظاهر باشد و تغییر در اجسام محلی بود : و باید که چنانچه
نوع علم فیزیکی بپویشی لازم بود استن علم تشریح هم محتمل لازم است در علم
استن تشریح امراض را تا طالبان این علم را بصیرت حاصل آید اما چون در تک این
ممنوع است تشریح این بدن هر مرض قابل را که تشریح او را در قلمسان نموده اند بیان
خواهم نمود : و در این علم پویشی عمومی چهار چیز باید ملاحظه نمایند اول آنکه ملاحظه نمایند
تغییرات اجسام صلبه یا مایعه و یا هر دو را با تفاوت در بدن انسان : دوم آنکه
که این تغیرات در برخی اوقات محلی باشد بخصوص در آلات عصبی و دماغی سم آنکه
بعضی اوقات شود که این تغیرات خود را با در حیات با در حیات ظاهر سازند :
چهارم آنکه بعضی اوقات شود که این تغیرات در حیات و در حیات به وجود آید
و در پویشی عمومی ملاحظه میسازد استه اسبابی را که بدو تشخیص امراض است و بعد
علامات آنها را فهمیده بدو پیوسته شدت و ضعف آنها را درک نماید یعنی تشخیص

و قهوه المعرفه کند و پس از آن مشمول شود برقع اسباب و علل مارد به :

باب اول

در اسباب امراض بطور عموم

و مشتمل است بر حج فصل اول در اسباب خارجی فصل دوم در اسباب داخلی فصل
در اسباب موردی فصل چهارم در مناسبات با این اسباب و تاثير آنها بر بدن فصل
در فرق با این امراض از اسباب فصل اول در اسباب خارجی امراض باطنی
بدن انسان محکوم حکم مایجاد وجود است و کسب طرف خود نسبت دارد و علت اشیا
فارجه چون مخالف طبیعت باشند و به بدن اثر نمایند اسبابی چند بعمل آید و زنده که مشهور است
امراض گردند و آن اسباب در کوه باشد یکی آنکه همیا و متعنه کنند بدن از برای وقوع
امراض که بفرسند بر دلبسته است نامند و در آن

که بسیار اسباب وقوع امراض گردد که این قسم از فرسند و ترقیات
گویند اما قسم اول اسبابی باشند که بتدریج همیا و متعنه سازند بدن از برای امراض
که بهر وقت آن امراض واقع شود چون تا بابت هوایی و یاسی و غذائی و سرنی و
و اشغال آنها مادامیکه از قاعده خارج باشند اسباب همیه بدن از برای امراض مثل آنکه
شخصی است اوقات دولت مند بوده و از اضرار خارجی معاف بقوت است
مندی بفقیر رسد و جمیع اسباب خارجی او چون غذا و لباس و منزل و اشغال آنها
غیر موقوف گردد اگر چه آنچه قوه مزاج او علیه بر امراض نماید آن شخص در آن حال صحیح است

مانند و اگر چنانچه مغلوب این اضرا گردد و کم کم آن اسباب به آلات بدن او ضرر رسانند
و به ضرر آلات اختلال در اعمال ببرد و مستعد کند به نرا از برای وقوع المرض بعد
سبب اسباب قسم ثانی آن شخص مثلا مرض شود یا تا قسم دوم که اسباب وقوع المرض
باشند بر سه نوع اول را که بزبان فرانسه کرده تر بنات بسیار
گویند اسبابی باشند که همیشه خود را یک صورت ظاهر سازند چون حرارت نازک که همیشه
در وقت که سبب استیجاب وقت هوا که حسب بناق شود و موموم در سبب استیجاب
انها نوع دوم را که بزبان فرانسه کرده تر بنات اسپینیک گویند

اسبابی باشند که همیشه خود را یک صورت ظاهر کنند و علاوه
بر این سمیت خود را دیگری ننهند رسانند و او نیز به قسم است قسمی آن است که از انسان
با حیوان مرض سمیت با انسان صحیح رسیده او را مرض نماید و از او دیگری رسیده او را
مرض نماید و از او دیگری رسیده او را نیز مرض کند اینها را به چون داء الفرس و طبعه و
مذوع ارسل و این قسم با سبب طبعیت از بدن خارج شود چون آبله یا سبب
دواء مخصوص رفع آن کرد و چون سبب طبعیت از بدن با کما نه بجای دواء و نه تقوه
طبعیت خارج شود بلکه لاک نماید چون مذوع سبب حاره قسمی دیگر آن است که از حیوان
صحیح با انسان صحیح رسیده انسان را مرض گرداند اما انسان سمیت دیگری اثر نماید
مذوع از نار و اسال آن نوع سیم را که بزبان فرانسه کرده تر بنات
گویند یعنی سبب استیجاب هوایی و مراد از او اجتماع افراط مرضی است در او به رویه و یا در موضعی

که اجتماع خلق باشد و با اشغال نماید و به عفوئی از موضعی موضع دیگر بگفت و زمین را باج دست
 نماید مرض بواسطه انسان مثل آنکه شکی در مدهی که و با بوده باشد و مثلا بدن و با کرد و در آنجا
 مکان کرده بلیغ و کرد و سبب ظهور و با دادن بلد خورد و با سرت نماید بواسطه لباس مثل آنکه شکی
 کسی را که مرض سقملیس گرفتار بوده پیشه و خود مثلا با افرنجی کرده و با سرت نماید مرض بواسطه
 ماده مسری به بدن چون آبله و این قسم اسباب کوره هر سه در یک اینهاست
 مرض باشند این دو قسم آخر همیشه با قسم اول موجودند و ششانی یافت نشوند فصل دوم در
 اسباب داخلی و مراد از آن تقسیم شکی است که مزاج احوال طبیعی خارج نماید و نیز در قسم
 قسیمی اسباب داخلی جهت متعدد و قسم دیگر اسباب داخلی محصله است اما قسم اول که
 جهت و سبب باشند چون اسنان و مزاج و صنف و حرکت نفسانی و اید بوسن کزازی
 اما سبب اول که اسنان است بدینکه هر سه را است
 امراضی باشد مخصوص چون سن طول است که مستعد است از برای نشخ و امراض صلبی عاود و خفا
 و امراضی که منوط به بدن معوی و بالات غذا باشند و سن بویخ که مستعد است از برای زرف الدم
 و سلامت و آساق قلب و نورم صغوم و در سه نورتن و سن که است که مستعد است از برای بواسطه
 کبدی و بالچول و درم نرسن معده و سکنه و سن نشخ و است از برای امراض حصوه
 چون ضعف آلات و ماعنی و حواس اربعه و انج و امراض آلات بول بدین سبب دوم که
 مزاج است بدینکه هر مزاجی را امراضی مخصوص است مانند چون انرصه و موی که است
 با امراض درمی و سکنه و زرف الدم و ابور نرم و انرصه عصبانیه مستعد است از برای نشخ و

یا بی در پی برض کوفتار بود این حالت را این فرس و یا تر
 نامند یعنی نرس
 پس و یا تر حالات عمومی بدن است که بواسطه آن بعضی امراض بدون سبب محسوس خود را ظاهر سازند
 چون دماغ و سرطان و غانقرا و خازر و در صورت زردیه و امثال آنها که مزاج خازری و با مزاج
 سرطانی و با مزاج غانقرا و مفره باشند اما قسم دوم که اسباب داخلی محسوسند و آنها خود من
 است بدانند اینست مرض که در سبب محسوسه در بدن کرده اند از جمله سوراخ شدن معاد و با فعل آمدن و در با
 موقوف شدن مرض و یا امثال این موضعی دیگر در موقوف شدن سبب معناد فصل قسم در سبب
 موردی این اسباب نیز در قسم است یکی جسمه دیگری محصله یا اسباب محسوسه است بدانکه از نشانه
 در خلقت و یا اسباب این پس گزاری که در پدید آمدن موجود بوده است و مستعدانید و در از برای وقوع
 چند که موقوف خود بر زمینند چون اسخازر و صرع و خون و کت و نفوس و فاضل و کسب اسباب
 موردی محسوسه بدانکه بعضی امراض هستند که چون طفل متولد شود همراه او باشند که بدون آن
 در والدین چون خازر و در سبب این در صورت هم اسباب است هم محسوسه است که اسباب
 بودن مرض اسباب محسوسه در مرض در ولد کرده و علاقه بر این با امراضی چند از اول
 در طفل روی دهد این امراض در پدر و مادر موجود نبودند و این امراض را مرض مادرانی نامیدند چون
 تغییر در ریپ اعضا و هاست آنها که بهیچ سبب مشخصی نیست فصل چهارم در سبب
 ما بین اسباب و مانع آنها بر این بدانکه علم اسباب امراض از جمیع علم طب است
 گفته عدم وضوح اسباب و این از آن است که انسان بدست خود که چگونه اسباب
 نماید و بجهت هم بر اثر اسباب باید که طب و لافهم بر اسباب چه پیدا نماید چگونه بود که اسباب

تا اثرات محسوسه در این احوال شود از آنکه طبع همیشه پسند که این مرض نسبت حرکت است
یا برودت بیست است یا رطوبت و یا امثال آنها طبعی است که بدین مطابق واقع ملاحظه شود
با وجهی که نمونند جوابی بر کلی است و صحیح گوید و جواب مطابق واقع گوید در حضور که سبب خارجی
بلوا و طبع بدن اثر نماید چون ضربه و سقوط و خوشن و امثال آنها ولی چون طبعی است که در
سبب است او صید و یا ارثی در دو شخص است که یکی در رفا و دیگری در بیخ و محنت در هر دو
سکنند بر روز نماید در کس که است با نزله ربه یا وجع مفاصل و یا تطبیق امثال آنها موجود دارند و با وجود این
از ان المرض از دمانه بکس شخصی که روزگار خود را بفرغ مال کند مانند بدن اسباب همان از غلظت بدن
امراض گردد پس طبع بعضی اوقات چیزی باقی نماند که بگوید که شخصی مرضی است پس
پس چون اسباب تا اثر ایشان را به وقت تعصیل نتوان جست او را در اینجا بعضی
که بدن شک از زمان نیمه تا نیم اول که یک مرضی است خود را بکنند و ظاهره و محسوسه در ظاهر
مختلف اسباب و کمالات آنها مثل آنچه اوراق اشجار در حال آنکه همه یک شجرند با
باختلاف اند و هم چنین در حال و با تغییر طبعی مانند آنچه شوند هر چند که آن المرض یک اسم مشهور است
در یک عضوند که زهر در دماغ عصبانی و یا هر دو مراح و موی و یا امثال آنها در
باشند موجود گردند چون محرکه که در خنده نماید ولی چند هم را محرکه مانند این مرض در هر
مختلف است پس در آنکه علاج مرضی را لغت کجا جهت در مرض دیگر که آن نیز همان مرض را
دارد و نمواند کرد مگر آنکه معالجه مرضی است سیفیل
این المرض هم هر چند در اکی است و لیکن با زعم در معالجه در کسب آن اختلاف است با هر مرضی

از قفس و مزاج و ایدوس کراری است سیم که هر خد طیب خاق مانند و لکن چون زبان
سجی کمال برسد مثل آنکه همگلس در دنیا نمواند که شمع لغات نر که در حرف نخی نام بند و هم
چنین هم هیچ طبیبی را فوه آن نیست که هیچ حساب اراض و کتسات آن حساب
که بی نهایت است و وقوع علامات جدیده که در روز و حاصل شود عالم کرد و در همه اوقات
شود که در کت تمام علامات و حساب نماید لهذا بعضی اوقات طیبست خاق لغات
می فند که احمد کجیل خود نماید چهارم علاوه بر آنکه علم طیب را تا کمال فاعده و فاعولنی می آید
بنایند بلکه هرگز آنکه خواهد شد باید ملاحظه نمود که هر طبیبی اسبقه خاصه عفا و محض است
که بعضی اوقات طیب را راه خطای اندازد و چون خد طیبی در کت مرض شخص مختلف
طیبست خاق باید احوال طبار را غوررسی نماید و ملاحظه علم و فهم و سلیقه هر یک از آنها را نماید
از آن میان تشخیص خوب بعضی اول و این تشخیصات مختلفه طبار در مرض داخلی یا نامی علم
ندارد بلکه از عدم فهم بعضی طبیبان است سیم است که بعضی اوقات طبار را معالجه خطیبانند
در صورتیکه چون دیدن که مرضی را بدو ائی معالجه کردند در همان مرض در اشخاص مختلف بدون خطیبان
افزودن همان در ارجح گنند ششم است که نسبت این خلاف عقاید در میان همین
علم بعضی را اعتقاد آن شده که طیب را علمی باشد و نفع و ضرر او را بسزای و کسی قوی
طبیبی است و ما را سخت و طالع حکیم و ما را معتد است الهی و این احوال خلاف اندر
که خداوند عالم طیب را بسبب علاج و ناسات و حیوانات و چهار است و آلات آن
علاج فکد و لهم بسبب علم طب موجود است اگر بعضی قول ندارند و لکن در شنیدن طیب علم از

توضیح

نقصان اوست که از نقصان علم مثل آنکه فاکم شرعی اگر بی بدین باشد و حکمی مباحی که نقصی در نسبت
 بلکه از عدم بدین آن حکم شرح بود بی پس عمل طب منوط بعلم اوست که علم طب تنوی باشد
 از برای عمل او نه آنکه عمل طب به شهادتی منوط است نه تحریف باشد بلکه هر کس علم او کامل تر عمل
 بدن از در حالت صحت از هر جوان و افعال طب پس بهتر است تا تفاوت او بیشتر عمل او کامل تر
 بود بی پس طب خوب آن است که عالم افعال بدن باشد و از اسباب خارجی و داخلی
 سبب را اکثر اندیشه تشخیص کند و بدون شناختن تغییرات مخصوصه اعمال و استخوانها
 و کتف و شانه از خود دور کند بعضی اوقات سهل است از احوال عوام استدلال جویند زیرا که بسیار
 از اوقات منوط که از احوال مردم تشخیص کالی از برای طب حاصل گشته و اکثر طبیبان او در سحر
 عوام و کسان خارج طبیب بی طبعی صفت موهبت در شمار او که دارند و بدنه او بهتر بود و حد
 او اکل خواهد شد

فصل ششم بی در فرق مابین امراض از قهله اسباب بی بلکه تفاوت است اسباب تفاوت
 باشد و نیز آنکه غیر از امراض خارجی و داخلی و درونی و بیرونی امراض چند باشند که با اختلاف اسباب
 مختلف است چون اسهال و یک

و این است

و این است

و این است

که بعضی بزرگ را بیان ننمایم بی اما اسهال و یک امراضی هستند که در کتب خاصه در چند کتاب
 در بلاد عظمی واقع شوند و این قسم امراض اکثر اسباب تغییرات مخصوصه عارض میشوند و این

که امراض و از یک در بلادی امید ملک کرد و بالعکس بی من باید فهمید امید ملک هر صراحت
 بی بداند که هر دو امراض امید ملک امراض عمومی باشند که عارض گردند اثرات هر دو یکی که
 مخصوص آن امراض باشد بدون اینکه یکی فحشه شود که این کیفیت صواب هر است و عارض
 این مرض در عموم اهل بلدی و منراج این مرض از منراج امید ملک است که حاصل شود از کار
 منتفی که یا از خود آن بلد حاصل گردد و یا نشتر از بلاد دیگر کند و وسطه زندن ریح و یا سردی در این
 بیماری از بلدی به بلد بی هو بلکه در آن امراض امید ملک داخل چون بهمان دومی محقق
 و آنچه در ذرات و خفاق و امید ملک خارجی که از خارج آید چون طاعون و یا سایر مسمومیت
 اسباب امید ملک تاثر کلی نمایند که امراض مخصوص عارض گشته بلکه در علامات امراض دیگر نیز می گوییم
 میمانند که خدی باشد و بعد موقوف گوید تا علامت تدبیری آن مرض باقی مانده خارج بعضی از آنها در
 میان یک شهر زیاد است و هر صرفه که در میان آن شهر عارض شود مرعی علامات خفاق
 او باشد بدون آنکه خود مریض خفاق داشته باشد و بعضی از سالها اتفاق می افتد که غیر از آنها که
 حل میمانند به جای نفاسه میمانند و بعضی اوقات دیده شد که آنچه در اجزای در میان
 اتفاق می افتد جمیع در علامات با در سرخ همراه بود و کسم چنین در بعضی از سالها مطلقه و محترمه
 عمر ما صحتند و بعضی سالهای دیگر سبب روایت مرض این نفس مرضا عموما بعد از آن
 اما امید ملک که عوارض او در دانه بود و طرد از او امراضی باشد که در بلاد مخصوصی در آن فصل
 او در یکی از فصول آن یافت که در میان امراض از اثر غنی و ماهوانی آن بلد است و یا از
 بدی که در میان اهل آن بلد متداول است چون مرض توبه که مرض امید ملک کلال و نازندان

علامت

و طاعون مرض از ملک کفار و خانه نخل و دیبا که مرض از ملک هندوستان در کنار رفته کثیر
باشند و بعد از آن که مری از ملک بلوکانت طارم و عرق تدنی که مرض از ملک اعمالت
فارس و عربستان است و چون اکثر عقول آن شناخت بسیار مرض از ملک رانند
حفظ بدن از وقوع آن امراض سهل و رفیع آن امراض از آن جمله سخن باشد مثل آنکه خشک شدن
مرد و اسهال که در بعضی از بلاد و فرنگستان بجهت سبب نوبتند بدو آن مبدء و مری بود رفیع نوار از آن
بلکه گویند نه و البصا و در سبب مال فعل خدام که شمع خربا و در فرنگستان و کتب سیرت فقهی
و تدابیر و نغده ای ایشان و با کبره کی در هوی عوفی مخوف لباس نهی رفیع مرض خدام از آن جمله کرده
و حال خان ناورد الوقوع است که برای تحریک فله دندان خدام را از بلاد دیگر آورند نه
اما این پوسید ویر لوار از امراضی باشد که ناگهان در یکی از آلات بدن بدون آنکه از
دیگر حاصل شده باشد عارض گردد چون دل در صورتی که زبی که از او مالاید یافته زغوری آن موضع
مرحله کشیده باشد چون رحم آن دل از موضع دیگر بدین موضع انتقال یابد آن دل را سینه نامند
نامند نه و اعنی شدن از رفیع عصب مجوف که بدین جهت اختلال در عمل با صره بدید باید بود
نامند و چون اعنی سبب مرض و باغ بجهت که صدقه از اختلال در عمل با صره بدید باید بود
نامند نه و البصا غشا بلکه سبب امراض معده رفیع نماید این پوسید است و چون این فی از
مرض ضفاق باشد سینه نامند است نه پس سینه نامند امراضی را گویند که حاصل شود از مرض
باز سراط نامان جبا سحر و حمله بود زخافات حاده که موضع بدن از قدرت ضری که با عصاب
آن موضع رسیده حاصل شود و هیچ سینه نامند است نه عکس و حمله بدون تغییر نمایان است

عصبانی محل عصابه که اورا وضع ابدی با سبکی نامند. و بدان دردت بخت دردت اثر در اندام
 سینه و با سبکی خوانند نسبت آنکه دماغ نور سینه عصباتی که بر سینه عشا او دارد از غلات صحت خارج کرده
 و سمیت نامی المریض را گویند که بواسطه مرض دیگر حاصل شوند ولی باز باط غریب مان چون المریض
 بواسطه المرض رحم دینی نمودن در صراع در همی شدن از زمین و مرجر که از مرض نیز مثال
 آنها: و چون این تفاوت با این المرض باید در جمیع اوقات ملاحظه شود

تفصیل در معرفت

باب دوم در علامات المرض بطور عموم: بدانکه تغییرات در آلات و اعمال را علامت
 که در نظام مرض طریب ما مرض هوید و آشکار گردند و عمده در علم طب معرفت بر علامات
 زیرا که متوقف است معرفت المرض و علاج آنها معرفت بر علامات
 و این باب مشتمل بر فصل: فصل اول در تفاوت علامات المرض در زمانه
 فصل دوم در وقوع علامات از آلات و اعمال نفسانی: فصل سوم در علامات
 از آلات و اعمال نفسانی: فصل چهارم در علامات المرض از آلات ناسخ
 فصل پنجم در رفتار المرض از علامت علامات: فصل ششم در رتبه های المرض از علامت
 فصل هفتم در کسب المرض بالذکر: فصل هشتم در تشخیص پیش گوئی المرض از
 علامات: فصل نهم در اجناس المرض است: بدانکه منظور از ذکر علامات عمومی آن
 که معرفت بدانمانند بر علامتی که در چند مرض عموما واقع شوند تا معرفت بر علامت
 مخصوصه هر مرض بدانند ایشان که در: فصل اول در تفاوت علامات

قرار بر سر آنست که هر یک فصل باید حفظ نمود علامت موضعی و علامت عمومی و علامت عمومی را
اما علامت موضعی علاماتی اند که منوط به حال امراض باشند هر ایمان مکان که مرض بروز نموده ^{الاعلام}
بترتیب از این جهت این علامت را علامت بر تئیه یعنی علامت مبدئی نیز نامند
چون مرض و خس که در مروج و حیرت انگشت از علامت موضعی ملاحظه اند ^{تصیر}
اما علاماتی عمومی که تیرگت کوف نامند یعنی شجه عیارند از تفسیر و آلات و احتمال که در باطنی
مبدئی باشند مگر بواسطه جوبلی چون حمی و صلح که همراه مرض و خس عارض گردند علامت عمومی
باشند و چون از جمله علامت نمایان اند که ارتباط آنها با مرض معلوم نموده اند این علامت از ^{اعلام}
جوبلی مبدیه اند ^{تصیر} اما علامت عرضیه و غیره از ادعای آنست که از تئیه مرض در اعضا
جبار و بروز نماید چون طبع قلب در استغای صدری که بواسطه اجتماع رطوبت و فشار آن ^{تصیر}
و خلقی عارض گردد ^{تصیر}

و تفاوت با این قسم علامت لازم است چون تفاوت با این اسباب ^{تصیر}
تفصیل این را در علم امراض مخصوص ذکر خواهد نمود ^{تصیر}
و باید دانست که علامت موضعی زنده از علامت عمومی عارض شوند که علامت عمومی شجه ^{تصیر}
موضعی را بعضی طبیبان عقیده آنست که علامت موضعی شجه باشد علامت عمومی را ^{تصیر}
اول در مرض آبله و شکر که هم علامت و غیره است که کتب مبین ^{تصیر}
در ابتدا علامت عمومی چون حمی و صلح و شال آنها بروز نمایند و بعد علامت موضعی در صلح مبدیه ^{تصیر}
و این قول صنف است اول آنها مثبت قول ماست زیرا که آنست که مکان آبله و شکر در ^{تصیر}

باید در دم است بس اولاد دم برز که هم وحی و صلح و مثال آنها آنچه باشد این نیز میسر را
پس بیاید در آن است در امراضی که در ظاهر بدن معلوم کردند و علامات عمومی زده بر بدن نماید
در دم و با در سایر رطوبات بدن است که اول نقصان در آنها بد پیشته و بعد علامت عمومی بر بدن نماید
نقصانی در آن رطوبات از ظاهر مشاهده کنند

و بدانکه علامات در امراض با متصل اند با متصل باشد بند و با ضعف
فصل دوم در وقوع علامات از آلات در عمل نقصانی بدانکه این با جملة علامات کلیه است
از تغییر آنها تغییر کلی در جهات بدیه آید و مثل است بر سج کفشار

کفشار اول در علامات از قوه محرکه و حالات انسانی بدانکه تغییر در قوه محرکه و حالات انسانی
ابدی و تاسکی و سیمتو ماسکی و سیمتو ماسکی و ماغ با سماع و مصب نمته از آنها است زیرا که سحر حرکت بطور
آن حرکت در آن آلات است و در جهت مشخص و لون تغییرات قوه محرکه باید است و همان است
ملاحظه نمودن و معالجه موافق علاج او را نماید بدانکه از آنچه در شرح و گزارش و علاج ممکن است که آن
و جنس سباب او را معلوم کنند پس بدان که قوه محرکه زیاد کرده و در ماغ با سماع و مصب متاخر
که نذر در دم و با تغییر در قوه عصبانی و با از تاسیمتو ماسکی و کثرت درین صورت در برابر حرکت فی اب
چون قوه مرض از قوه خستیا زیادتر گوید بعد از قدری دوام در فراط حرکت سستی یافنی آن ماکا
از آنچه بعد از ضعف از حالات سستی را خسرده کی بر زمینها بد هر عملی عصبانی بعد از شرح نیز فاضل
مفرطی عارض شود بدانکه قوه محرکه کم گوید در هر وقتی که در آلات عصبانی با ماغ با
آن عصب کلی بهم رسیده باشد و این نقصان عمومی است و با در صورت کلی و ماغ در حالت عمومی است

در وضعی است در صورتیکه شرف مفروضه در آن موضع به شانه‌ای متساوی باشد به سینه
 و فوه محکم که فانی شود در صورتیکه عرض دماغی فوه عصبانی را ضایع گویند مانع از عبور او شود
 و علاوه بر نقصان حرکت از عمل عصبانی اکثر امراض فوه محکم و عضلاتی را کم نمایند خصوصاً عرضی که
 از غنوت ایوانی حاصل می‌شود جهت آنکه از تضعیف دم در آنها مانع طریقی در آلات عصبانی
 ضایع گردد مگر اینکه این آلات عصبانی از عمل خود خارج گردند و این قسم ضعف مفروضه مخصوصه در
 عصبان شده باشد مانند مطلقه و محرفه و دو باد طاقون و حتی زرد حاصل است با اینرغای زیاد و
 دندان و لب در زبان حالاتی است که زبان فرسوده می‌شود

با برتر ایمن نامند اما حالات به مذکور حالات
 در امراض تغیر یافته است آنکه در سینه است فوه محکم که وضعی در حالت صحت قطره قطره
 این بر روی فقرات می‌نویسد چون این حالت در کمر است و جمع عضلات او در حرکت
 اما در صورتیکه بعضی شکل است از بعضی بطور و طرز نشانی می‌شود که اینگونه اینطور حالات در بعضی
 متغیر است بنماید و جمع حرکات و حالات در امراض از حالات فطری است که در سینه
 که ضرر است ممکن است دور کند و طریقی کامل این طور حالات حرکت نشستن و خوابیدن
 مرض نصف بعضی امراض است چنانکه در هر یک از امراض که تغیر مخصوصه در حالات می‌باشد
 منقطع است از خواب می‌شود علاوه بر اینها صورت تغیر است چیزی است که
 از قله صورت و جلوه‌ی وضعی است از آنجمله صرصر ایشان و صورت انقباضی است ادلی یعنی
 صرصر ایشان در دردم صفان صورت بدین بر زمین کند بدین نوع که صورت بفرسودن

کج کرده و خطوط طولی و عرضی به این با هم میزنند
بهلاکت نزدیک اند نوعی اتفاق می افتد که بعد از خوردن غذا شکم
تند یا غمور میزند و اگر در بعضی حالات اغما اولی چشم او باز کرده و یعنی گشاده باز است و
تجففت بر فرود رفته و در بعضی بر آید و در زمانه کوشش سرد و خشک و کینه و باغداد از این
طبعی ال آبی و آذربایجان بود

کفشار دم در علامات اهل صورت چون تغییر صورت متعلق اند بتغییر خلق که
بعد در هر مرض مخصوص آن موضع ذکر خواهند شد لهذا در اینجا به شمانی چند کلمه در باره حالات عمومی صورت
در علاماتی که از گوش کون لصد برسانند که کلمه طینما هم در باره حالات عمومی صورت
بدانکه چون عمل صوت و تکلم قوه خاصی در خارج کون نفس ضرور دارند لهذا در بعضی این دو عمل
شکل و ضعف میگردند از جهت که در بعضی ضعف زنده ماندن سایر احوال نفسانی حکم در این خصوص
بمقدور است که در جهات ممکن به خود نفس طینش قلب تند و در صورت نفس صحت حکم
اما علامت که از استماع لصد از زری طیب حاصل کرده اند که استماع لصد را از غیر استماع لصد
نامند و این عمل حاصل کرد بود کلمه نهادن گوش در دل و سینه

و در وسط استماع که او را استماع لصد
و با مراد وضع دیگر گفته فهمیدن علاماتی که از تکلم و صدای نفس و حرکت دم در وقت نفس شنیدن
حاصل است که حالات تحت آنها چگونه و حالات مرض چگونه است زیرا که علامت در علاماتی که از
برای طیب از نفس و غیره حاصل است در بعضی صندلی علاماتی دیگر میگویند که از

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین

آنها را طبیب بسبب اجتماع بر نماید : پس با طبیب اولاً عالمانی که در حال صحت از آنها
 بعد حاصل کرده اند استناد نماید تا آنکه معلوم نماید که در حال مرض از این ظاهر که در شناسد :
 پس آنکه طبیب چون بواسطه باطله و اسطه گوش خود را در صد و با درشت حمادی عمل نماید قصه اثر
 نفسی در میان فقار و کتف در اشخاص در حال صحت نه در آن شخص چون کلمه نماید متنوع
 آن شخص را بطور ارزش مخصوص در دست میازد ولی چون ریه پشایا، او از حالت صحت خارج باشد
 این اثرش طبیعی یا موقوف با میل بصله های دیگر میگردد چون صدای نری و صدای
 قصه اثری و صدای صدی : اما صدای نری در مرض است که
 گوش میزند در وسط ضلع بالای مقنن و سنون فقار آن شخص یعنی چون کلمه نماید در حال که در
 در کلمه او از خارج نیست ولی از اجتماع بصد صدای سموع کرده چون کلمه کسی که سر یا خورده باشد که
 این قسم صوت را صدای نری نامیدند و بعضی این صدای نری را شبیهه میخوانند به صدای
 که از موضع دور تر نشنیده و در تغییر مکان بجهت صدای تغییر مکان بعضی در بین همه وضع استنباه
 با صدای قصه اثری کرده که در تغییر مکان مرض تغییر مکان بجااید : و بدانکه این صدای نری حاصل
 در درم غمشی که در ریه که در ریه در آن عضو ترشح شده و چون صوت از
 میان آن ریه عبور نماید این صدای مخصوص را بدین وجه ولی در استدی درم که منور بود
 ترشح گشته است صدای نری سموع باشد چون رطوبت قبل حرکت آن درم ترشح
 شده صدای نری سموع کرده ولی دوباره چون رطوبت ترشح از درم زیاد شود صدای نری
 گردد و مانند آنکه ب رطوبت نیز این صدای سموع شود تا آنکه رطوبت موشم بطنی بر طرفت صدای

نری نیز یکی موقوف کرده و خاسته از ذات بحسب تفصیل او را ذکر نمودیم ^{صوت را}
اما صدای فصیحی در امراض عبارت از الفاظ صوت است و فصلی است در امراض ^{صوت را}
در حالت صحت موضوع مخصوصی بود ولی در حال مرض از این سخا در موضع دیگر مجموع
گردد و نیز می باشد که در حالت صحت چون کوس خورد و بواسطه باطله و سگرت زرقه در کنار
فصلی است که کلام نامیده با صدای الفاظ صوت را از آن موضع استماع نماید ^{مثال}
در مواضع دیگر مجموع نمود ولی در حال مرض در جدار صدی این صوت نیز مجموع گردد که
حرم ریه بواسطه در مصلحت در او بهم رسد و یا که تره نرسد و نیز در وقت فضا ریه
شده این صوت را در این مواضع نیز مجموع نمایند و مخصوص چون کوس خورد در میان کتف
و قاع در جمادی تقییر نمی غیر التفت و یا در ابط و یا در تحت زرقه نهند این صوت را سهولت از
آن مواضع استماع نمایند ^{صوت را} اما صدای صدی در امراض در لو از استماع کلام است ^{صوت را}
که چون شخص با صدای کوس خورد و بواسطه باطله بر جدار صدی کلام مستعمل را مانند از زبان او
بشنود از این مواضع استماع نماید ^{صوت را} در حالت صحت استماع کلام از مضمون گردد که چون
با صدای کوس خورد کلام نهند استماع کلام از آن موضع نماید ولی چون در ریه بواسطه نوارت ^{صوت را}
وجود آید و یا که نوارت در ریه می نهند استماع کلام مرض را در جدار صدی نمایند ^{صوت را}
تعدادی در میان علامت از اعمال و در س ظاهری و باطنی و حس عمومی است که اکثر اختلاف ^{اعمال}
امراض نمود بلکه همان مرض باشند که امراض اید بویاسکی آن آلات نامند ^{صوت را} تفصیل نیز از آنست
در فصل خود ذکر کرده است ^{صوت را} و باید دانست که علامت و آفته در در س ظاهری از آنست ^{صوت را} که این

در امراض واقعه در آلات غده و با واسطه امراض دماغی هستند ولی کثرت در این مجال
از امراض واقعه در دماغ است مثل غلظت البصار و سلب البصر و المارز زایل گردد بواسطه امراض واقعه در
بسی از آلات آن چون نزول آب مردار بد نزول آب شیب پناه و کدورت فرسوده و سایر
بواسطه صدمه از ضربه وارده بر دماغ وقت در بصارت بد پیشینه و یا بالمرة فانی گردد و چون
حس بصر که این جهت خوف از رزق حسی حاصل گردد همیشه از امراض دماغی بود چون همچنان در
غشبه دماغی و غیره باشد و اینصاف در عمل معنوی بواسطه امراض دماغی بر صحیح و نادر
شدن مجرای استخوانی ولی ذکاوت حس آن همیشه از غلظت واقعه در حرم دماغ باشد
اما علامات واقعه در حس عمومی به قبل شود در عصبانیت و کسرت انزول هر دو
سکتة حس عمومی یکسانی گردد در غشی و رخسای از راس که حرکت در بنا و کرد حس عمومی در
حرفه و حلال کان و نیز در از دماغ عمومی باید ملاحظه نمود و جمع در امراض واقعه و مراد از جمع
بود مخالف طبعیت را که مانند حس عمومی ارتباط با دماغ داشته باشد که اول موضع معلوم
مخمس و کماست عصب حس خود را بدماغ که در کجای است رسانده و دماغ از آن
در آنجا رسیده تا با این عضو سازد و سباب جمع کرده کثرت و کما در دو جا سردن نه که تحفه
هوایی است سبب بقا کردن او است که در حرم عصب و یا در عضوی که عصب در او مفرق بود
علی ایمان باشد چون نورم و نصدع مفرق است که علت و جمع آن مفرق و مانت
در حس آن عصب و سبب منع نزول روح فضا در آن عصب است و کما کثیر طبع است
که در این هنگام امر را که در عصب و غیرت کند که سبب این جمع با کما کثیر است و کما در او

نقصیده است و این قسم و جمع را وجع عصبانی می‌نهند. و بدانکه در بعضی مواضع وجع اودرا
اسمی مخصوص بود چون صداع که عوارض از وجع روس و فو لیج که عوارض از وجع
و بارجم باشد. و بدانکه تفاوت در حدت و جمع در امراض زیاد بود و صاحب کفر و جمع
از تمام نما مان بعضی امراض است و گاهی بعضی آن شود که وجع بقیه بعضی امراض گردد
و الباقی آنست که شدت وجع امراض را هلاک نماید. و اما علامات و احوال
در حواس باطنی. بدانکه حواس باطنه نیز چون حواس ظاهره و حواس عمومی قوت و کثرت در
اعمال او پیدا آید و حواس باطنه چون منقوظ صحبت مزاج اند بدون رنج و محنتی هستند و
وصول او موجب سرور و فرح که در حواس و حواس و مثال آن. و در عیانت و کثرت
سکه نقصان در حواس باطنه پیدا کرده و در ظاهر زبان عالم از زبان او در حواس باطنه زود می
و در غمی در رانهای از رانگشت حواس باطنی نه کلی فانی گردد و علاوه بر اینها است که خط محض
بعضی تاثیر است که امراض اعضای داخلی در باطنها چنانچه که امراض حشرات تا امیده که در
مریض حاصل کنند و همان مرض طحال همیشه از حساب محسوب می‌گردد و خیال مرکب
باشند و خلاف آن امراض است در مریضی که صاحب خود را همیشه شکایت
عالم و الله در شفای خود امیدوار چون مرضی که صاحب خود را در حشرات عالم آید نماید. و
کفایت چهارم در بیان علل امراض از اعمال و ماغی. و در لوازم حرکات نفسانی است
موضع مخصوصی در دماغ بود چون ادراک و فهم و خیال و غیر این خلاف حواس باطنی که در
در علم فی تری التری بیان شده و اعمال و ماغی را در امراض مختلفان پیدا بدید چون حواس باطنه

و ظاهره و حس عمومی و اکثر تغییر در این اعمال اید یو با یکی باشند یعنی تغییر که منوط بحرم و مانع شوند و گاهی هم
با یکی باشند یعنی تغییری که منوط با مراض آفات بعینه بودند \therefore بدان که از قهقهه که کند گوشه که کند نیز با
اعضای داخلی باشد به مانع نماید و لکن اعضای داخلی دیگر چون مکان الهی باشند نیز تا شکر که در مانع مانع
و بدین جهت مرضی خود که از یاد اعمال داخلی نماید هر چند بعضی با عجز از آن است که مرضی از زری و خون از یاد اعمال داخلی
گستند که طفل خنجر زری ادراک و فهم نماید بیشتر است و حکم بعضی ادوات شوال شکل را احاطه بر سطحی گویند
و لکن حکم الهی در و کالمعه و هم استماری در آن نبود که ادراک و فهم طحال خنجر زری را شوقی باشند و چنانچه
سال ادراک و فهم آنها را از وفاتی کرده و چنانچه در عرض کجواب مطابق سئوال چند حکم بی معنی
ما حرکات ناشی است که نسبت به این سبب از مراض از یاد اعمال داخلی را کند \therefore
و بدانکه از خود تغییری که در مراض در اعمال داخلی حاصل کرده بدان است و در لوا را در وقت از خیال
که خیال غیر ممکن را که در وقت مجتهد خود خیال کرده و بهم ربط و لطم است با استخراج با معنی و ممکن نیست
آن در خارج تکلیفات بی معنی ولی شفا و خود صحیح نماید و این بدان اهم اید یو با یکی و هم هم یکی
بیمه یو با یکی باشد \therefore اید یو با یکی است بدان است که بدین تغییر در مانع غرض شود چون بدان
از فکر بدان است و هم با یکی است اما بدان بود که از مراض بعینه و مانع بود و هم
است که بدان است که مرض حرم و مانع بود چون ضربه و حرکات و الهم بر مانع و بدان اید یو با یکی
باستند و شخصی الهاد است که بعضی مریضی بدان کلی گویند و برخی دیگر میگویند که بدان مانع
گویند و بدان است که مانع است که از جمع قضا باشد زیرا که عرض این بدان از نقصان حرم
مانع بود \therefore و بدانکه بدان را قسم است \therefore اکثر است که تخان مردم را ^{نقصه}

مطابق افتخار ندان گویند و گویانند که اشخاص که خود را خوشماخته مطابق خیال خود
 اشخاص ندان گویند چون ستان قسم دیگر آنکه ندان گویند بدون آنکه شئی از خارج موجود بود
 که چیزی باقی بماند در صورتی مسخ نماید و آنست که در اسحق و اسحق طومر گویند که هیچ کدام از
 خارجی نباشند و با آنکه ندان با عام و با خاص بود یعنی در تمام مطالب و یاد و یک مطلبی ندان
 گویند و ایضا در امراض تغذیه در طبایع اشخاص رودی و به مثلاً آنکه اشخاص
 خلق را در بعضی امراض بد خلقی روی دهد و کسی که طبعی باشد طبعی کردند و اشخاص مائل و سائل
 کثیر الکلم کردند و با از اوام و آثار بحدی که آن شده از آنها افراض ظاهر است و اکثر اشخاص
 از امراض معده و کبد و رحم و آلات تناسل موجود کردند بناء علی این عنوان گفت که اشخاص
 سالم را از نراج و سرد و رنگ کرداری و خواطر خورده می مکمل بدستند
 و ایضا فطرت آنها بواسطه امراض تغذیه بد مثل اشخاص با خایه بر رخسار حاکمند و
 برهنه کن و کم خوراک کجبه مرض غذایی زیاد خوردند و نامرستری گشتند
 که هزار تخم در سالان علل امراض از نوم و فقط بد که نوم و فقط از نوم
 بدن استند و چون قوه دماغی زیاد محرک و لغت نده باشند این مفهوم نوم
 بود و در عکس در امراضی که قوه دماغی زیاد محرک شوند بدن اشخاص سهر معطر و غرض
 و این سهر معطر همچون بدن ایدر بیستی و هم تنگی و سمنو ایکی باشد
 و نوم خفیف و با فاعده عصب سهر معطر در امراض حاده از علل است حدیست
 قوی دماغی و باره سبب طبعی عمدتاً مانند دیگر نوم سنگین و طبعاً و سفاغه سهر معطر و نامرستری

هر صفت و این نوم عارض شود از علامات ردیه است زیرا که احتمال کلی نیست که تغییر همگی
 در حرمت و باغ هم رسیده و بدان سبب مانع شود و مانع از آنکه اعمال از روفی تطبیق جاری نماید زیرا
 که و باغ همچون آینه بود که چنانچه در آینه صورتها منعکس شود و باغ نیز شبها جارسا که مشاهده کند با روفی آنها
 عمل نماید چنان شی نوری متدازان چنانکه گندولی چون اغیار و عمل آن روی در آینه است تمامه
 بلکه نوم زیاد یا ایدو پستی است چون از خوردن خون و یا سیمونایی است چون در کتب با سیمونایی است
 از زیادتی لب بدن حاصل گردد و بدان که نوم غیر طبیعی است و مرتبه باشد اول انظر
 سومنولانس

نامند که نوم طولانی شد و باغ چون نوم در اصل بهار و دوم کف
 کوما نامند یعنی نوم طولانی شد یا غیر طبیعی در مرتبه سیمونان کارس

نامند یعنی نوم طولانی شد یا باغ عمومی که اغیار باشد و پیش کوفی درین سه درجه نوم باغ است
 که هر چه درجه آنها شد بزرگتر میشود و کوفی نیز بزرگتر خواهد شد

فصل سوم در علامات امراض ازالات و اعمال تغذیه و مشرب است
 از تغذیه فوه یا صمغ کفار دوم در علامات از تغذیه عمل فدا به کفار سوم در بیان علامات
 از تغذیه مشرب کفار چهارم در بیان علامات امراض از تغذیه در دوم در دوران اول کفار سوم
 در بیان علامات امراض از تغذیه در نرسخت و فضولات کفار ششم در بیان علامات
 امراض از تغذیه در عمل تغذیه کفار اول در علامات از تغذیه فوه یا صمغ
 و باید ملاحظه نمود کفار در نشوون طعام و مشرب و تغذیه در شان و تغذیه اول کفوس و قی
 و عمل کفوس و اخراج برادر اما ملاحظه اول در نشوون طعام و مشرب بلکه در

نفس
طبیعی

امراض بطولان شهوت طعام هم رسد که بفرساید او کسی

و باسپکا

شهوت طعام از فاعده خارج کرد که بفرساید مالا سی

نامند خواه خوردن خاک و کج و اشغال آنها و بندرت در امراض کثرت شهوت طعام عارض

و با بولغاری

کرد که بفرساید بولبی

گویند و این تغییر در شهوت طعام با این توستیکی است که تغییر عصبی مخصوص در آلات غذا باشد
بسم تو ما تکی است که تغییر ذاتی و عرومی در آلات غذا باشد یا تسمی است که تغییر می باشد
بوی مطه مرض دیگر و بلکه در اکثر امراض شهوت فزاید مشهور بود که این حالات را بفرساید بولبی
نامند که اید پویشک و هم تسمی است و هم تسمی است

و بدان که دلیل تشنگی در او را این است که در آن دم و نفس سبب زنده مات دم کم شود
و بدان سبب عطش عارض کرد تا انسان آب خورده بدل تا تحمل کرد و چون عطش
عارض کرد و سبب اخراج دم و با بول و با عرق باشد معلوم است که کلی از آلات غذا منتهی
شده است اما موجود همچون عطش این علامات روی نموده است ملاحظه دوم در بیان این
ان است که علامه بفرساید انسان در دم و نفس تغییر سطح بالای از بول و اکثر مخصوص بود این منتهی
و مهارا و نحو ما ذال بر امراض آلات دیگر بود و چون این علامات تسمی است یا تسمی است
آلات غذا دارد لهذا ملاحظه کردن زبان همچون بعضی است و بدان که این محض منفی
با کباره سرخ و شفاف است روی آن علامات باشد در معده و مهارا است معده را در
پهن و سفید علامت باشد یعنی مزاجان را به زبان که در غایت با زردی معده کل تسمی است

تسمی است

علامات باشد امتدادی معده و در اج صفادی را و اسان سیا چشمک حالات ادوی
و فاسد گشتن دم و عصبانیت مکن را هر لا بود ^{غذا} _{لا} حظه سم در بیان علامات از مع
و در اج هر مسیج علامات دیگر بود این مسیج حاصل شود بواسطه امراض و افر
که بیان از این عمل اند و با سبب یا نیز عصبانی چون در لذت سک عا رود در قران امراض
عشر مسیج علامت باشد حال نزع را زیرا که درین هنگام قوه عضلانی فانی گردد ^{دعا}
لا حظه چهارم در بیان علامات که از عمل کمپوس حاصل کرده ^{بدا} _{بدا} که بواسطه امراض عمل کمپوس را
اختلال ادوی دهد که بود الهضم عارض گردد و این بود الهضم در بعضی اوقات اید است
یعنی بدون نقصان حرم معده بلکه از تاثیر عصبانی بود ولی اکثر اوقات سینه تا شکم یعنی
نقصان حرم معده از غریزتی اختلال الی سرطان و آلات آن ^{بدا} _{بدا} که استیم عوام ضعیف
نماند که عدلی ایشان بکل نهد هر بر عینی اوقات ضعیف یعنی ترشح شد در لوبت معده
و غل گشتن حرکت دودی است ولی اکثر اسباب دیگر بود ^{علامت} _{علامت} سم در بیان علامات
از قی بد که فی در اکثر امراض عارض شود ولی در جم کلام علامات مخصوص ^{وقتی} _{وقتی} اکثر تکریم
و حال آنکه باید اید و سبب است زیرا که امراض حجاب عاجز و از آلات نظن فی حاصل کرد ولی
چون امراض واقعه در حجاب عاجز و عضلات نظن غلبه سینه است و سبب امراض
صدی و معده و کلیه و کبد در جم و مثال انها عارض شوند لهذا فی که از انها حاصل کردیم ^{علامت}
و بد آنکه نتیج فی از جمه معالی است که بدون تشخیص بسیار صعب بود زیرا که سینه و
سب او بسیار در نوار است و بد کجه نیز غلبه او ^{علامت} _{علامت} سم در بیان

علامت که از کمپوس حاصل کردند بدانکه چون حسی استلال در عمل کمپوس بدانند تا با نقصانی در عمل کمپوس
هویدا بود در خلاف عمل کمپوس که نقصان عیش لذت نداده حاصل عمل کمپوس باز برای امکان کمپوس
در سده و مکان کمپوس در احوال است. بدانکه این ساز از فرعی تر از این است که باز در حسی
از این است که کمی لوس شده مجذب بدن او که در زیر آله دیده شده در سانی که عمل کمپوس
فایده بود با وجود که غذا زیاد خوردند روز بروز لاغر کردند و این احوالی باید فکری نمود که مهارت
چند روز به کار رفت کشته زیرا که در غذا خوردن محکم است آلات غذا را بدون آنکه حاصلی
از او بدین شود. **ملاحظه مهم در بیان علامات که از دفع بر اثر حاصل شود و در احوال است**
کمی بیست و هفتاد سال اگر هر چه علامت اند ولی جمع این جزء امری شمرده شود لهذا
هر یک از اینها در فصل خود ذکر خواهد نمود

کفار دوم در علامات امراض اربعه است عمل قوی است. چون عروق غذاه در عضا
لینذا اعضاءها مفعی است و علامتی که از او ظاهر شود هر یک مرضی است که نفعی که هر یک از اینها در
تفصیل ذکر خواهد شد. **کفار سوم در بیان علامات امراض اربعه است عمل قوی است که در**
امراض اربعه است کمی در عین بد است که در امراض اربعه است اول اینها شکر است عین و طوط
بدانکه بعضی سریع زنده اند که در آن دم سریع زنده و بدن چنان است که در عین بعضی
باید زیرا که حرکت قلب در آن سریع کشته عمل بعضی نیز در آن اندازه عین بد است
ترویج دم کند و نیز در حرکت عین چنان در بدن و فرج بعضی و این آنها نفس
کرد و این نفسی که در حال صحت حاصل کرد و زبان قرمز است که سه سوس

گویند و تو از نفس را که در حال مرض است ^{دیسینه}
 نامند و تو از نفس بی خصوص موجود است در درم ریه به جهت عرض
 بل کتبت که چون بقطعه از ریه برود هم که در عمل او مجمل شود لهذا قطعات سالم از ریه عمل او را بعد از خود داشته
 نفس را سریع کند و دم تغییر در صدای نفس است و بلکه ریه را در حال صحت صوفی باشد مخصوص که چون
 کوس خود را در صدای انسان صحیح نهند صدای او میدان استماع کرده و این صوت بهتر می شنود
 هر چه انسان جوان تر باشد و بوی عطسه المرض تغییر کند و علامات مخصوص از ای المرض است که
 قبل و با کثرت یافت شود و فصل شدن صدای تنفسی بوجه آینه ها سکه نوای تنفس می تواند
 در ریه عمود نماید و این صورت عمود را هم می نامند که ریه را در خون و با منورم سخت شود و در ریه که
 در حضورت عمود می باشد که در مجاری عظیمه فصله الریه و نیز فصله تنفسی است که ریه منفصطه که از
 اجتماع رطوبت سرزی با ریه در غشای مخاطه فصله این صورت حرکت ریه بطریق صحت است
 ولی تواند رسید بین طریق عمود و نماید هر چه در صورت اضطره صورت تنفسی موجود است و
 سمع و نوحه زیرا که این رطوبت مجتمع در غشای مخاطه ریه مانع گردد و خروج صوت را از او
 در ریه و نوحه صدای تنفسی است که می از ریه تنفسی علامت شده و هم در ریه دیگر که سالم است ^{عمده}
 نوحه کرده صدای تنفسی در او زیاد نوحه و اما که قطعه از ریه علامت شده و قطعات سالم او ^{مضرب}
 معلول العمده گریه که در حضورت صدای تنفسی در قطعات سالم ریه زیاد خواهد شد
 و مختلف شدن صدای نفس را سالم است اول تنفس فصله الریه را سبب چون نرسد
 و دم تنفس را سبب که در نرسد

سیم شش غره ^{در} سیم شش غره
هارم شش غره که سینه بد میدان باله بی

در آب رال حجم شش علیانی کار کولیمان

اما قسم اول که شش قصیه الریه باشد و او قسمی از میدان است که دو وجه یا یک طرفه است ^{حاصل} قطعه قصیه الریه
شود این صورت از ذات الریه در درجه دوم و سوم آن زیرا که پنج ریه در حالت تورم است و
از هم بیخ که عمود بر او دارد و آن هوا با جا ماند که در شش عظیمه قصیه الریه جمع گشته این همدار او
اما قسم دوم که شش مفارقه می باشد و او قسمی است مانند میدان کثیر ترین در موضع قائمه
که حاصل شود این صورت همگانه که در وسط عرض اول مفاره یا در ریه کوچک گشته و این با جا ماند
دوم است اما قسم سیم که شش خمی است و این میدان است مانند آنکه در عمود نماید
در طرف ریاحی نازک و خمی قادر کوزه می که نصف او عمود آب بود که در داخل شدن او
همیشه اعطای که با شش است که قطعه عظیمه از ریه منقطع شده و هر دو آن عمود گشته است
از او سمیع که در غره درجه سیم است اما قسم چهارم که بعضی است سینه بد میدان باله بی در آب
فانصوف در شش عظیمه و قصیه الریه همگانه که در آنجا جمع گشته و هر دو که از میان آن
که نه جایی است که در بین در وسط این صورت سمیع که در او این همدار در ریه سیم است

الان ششمان

رال بر ششمان

رال در ششمان

حلقوی

قصیه الریه

صورت شش

مغاری

زال کار و زال معلومی به یکدیگر در حکام
 که رطوبت در مقوم جمع شده مرض نمونند او را خارج کند لهذا هوای آن نقش عمومی نموده
 مسموم کرده و زال فصله لرزشی بوجود آید هنگامیکه ترشح لغیم در آن زیاد شده هوای آن عبور کند
 صد مسموم کرده و این حاصل است در زلزله ریه و در دم قصبه الریه و شبیه نموده اند این صد البصای
 غلبانی که او را در میان خاک کند آنکه شند یا بالونی یا یک در میان محمد غلط همان بدین
 صد مشخص شود چون در هر دو موضع نشانی قصبه الریه کوش و در زال یکی حاصل شود هنگامیکه حار است
 ریه معلول رطوبت نمونند و موجود است این قسم صد در در جداول اوت الریه و زال مغاری حکام
 رطوبت در مغاری ریه در درجه سیم سل بوجود آید چون زیاد شود این صوت شبیه کرده صورت
 و اکثر این صوت در اجالات در سخت تر فوه مسموم کرده اما قسم سیم که عبارت است از صوت غلبانی
 صوت است مانند زال ولی فرزند آید و با یکدیگر آنست که صوت غلبانی شد بدین فوی برآید
 خاک که هرگاه بالونی نازک در قرب سطح آب در کاسه می بندد صوتی خفیف اذیت شود که
 برال ولی چون لوله را در کاسه مذکور رسانیده بدین صوتی با غلبان شدید مسموم شود که عبارت است
 از کار کولیمان و اما سرفه آن بدینو پانیک است هنگامیکه حاصل شود از
 امراض قصبه الریه در ریه و هنگامیکه از امراض قصبه الریه در ریه و سبب است هنگامیکه از
 امراض آلات دیگر حاصل شود و در وقتی که بدینو پانیک باشد وجود آید سرفه با واسطه غده
 مخاطی ریه و قصبه او بدین ایله رطوبتی ترشح شده باشد چون در ابتدای زلزله و با وجود سرفه با واسطه
 رطوبت ترشح ریه و قصبه او در این هنگام سرفه بلغم خارج شود چنانچه در آخر دم قصبه الریه موجود است

هر قدر که سیمانک باشد سرفه است که از غیر المرض ربه و قصبه او وجود آید یعنی المرض معده و کبد و هر دو ^{سوال}
 خون این المرض اثر نماید بر حجاب حاضر و عضلات بطن سرفه عارض گردد و با الفاسر ^{سوال}
 هنگامیکه سبب المرض عصبانی حاصل گردد پس سرفه که بنوبه و توار آید نیست مگر سرفه عصبانی
 زیرا که سرفه که از قدرت درم یا متصل بدون نوبه و خون در سرفه عصبانی تشنج شد به در حجاب
 حاضر باشد در هنگام سرفه تشنج و جمع و تعب موجود است در موضع حجاب حاضر که متصل است ^{سوال}
 صدر و نیز در سرفه عصبانی در هر دو ریه دما حرمت شود اما اخراج نفث است و دانست که بعضی ^{سوال}
 مقاره با درجه های ربه در قصبه او تشنج شده و بحر ای وین یعنی آمده خارج گردد و اخراج نفث است
 بود المرض ربه را هم کتب کبیت و اهم کفیت است اما کتب کبیت در درجه اول درم ^{قصبه}
 الریه نفث کم تواند زیرا که حدت درم مانع است ترشح بلغم را ولی در حالات مرضی ترشح آن
 زیادند و چون کل فضای مخاطی در ترشح باشد غمغمی نهایت خارج شود چنانکه در همان ^{سوال}
 ربه بود است و بعضی اشخاص هستند که سبب آید بوسه کارانی همیشگی سرفه بلغم خارج
 سازند و این را این فرشته پوزین کریس ^{سوال}
 سببه است اما کتب کفیت آن است که نفث نایزگان
 سبب مرض مختلف است چنانکه نفثی که از قصبه الریه آمد در ابتدای درم او تنگ است و کتب ^{سوال}
 اشتهای درم او غلیظ و در مایل بیشتر و چون در اخراج او قوت را بد لازم بود بعضی او ^{سوال}
 خطوط خون در او نمایند و بکلیس خنجر خون از خون شعری است لهذا از آن خون غمغمی نباشد
 و نفثی که از جابه های ربه بوجود آید علامت بود در درم شد ربه و این نفث چسبنده و در ^{سوال}

والله اعلم

والکثیر سوزن مخلط و چون خون زیاد شود نفست اولون رنگ امین گردد این قسم نفست از نفست
و نفست که از شمار اولی نامند و علامت مخصوص بود را
و چون نفست خارج با التمام و با بعضی از او دم بود علامت باشد نفست الدم را چون همراه نفست دم بود
علامت بود برایت ریه در عرض اسحاق که فصل ذکر او خواهد شد اما توان بود در عرض علامت
بود و چنانچه من بعد معلوم خواهد کرد که گناه خواهم در میان علامت امین از نفست دم
هر چه از آن او در نسخه اید با خطبه خود تغییر در دم نیک و شیرین و حرارت مفرطی از آن مطلق اول
نقایب در دم است و اینها با شماره مخصوصی که با شماره ذکر که در نسخه علامت طبعی دم علامت از اکثر
امراض معصل ذکر نمودیم پس بدین کیفیت در کتبت و با کتبت دم است اما تغییر کتبت
باینکه در امراض که در کتبت است و با آنکه علامت در عمل کتبت نوعی که مراجع اضعف باشد فلهذا در دم گرم کرد
در خلاف آن زیاد شود و مقدار دم که در بدن قرار داده با فم و با زبانه قوی کردند و اول این است
غلبه دم را چنانچه در رموی از جان موجود است چون غلبه دم در تمام بدن باشد نمرج را در رموی است
و چون در یکی از اعضا و او را موضعی گویند و غلبه دم موضعی است که در بعضی اعضا و وجود آن در بعضی اعضا است که در
سبب خارجی حاصل شود و با کتبت حساب خارجی که منع کند و در آن دم را چون کتبتی که از این
طایف نکردن حاصل کرد و طایفی قسم کان دم در موضعی جمع شود و هر عرض وقت همای
انصدح عرف و با سبب الصدح عرف خارج کتبت و نفست الدم عارض کرد و
اما نقایب در کتبت این باینکه تغییر کتبت دم کتبت منفذ که در قسین و البوسین و با
داخرازی بنجده و داخرازی خارجی که فاسد کند دم را و اول آن نامیم تغییر کتبت کلها را

بمانند خون کبکول بافت البوی از بدن کم شود نقصانی در کفیت دم حاصل نشود بلکه در مقدار کم آن
نقصانی بدیداید ولی خون او عینه ایست از نفس الدمی تنی گردید که بافت هر چه کم شود در
دم سبب قوه خوردن لطوات بدن را بخورد جذب نموده و ظروف محفوره احتمالی ساخته
مانی کشند و مزاج الحفایستی و بعضی حاصل نماید زیرا که خون دم مانی شد قوت او کم نشود و در
باید از خون قوه کم کرد و ضعیف گردند و چنین نواقصی سازد و نیز در دم دم قنای
قبیله است که در امراض درج کفیف دم است و عیشی سبزی قبیلین را را با کم شد در
حجرات و امراض خفونی و امراض همدی که قهیرین را کم سازند و سیم تعبیر است در
بمانند مقدار او را نقصان بدیداشد که در مرض البویین ادوی

که در خصوص کلمه البویین کم شود خون دم کلیه رسد البویین خود را با در دفع سازد چهارم
تغذیه است دم است بمانند دم بیشتر شود هر چه سازد افراد دم کم کرد و در این است
که ضعیف شد که در وقت دم خون یعنی مزاجان و نیز بعضی قنای سبب را که دم آنها
ضعیف نماید اگر چه دم این امراض نادر است ولی کثرت آن در این امراض تغذیه است
پتان است و این قلمه خون است آن رفیق بود هر چه است آن ضعیف شد دم نواقص تر کرد
پس برسی الدم است در تن غلظت دم و بعضی در دفعی را است و این که در وقت
ماضی خون که در بدن مانده مانی شود و هر چند قوه سبب است و چند وقت است او را
عموان که در اطراف سازد ولی از او وی این همان است دم است عین طرفی و با
ترس است از بدن خارج شود و دم کمال کفیت فیدم بر کرد و هر چند کفیت او نیز باشد

و اگر کسی سوال نماید که پس از چه است اشاره بدادن مشروبات و غلظت و مصلح کوه که است
به دادن مشروبات و غلظت و مصلحت که بدل شود در طبابت منصفه از بدن را که مصلحت غلظت کند
تخم در بیان اجزای منجمده دم بدن که چون قصد نمایند بعضی اجزای دم منجمد کرده و برخی دیگر حالت غیر
استجدای باقی مانند بان استجد و اتفاق است از جهت و بطوریکه در آن استجد و در خنما به از قهقهه شکی نیست آن
بس بلکه هر چه مزاج قوی تر باشد در فصل نمودن دم زودتر منجمد شود و در ذات لریه و اطراف لریه تا کفان شخص را
صحت منخوف کند فی الفور دم منجمد گردد و در عکس است در ضعف مزاج و در امراض عفونی که استجد خون
باشد زیرا که کله فی من بجای تمام حمل کند و در امراض عفونی اجزاء قهقهه در دم شتر از قاعه است
مروضات که ضعیف است این امراض نافع هستند و در امراض طارده است و است و در امراض و صفات
انها اجزاء منجمده دم و صورت است جهت آنکه در این امراض فیبرین زیاد شده کملول را بر بردی است
منجمده دم را منجمد کرده و در امراض عفونی باقی است و در این رخوه دم را اکثر طباء علمت دانند
در دم و غلظت دم را که در این امراض اتفاق است با قصد ثانی نمودن ولی تواند که اس ملامت در این صفت
یافت شود در صورتیکه غلظت است نه بی این او دم و نیز عمل آمد بعضی اوقات از مسافت زیاد مسافت
و قصد شود بلکه از غلظت رخوه دم به ثباتی است و هر چه شماره قصد بگزیناند چه که بسیار اتفاق شده که چون
حاصل گشتن رخوه و باره قصد دارند و ضررگی رسانده اند ششم و اجزای خارجی که در دم واقع شوند
سایم و در دست و صفرا و لیم و شیر در دم داده سرطانی و تورگی و این اجزاء چون در دم موجود شوند
فانگسند اما ششم و در دست که قصد آنها معلوم کردیم که بواسطه تاثیر آنها در بدن است که بعضی در دم
غذای بد و عادت بد را عصبه امثال آنها بعمل آید معلوم کردند که بواسطه تاثیرشان معلوم است که تاثیر است

مباحث بیشتر شود از جمله زمان سب طولانی ز کرد و اما صفرا بد که تمام اجزای صفرا در خون نیک شود
 بلکه نهانی ماده رنگین آن داد همسایست که عمل که موقوف شود با آنکه سبب باقی صفرا در آن
 منصف کف که در صورت عروق خونی حضرت صفرا از مراره و ناز مجرای از طب مذهب صفرا
 کنند پس امراض صفراوی می آید که در کتب کلاسیک است مانند تغییرات ترشح صفرا را
 اما اول واد بر خون صفرا تمام او در خون می تواند داخل شود و او حاصل است از قسا و عمل که در آن
 اول در مثانه که موجود می تواند منفع شود و بعضی از اجزای اول بدن مجذب کفست که در این سهم را آنچه از
 مریض است تمام شده همی بولی که بفرشته فیور او بنویس

گویند حادث کرده اما شکر که آن بدن می تواند مجذب آرد و آنچه را که عوام گویند شکر
 نموده همین است بلکه قول ماطلی بود اگر کسی گوید که بعضی اوقات دیده شده که اجزای مانی شکر
 بیشتر شود جواب گوئیم که این شکر که در هفت است که بدن صورت شده اما ما که می گوییم
 او نماند با تمام بدن مجذب شود زیرا که دیده شده در تورم و در با آنکه خون در سایر موضع در پی باشد
 عروق لیفا مایک و یکم آن موضع را جذب نموده در حل دم که فانی است کند که غرض
 باشد چون ماده سرطانی و در بگی که در حل دم شود

مطلق در دم در تمام در وقت و عروق است و اینها ذکر تمام حرکت دم تغییرات در اجزای
 فطری که در در شکرانی ذکر کنیم حرکات غریبی است را که از آنجا که در تمام در دم
 است اول در میان حرکات غریبی است که در حرکت قلب قوی تر و ضعف تر کرد و گفته
 هم آن است و این تغییرات مخصوص مریضان است و بعضی در صفرا و در خواسته در ناسان است

همه از مصلحت

صدای مخصوص قلب را که از عبور و مرور قلب و باریک مصلک آن دم جلد قلب را در این
قلب که سر و شها و قلب قلب را سخت و ضیق نماید این صورت بوجود آید و شنبه و اندک از این
بدین و آرزو کردن و بویان زدن از قرار قوت و ضعف آنها و این صورت غیر
قلب اکثر علت روی باشند ولی تفاوت چنانچه دیده شده و انمی شد بدین تغییر
نیج قلب این صورت مسموم کردن چون دختران که مثلاً به جمای عشقیه یا خند و صفا که دم
از آنها خارج شده باشد و گساید که در قنات امراض شده بود که در این اشخاص این
در قلب بوجود آید زیرا که بوقت دم آنها حرکت قلب و مصلک قلب از دم بیشتر گردد
دوم در بیان تغییر نبض و تکیه معرفت بغير نبض در حالت مرض لازم است معرفت نبض در
حالت صحت و اگر چه نبض در حالت صحت قاعده دارد که شامل حال جمع اول و داس بود
که نبض مختلف شود در همان بحسب اختلاف مزاج و اید کویسنکازی و حالت و داعی و
غیرها و لکن حال صحت نبض ارتدای سن الی دو سال صد و ده فرعه و از دو سالگی تا سه سالگی
دوازده الی هفده و هجده سالگی است تا دفرعه و از هفده الی سی سالگی هفتاد و نه فرعه و از سی
شصت فرعه و از آن هر چه بالاتر رود که سن نبض است پنجاه فرعه زند و اید که بعضی اشخاص
بدون حتی نبض ایشان صد فرعه زند و برخی در حتی قرعات نبض ایشان کم بود بطوریکه
از قرعات نبض باید ملاحظه نمود حالات هکله و سما و حرارت بدن را و بد که در در مفاصل
اشخاص قوی استنبه نبض مختل و صلب و عظیم و موجی است در امراض عفونی و عصبانی است
و در قریب بیلان دم و در بحر ان جبهه نبض و منبسط شود و بوی از سبیلان دم دقیق کرده

حال نزع هیچ اساس نشود مگر در مواضع شریک عظیم **مطلب** هم در بیان تغییرات حرارت
 بدنه که حرارت بدنی بیشتر شود چون کی از اعمال او مضطرب شود که این سبب محمی بود که
 و قبل شود هنگامیکه کی از آن اعمال ضعیف شود و با آنکه من طوبات بدن به مرکزین شود چون
 هنگام فقره نوبه و ایضا تغییرات حرارت بدنه در امراض عصبانی و در حالات نفسانی چون غم
 و خوف و غضب و مثال آنها در درام ساده چون مفاد است طبعیت زیاد است لهذا حرارت
 بدن بیشتر بود و برعکس است در امراض عفونی زیرا که در این امراض مرض غالب بر طبعیت
 و طبعیت نمواند بدن مرض مقاومت کند و لکن در نوبه و در سببهای محرکه حرارت بدن بیشتر
 بدلیل آنکه در هر دو مرض وارد میگردید بدنی که در هنگام قوه کلی است **مطلب**
 که در تمام در بیان علامات امراض از تغییرات در تشجات و فصلها که ما بین تشجات است
 کثیری است چنانچه در هر یک بیان شد و بهم چنین در امراض این تناسب خود را اظهار کنند
 زیرا که دیده شده در بعضی امراض بالاتفاق تشجات بدنی قبل کردند چون در جهات ساده که در
 ابتدای آنها تشجات قبل کردند و چون مرض رو به بهبودی کند دوباره تشجات بعد از تشجات
 از عادت معهود اخراج کردند و هر چند زمان غمت داشته در تشجات طول بود خروج از هنگام
 که این تشجات خواهند بود بلکه حران اکثر عبارت است از جهت تشجات بدنی بیشتر
 بدلیل تشجات کثرت و کیفیت تغییرات غذا خوردن و غشای مخاطی و سردی و سبب
 دفعه که بدست آن شود تشجات آنها کثیر گردد مانند کلمه و غده و براق و پستان بود و هر چه از
 و سبب آنکه که به نهار رخ نما بدقت اکثری از آنها تشجات و غشای مخاطی که در جهت مقدار خونی از

آن لغم مخرج شود بواسطه مرض مغز که کثیری از آن نشت نماید و غشای سردی که در حال صحت تقدیر
رطوبت سردی خارج کرده که غشای اولیین سازد در حال مرض انقدر مخرج کردند که غشای سردی
مکونند و نیز کیفیت ترشحات تغییر پذیرد چون در زکام که در استه لغم مخرج است از او شفت
در وان و با حراف و کم غلیظ و اصفر اللون کرده و صحبت عدت او جلد بینی را محکم سازد
در کیفیت بول و براق و شیرین است کثیری است که بکلی در امراض مخصوص نخود به فصل و کجولند
و در اینجا مختصر این میباشیم پس بدانکه در بول تغییرات زیاد است که غلبه از معالج اعتبار کنند
سویه عدم ثابت آنها و لکن بعضی اطباء را اعتسای زیاد بدن علامت باشد از سحره بلکه بول غلیظ و
تر کرده از ترور مقدار و جنس شکر و در آنکه او منوط بحسن شکر و غذیه داد است و ایضا باغات بول بعضی
اخراج خارجی که در بدن واقع نموند خارج کردند بکلیس سمومات و ایضا میباید در بول علامت جمود
و فیلی باشد و اگر چنین علامت را در علم شیمی اعتسای زیاد بدینا باشد ولی در علم طب چندان خواه
جمعیت به حال از او معلوم شده است و ایضا بدانکه در بول سه چیز باید ملاحظه نمود غلام و اخراج طانی
و اخراج رسوب او را نه اما غلام برده انی است و فبق که حکمای قدیم او را علت روی میدانند
نه اما اخراج طانی او که چون ابر در میان او طواف کند و حاصل شود از بلغمی که از غشای شانه مخرج شود و
رسوب او در حجاب رسوب او را بیشتر بود و خوف امراض عصبانی که رسوب او در فلبس
و نیز در استهای او را هم رسوب او را کثیر کرده و درین هنگام عکس باشد به جبران جبهه و در امراض زمین
غبار امراض فترس و سسک مشابه رسوب او را فلبس باشد و در زنان رسوب کثیر از مردان
و بعد از اکل اغذیه حیوانی و بعد از سیلان سایر ترشحات دور کم میل نمودن مشربیات رسوب او را کثیر کرد

و بول اهل اللون باروسب زیاد علامت بجران باشد : و بعضی طیب را اعتقاد بر آن است که بول
نیوان تشخیص صمم امراض را نمود ولی این قول خلاف است و در مرض بیشتر مستند که تشخیص آن منحصراً
بول است کی مرض دو لاسب هوکری البوسین ادوی : و مرض دو لاسب تشخیص و لطمه نمود
باخراج بول شهاب دریافت شدن افزای علوه دراد و البوسین ادوی تشخیص یافت شدن این
در ادار و تشخیص و لطمه شود و ادویه که در ادار را بگویند و با آنکه بند ریخ است بدین ترتیب

در او بچکانند اگر استجمادی از برای این رخ و لطمه معلوم است که
در او میمانند و الا فلا و بلکه بول تواید حاصل دم و رم و سنی شود و چنانچه
هر یک را در فصل خود در سر مکتوبه ذکر نمودیم : و بعضی چون مستند لطمه سفید شود گویند که بیشتر منجذب باین
ولی این قول خلاف است و بعضی ادوا بوسطه این است که باقیقات و ثو

در ادار زیاد شده و با آنکه ظنم و مارم در آن داخل گشته است
عروق در امراض و ادبتر خون سا برتر شخاست بدنی و بسته مزاج و غذا و مکان و حرارت در درشتی
که بواسطه آنها مختلف گردد و از مقدار و قوام و لوان که زیاد یا کم یا قیق و با مزاج باقی بکشد و با صفه اللون کرد
در بعضی امراض زیاد کرد و چون مرض سل است که تب ریم بدم : و عرق اکثر حالات عرق است
: چون در طحال و زنان و امراض حلدی و بالعکس حالت فضاپی دار و در دم است و او را م
: و در بعضی اوقات سون عرق سبزه صراط مرض مخصوص است که افسردوز

نامند و زیاد شدن عرق عمومی نوعی که تمام بدن عرق نماید است ولی موضع او زیاد است
در بعضی اشخاص در باد و بعضی در ابط و در برقی در بعضی در شال میمانند و ثو و لطمه لصل صحیح از برای زیاد شدن

عرق موضعی تا سجال میدنند است هر چند احتمال کلی برین است که از بطور دوران دم بود آنچه
ظاهره جلد که بدن بسبب نایبیت دم کم کم از جلد نمایانگردد شدن عرق که خشکی میدنند و در وقت
ردی است در امراض زیر که درین هنگام جلد از حالات صحت منحرف شده و قوه حیات میل
نموده است چون در مرض محرقة و دلاب استقامت و در نظار اولی چون درین امراض بعد از
جلدیت در آن رخ نماید غلات جدیدی باشد و بعضی عهد نشان بر این است که در تمام
عرق خارج شود و عرق دموی حاصل گردد ولی در این صورت صفت نیت مکرر است که دم جلد
که در بعضی مواضع که جلد ریز باشد برود نماید بنا بر تغییرات جلد در امراض مختلف است که در این
قوه حیات و اگر چه یک جلد را از دماغ با خفای اولی در یک تغییر نماید که با حالت صحت
اما در بعضی امراض تغییر کنونی در آن جلد رخ نماید که بدن تشخیص مرض شود چون رقان و در وقت دوران
ساده بواسطه سهولت دوران دم لوان جلد اجرت و خشونت کرده و بکس است در امراض که بواسطه
عقونته هوایی و با سم حیوانی دم فاسد شود همانکه در نوبه لوان جلد تغییر کرده و در وقت نوبت زیاد
تبدیل امراض خناری و سرطانی اند لوان جلد ایشان زرد کاهی و در رقان و امراض کیدی لوان
جلد زرد نمیشود و در جرادل نوبه که هنگام لرز او بود جلد بی رنگ گردد زیرا که دوران دم بی رنگ
دور و باو طاعون که بود تیره شود و اینها لوان جلد تغییر نماید یکسال در دوران دم پیدا کرد اگر چه
دم را تغییر نیابد چون در نوبه قلب در خونین که لوان جلد در آنها تغییر نماید
و نیز از تغییر جلد است که در او پیدا کردند چون اغلب آنها امراض اند هر یکی را در فصل خود ذکر
نمایم و در تمام از آنها است که در نوبه غلات بودت مرض را اول از آنها حصه است که

که بفرمانه ششبی

گویند که عبارت است از لکه های قرمز منقبض مانند لکه کهنه
و سبب او قوی شدن دم و تشنگی است و در سخت جلد است و این لکهها علامت بودند جهات
و عفوئی را شخصی در محرقه است دوم ثبوتند مانند عرق که در انهای برآمده و بقدر ازین هموار است
باشند که بفرمانه سده میا گویند و عارض گردند در لکه علی الاتصال عرق

از آنها پالاید و علامت بود برضا و دم و علامت روی باشد امراض عصبانی را
در بیان علامت امراض از تغایر در اعمال تغذیه و این از دم علامت باشد یکی اهرال و دیگری سمن و در
امراض اهرال عارض شود زیرا که بدل با تحمل کم رسد و در این هنگام بدن در سوت خود را بدل با تحمل
ساخته لاغر گردد و مانند آنکه در اکثر امراض منجم حاصل بود و سمن عبارت است از امتلاء با قوه نیروی از
دموت کثیر و این علامت اکثر در سمن و قویست چون علامت نفسانی را صد می نمود و نیز به سبب
ای که سوزنی فرعی زود در و این فرعی علامت بود صحت قوه هاضمه و سبب علامت مده را که
دارد با پوسکاری بی بد که تغییر در عمل تغذیه و کمبض تواند باشد چون در عظم کبد و طحال که بفرمانه
ای بر روی آن آلات گویند و چون بعضی آلات را قوه تغذیه
صغیر گردند چنانکه در بعضی این غده سمن عارض شود و این علامت را بفرمانه بر روی
خویشند و برباد است که حجم بواند تمام بدن و بعضی از آن
و حال آنکه فرعی رسد و عظم باشد چنانکه در استخوان چون عظم شدن حجم بدن بواسطه استغای
او بفرمانه انازا رک و چون موضعی بود او دم
مانند و نیز در او دم حجم بدن بیشتر نمود ولی از جمع تغییرات موضعی عظم و صغیر شدن سمن اکثر باشد

و لکه کهنه

و بطین صغیر که در قوای حضانی و ایادی و قوای سرب و پا و عظم که در بطین در او را مله و صفات
 و شرب و کبد در رحم و نیز بطین نسبت اجتماع آنجکه در رحم در آن حجم کرده و اختلاف بسبب
 اختلاف اسم بود و حاکم در اراضی فطریه المصل ذکر خواهد شد و در هر صورت این قسم بود که بطین
 عکس از وی پیاشته و نیز بدانکه عضلات در اکثر اراضی صلابت خود را بدلیل انقباض
 و این کینت عضلات قبل از قرار یافتن بود و در او را مله و بیضه که آلمان در شفا صحن
 عارض شوند و عکس آن شد بدین معنی که در اراضی نرم و عطفونی در آن صفت کینت بود
 فاد و طوایف مدنی عضلات کینت شد بدینکه مانند مازند محرم و طوایف و شفا صحن
 آنها نیز و علاوه بر کثرت تقیه خفایات که مخصوص در تقیه خفایات که
 و غنی کثرت و کثرت تقیه نماند چون سرطان و قورچی و صلابت و امثال اینها بود
 عمومی فوبه و چون عمومی کردند فرا جراحی و با سطلانی و با نور کلی مانند
 فصل چهارم در علامات اراضی از آلات و عمل تامل بدانکه جمیع علامات که از آنها
 کردند هر یک برای خود مدعی باشند چه کیم تفصیل در باب تمیز فائده ذکر کرده و معلوم
 و آن است که تغییر بسیاری در دماغ صغیر در برخی ادوات صورت جهت مرضه بطین
 اصل حجم در چهار اراضی از فقه علامات از بابی اتصالات علامات قرار
 قرار کرد و درین رفتار باید به جز در ملاحظه نمود اول است قرار مرض که بفراتیب

نامند و دوم است در حالت مرض که بفراتیب بر بود
 یعنی طول بود اما ملاحظه اول که قرار مرض باشد منقسم شود به قسم متصل و منفصل و قسمی که بفراتیب

و بیم است و در بیم

ریمان

خوانند

اما قسم اول در بیان المرض متصلی است

آن است که علامات مرض لا اتصال در بدن نوبه بود ولی اتصال علامات نیز حرکتی
 خوانند باشد که در برخی اوقات در علامات حادثه غیرتی تخفیف پیدا شود و علامات در مرض
 متصل اغلب آن بود که در شب شدت پذیرد و در صبح الی اصل درباره این گفته شده است
 قسم دوم که منفصل باشد و در درازا و در وقت است که گویان علامت بعد از علامت در مرض متصل
 و بعد از انقطاع آن است زمانی علامات تکلیف یافته و در یکی موقوف شود تا نوبه آینده که در وقت
 عارض شده علامات رخسار و در شجاع علامات را در هرگاه که

در زمان وقوع او و غیر کسی
 و زمان وقوع او را انی رکسی

مانند است
 و نوبت نوبه تا حال معلوم نشده است ولی چون درین المرض علامات گاهی
 در حرکت و گاهی در حالات توقف اند بگویند گفت که نوبت مکرر در علامات تازه
 در بدن که چون علامات صحیح حالات حرکتی و حالات بی حرکتی را بگویند بهم رسانند
 دایره در اجزای المرض و موضع حملات نوبه بی و اوج عصبانی نبود چنانکه هرگز در حالت
 بر آنست آن زانی شخص دارد چون در ابتدا فشرده و بعد جرات و پس از آن عرق سردی
 کرد و بوی که فشرده و جرات و عرق علامات مخصوصه نوبه است و اگر طایفه
 بر این است که این جمعی است که خاک قوه حیات با خرابی عفتی که در بدن دارند
 و پس ضعیف بدن است که اسن اجزاء ظاهر را از بدن رد نماید و بدن خسته بعد از جرات نوبه
 سحران عارض گردد و خون اجزاء ظاهر در وقت اول بجای دفع نوبه این عملی و در وقت دوم

دری که گفته

دلی میباشند ولی چون به کلی فضای خارج فاسد دفع نشده بود زانی معین تا با حرکت
توجه حیات و فضای خارج فاسد در خمیاید که این را توبه نامند و دلیل صحیح آنکه حیوان بود همان
ساعت معین غایب شود و در ساعت معین دیگر دفع کرده معلوم شده است هر چند معلوم
که این تیر چون اجمال طبیعی مانند جمع و عطفش و نوم و غیره ثابت معنی دارد اگر چه ممکن است
تواند از ساعت معین را تغییر دهد ولی خلاف طبیعت است و بدانکه هر چه است
اراضی توبه دل که از سایر اراضی است یکی آنکه طبعی در ارض است زنی است مخصوص دفع
نماید و دیگر آنکه اودیه مخصوص کتب توبه هستند چون گفته اند که ارض این اودیه را در طبع
سوی طریقی منزه توبه بود ولیکن ثابت این را عطا و نمود که هر که توبه بی خطیاست چون در
دوم زیاد فاسد کرد و توبه غایب شده یعنی در توبه دوم باسیم نموده اولاک نماید
تو قسم نیم از فساد اراضی که در میان هستند حالات است بزیر این قسم اول زانی در
که علامات مرض اتصال است ولی در شدت ضعف این علامات فرق معین
باشد که گاهی آن علامات حاد و گاهی خف هستند به گونه ای که معینان گفتند که این قسم
آخر از نوع علامه نباشد که از اراضی متصل گفته که در حدت علامات تغییر توبه
از اراضی توبه کردند که توبه آنها معین دو وضع باشد اما علامه دوم در میان در حالت
مرض است که تغییر یافتن توبه حیات و این تغییر یافتن توبه حیات را که عبارت است
همچون توبه حیات فحالات و در حیات مخصوص مخصوص معین است که حیات است از اراضی
نور هم است که حالات اول را بر دو توبه را بر توبه و ثانی را بر توبه و رابع را بر توبه

در یک این درجات مذکوره خلاف هم سازد در طول این فصل چون همانکه هر جوانی را
 طول و قصر بودن دوام مختلف است و عوارض را همان است که طبع است نتواند مرض را در وقت
 با یکی از درجات ادراغ باع سازد ولی خیر است بلکه در هر صورت هر قاعده خود را خواهد
 نمود ولی نتواند طبع در درجات شدت و ضعف بداند و اما خطه سید
 دوام مرض چون فصل مذکور شد که درجات مرض تفاوت است ولی عوارض همان است
 که تغییر است حالات سخت اطول اندازند مگر سبب آن نبردت طولانی باشد
 چون سبب مرض مندرقا و مدت طولانی بداند مرض هم مدت مدیدی طول کند و اگر
 ان واحد سبب هم رسد مرض هم فوراً عارض شود و چنین وقت صحیح است را مدت زیاد لازم
 است و اما که مرض مختلف تفاوت است مانند از قلم که در قسم قسم معده است و اما در
 زمانه که بومی است و قسم اول است عبارت از مرضی است که طول زمان آن از دو
 سه روز بیشتر نشاند و قسم دوم که امراض عارض است عبارت از مرضی است که شدت زیاد
 و در درجات فحشوی که در در شخص باشند و طول زمان این قسم از امراض از چهارالی
 چهار روز است و قسم ثالث که امراض مزمن است عبارت از مرضی است که در زمانه
 در حیات و خلف است باشد طول زمان این قسم از امراض چهار روز الی چند سال است
 مثال قسم اول جمعی حصصی که مذکور شد فقره و عبارت است که آن عمرتی نیمه فانی شود
 که جمعی بومی نامند مثال قسم دوم فلفله و ذات الریه و دهن و غیره است که از مرضی است
 مثال قسم سوم است و چهار بر که امراض مزمن است که هر چند در آن بطور فوری در زمانه
 میزند

قسم اولی

بعضی از امراض زیاد مزمن گردیده باشند از عادت نمودن طبیعت با حالات طبیعی میسرند
بنوعی که معالجه این قسم امراض زیاد نصرت اولی طب باید ماکوسل معالجه باشد
فصل ششم در بیماری امراض که علامت آن در کله امراض منشی که دیده بشود است لکن قبل از آنکه
از این دو حالات رسیدن آن امراض مزمن شود دوباره عاود گردد و مکرر از مزمن شود اما که نصرت
خود را بشود لکن در اینوقت باید ملاحظه نمود جهت مرض اسباب صحت و نقایص و اسباب مرض
در کار باشد اما ملاحظه اول در جهت مرض نکالات صحت یعنی نقایص نامند و این عبارت است
از جهت نمودن جمیع افعال بدن نکات طبیعی که چون ذکر حالات طبیعی منوط به علم قری بود
در این موارد میباید دانست که در این مکان لازم است ملاحظه نمودن اسبابات و نقایص است
مسئله که در علم امراض سرطان میگویند قهقری را که فوراً در قیامین میاید بطرف شرح که آن شرح
مانند عرق و در آن احوال آن را ملاحظه میمانند عرق و باطل آن مقال قهقری نماید و باطل
در این مکان اسبابات معلوم میباشند صفات مرضی که نصف باقیه مکرر گردیده و در وقت
حالت که معنی هموس و ظاهر کرده و شرح شده است از کله که شرح کرده باشد و طهای قدیم
اغشاف این دوره است که سرطان عبارت است از جنک طبیعت یا مرضی که اشارت است از قول
دورهای مخصوص فرارده اند یعنی سرطان ابامی که در آن است طبیعت را در مرض و صحت بود
سخم و هضم و تنفس و چهارم و هفتم و هشتم و نهم که در آن است علم مرضی در وقت بود
نهمینم که با عضا و اجزای بدن رودی ترن نام سرطان است و هشتم و نهم هم در آن است
و سرطان او در سنه دوم جدید نه رودی اما عضا و طهای قریب سرطان است که علامت آن

شدن مرض نرسب موقوف شدن او لهذا معلوم بود که هر وقت که فوه جهات نوازند
 بر مرض شود همان روز سحران و اختصاص بر روزی دودن روزی ندادند اما نقایات در مرض
 بد که نقایات حلالی است فجماعت موقوف شدن مرض که موقوفت کلی حاصل نشود باشد که
 اینصورت اعمال و افعال کمالات طبعی گشته دلی حوان در عمل حلال بهم رسیده بود در حال نکاد
 بهم رساند باید انهار را بنویسند ملاحظه نمودند ان آتقی را که مرض در آنها ممکن بود و برقی انما مرض
 نقایات فبلا لیس طبعی است از این صفت عمومی است که دم کمینت نکند نقایات در حوان
 بدن فوه که در دفع نقایات اسماح او فواهم شده و بیوت نرسب که نرسبند فوه فبلا لیس که
 غده او رسیده بر زودی مدب منجم حشری باقی نگذارد اما ملاحظه دوم در مثال مرض
 بد که مشغول شدن مرض بحمل دیگر است که در کمرگان آن مرض بسیاری دیگر مثلا در صورتی که دماغ توکی الحس که
 باشد فبلا لیس مرضی در بدن اشخص مانند با در رخ موقوف گردید و باشد بر بعضی او و دم دماغی عمل
 و با که مرض کجی خود بر نرسد و لهذا از مرضی موضع دیگر اشغال نماید و یا که بر می در موضعی از مرض
 بدن موجود است که در اسطه عروق فبلا لیس در اصل دوران دم که در دور هر کی از این تمام اشاره
 مرض است موضع اول اما ملاحظه سیم در مرکز و استهای مرکز در حالات طبعی حلال
 زیرا که مقبول بعضی بودی دلی حوان او او فواهم است بعضی علامات مخصوصه و الله که هالک
 گویند و این حالات ترخ الطول و قصر کرد و دار فکدن و طبعت مرض شخصی است که حسب
 مرض صانم هر مرضی را در حالات ترخ علات مخصوصه باشند که هر یک را در مکان خود در خانه
 بود و دلی در هر صورت علامات عمومی است انزال شده و بر در بیماری انزال فبلا لیس

شدت حکم سبب تعدد المعرفه بکلیه و حدوث است : و این بقدمه المعرفه به قدرت با حجابی
 از آنچه حجابی بشود و خوشحالی و با امید بودن مریض و حرارت نفس با رطوبت کمی و آبی نفس و وزنی
 و ظهور علامات بحرانی علاماتی می شود و این بقدمه المعرفه جبهه و عکس نهزال مفرط و تغییر سمانی
 و ضعف بدون سبب و اختلافات قرعانات نفس و عرض فواق و بافت شدن کله های
 نافرمانی در مواضعی که زیاد در سایر جاها محاسن میرسد و نفس گوید که گمشدگان فرج کل
 از اعضا در در فرقات می آید و در اطراف کله و سایر نشانه بدن از علامات حاده و عارضه در این
 و فردی دلالت کنند بر در اتمت مرض و اذیت مرض :
 فصل نهم در احیای المریض است در آنکه بعضی منسبت المریض شناخته نموده اند که بعضی علامات صحیح و جاب
 شناخته کفوف و ماهی قسم که شناخته نموده است که از علامات و افعال و از قوه حیات
 قسم مرض هم شناخته شود که از علامات اعمال که علامات باشند المریض را در معرفت در
 حسیست حیات و مرض همان است که از عهد انوار علم و با سبب تعریفی بهم رسیده و
 حول کل تعلمات در اعمال و حریم فرج از تعلمات حسن و تعلمات فوه محرکه عمل می باشد
 صبح المریض نیز مطلق به تعلمات همین و قوی باشند و هرگز از این و قوی نبودند
 کوه و بزکانت و به فصل گوید و به تعلمات مخصوصه : پس در این صورت امر
 به قسم است و چون سبب این المریض نیز که در اجرای صلبه یافته بدن مرض نیز یافت می شود
 آنکه متعلق با علامات مایه فصل گوید که مایه تعلمات مخصوصه اجرای صلبه یافته است و اگر کسی بخواهد
 که هر یک از اینها که عظام و قروح مفضل و جراحات حاده و در نه که استغنی از این بر قسم

جواب گویم که اینها در حقیقت مرض نبوده بلکه سبب امراض خواهند شد و مانند آنها سبب لایب
 سبب از آنست که مریه گاه خود را بدو و لیکن از جهت نبوت معرفت با نهاد و فهم دیگران سبب
 علاقه و محبت مرض را محو یا تقصیر کردم بر فهم بنده قسم اول امراضی باشند که سبب آنهاست که از کما
 قوای حیثت در اجزای صلبه و مایه بدن بنده قسم ثانی امراضی باشند که سبب آنهاست که از کما
 قوای حیثت در صلبه و مایه بدن قسم ثالث امراضی باشند که سبب آنهاست که در خصوص قوای
 در صلبه و مایه بدن بنده قسم رابع امراضی باشند که سبب آنهاست که در خصوص اجزای خارجیه بدن
 بنده قسم خامس امراضی باشند که سبب آنهاست که در تقعر کفان و تقعر اتصال در اجزای بدن
 بنده و هر یک از این تخفیف مقصود می باشد بنده پس بدانکه قسم اول امراضی که سبب
 امراضی است که حاصل گردند از کما و ت بهر سببند قوای حیثی در اجزای صلبه و مایه بدن
 که بفرمانه این قسم امراض را استیغنی و نیز در بطاسم بدن بنده
 مانند و انقسام باید برنج سبب سبب در همین و عشرت هم
 دوران دم و بد بدن حرارت و زیادتی حس است که بفرمانه انفلوآنسین
 مانند یعنی امراضی وری بنده سبب در هم در
 بدل از آنرا با خلط معصوبی که بدن واسطه حجم خود که نظیر استیغنی
 مانند یعنی سده و عظم اجزاء سبب سبب فاضله
 شدن زخمات است از ماده امراضی طبعی که بفرمانه معبر و یا کزنی
 مانند یعنی از ماده زنج مانند مرض دولا ب بنده چهارم در سرع شدن دوران دم
 و خارج

مستحق

گردیدن دم از او عینه خود که بفرانسه مجوز از بر التیف یعنی زلف الدم قوت نامند
 سلسله پنجم یافت شدن حدت و زکات و محضو به در غصب که بفرانسه مجوز از بر
 یعنی اوجاع عصبانیا نمند و در خم تا پاید از دقام نجکانه در مرضی است که حاصل شود نمند
 از نقصان قوای حیاتی که بفرانسه استینج و هم آتونی نامند
 و انقام یافته است بهفت سلسله اول در بطی و غلبه گردیدن دوران دم و حرارت
 و حس است که اوتوبه مخصوص نامند بفرانسه عموم صاحب که در نقامت اکثر امراض
 یافت شود پس سلسله دوم یا کله موقوف گردیدن دوران دم و حرارت و حس
 در موضع مخصوص که بفرانسه عافون گویند بفرانسه موقوف عصبی سلسله سوم نقصان
 حس گفته است که بفرانسه از در پی نامند بفرانسه عیبر و قوت
 سلسله چهارم قبیل گردیدن قورس مجذبه عروق دم است که بفرانسه مجوز از بر
 گویند یعنی زلف الدم منغفر پس سلسله پنجم قبیل شدن یا با کله موقوف شدن
 قوه عصبانیا است چون بهوشند و انلیج و خنق و در ترخا و غیره پس سلسله ششم
 نقصان کیفیت دم چون انبی سینه قلقت دم پس سلسله هفتم کم شدن قورس
 قبض و بسط **مجلس** مجاز و مجا و لیت است که بفرانسه و بلاط سلون
 بفرانسه شدن خورد نمند و در خم ثالث از دقام نجکانه در مرضی
 است که سلب انماست که قورس حیاتی و منغمم گردن سلسله
 سلسله اولی در لغزات مخصوصه گفته است که بسبب ان بفرانسه در قورس بفرانسه

یا حیوانات غیره در پستان پشم اند سرطان و تو بر پشم و خازیر و دیاسید
 سلسله وقت شدن ویران معدوم و محبوبه \vdash سلسله دوم در تقابله در اعمال در
 غیر و عصباً ظهور نمایند و بفرانسه نوری ز خوانند لغز بقدرات عصبانه
 سلسله سیم در تقرب بافتن کیفیت ز شیخیه است چون البومین اوری و غلظت
 و غیره قسم رابع ز در تمام بچکانه در مرضی است که سبب آنهاست که در و در
 اجزای ناعمر ز در رض با خارج در بدن \vdash و منقسم شود بر پنج سلسله سلسله
 اول دخول انچه عقده است مانند و با و غیره \vdash سلسله دوم دخول اجزای
 سرب و مخصوصه است مانند سنبلیلی و طحون و ابله و غیره سلسله سیم
 سلسله چهارم در اصل شدن سبب مغذیه وجود پیا و نباتیه است چون سم الفاسف
 طریقه تک حار و کچله و غیره \vdash سلسله پنجم دخول ریم است در دوران
 دم بطریقه جدید نمودن چون ریاضت و کسانت یعنی مزاج ریم
 سلسله ششم در اصل شدن اجزای خارج و صله حکیه است در بدن مانند
 کوه و غیره \vdash قسم خامس از تمام پنج گانه در مرضی است که سبب آنهاست
 که تقرب مکانیه و تفرق اتصال و غیر منقسم شود بهشت سلسله \vdash سلسله اول
 در کمر عظام که بفرانسه فی الکوترا گویند سلسله دوم در خروج مفصل
 که بفرانسه لوک بیون نامند \vdash سلسله سیم در حفظه اعضا که رطبیه
 فرنگ اورا گویند و سلسله چهارم در کسجه شدن اجزای ریم که بر فرانس

مریض نامند بی سلسله پنجم در درجات عاده که در کف
 مشهور پیر است سلسله ششم در درجات فرسته که آنها را به فرسته
 الریه نامند یعنی تقریبات سلسله هفتم در درجات نهار غیر طبیع
 است که در شبهاست کوفیه اهل فرسته او را فیستول گفته لغی
 ناموس بی سلسله هشتم در درجات الاث و در حاده فاعده دموی
 است که به فرسته موم به در بلائمان و سبب تو و سبب تو کون است
 با سبب در علاج امراض بطور عموم که به فرسته تو است
 نوال گویند تقریباً این محاطه عموم مدانکه منظور از این علم موقوف
 نمودن تقریبات حالات صحت است و در سبب شناختن علامات امراض
 و نسبت ردویه و تدبیر حفظ صحت بدینسان و چون محاطه مخصوصه هر یک
 در امراض را در شفا بنه ذکر شده است پس در اینجا بطریق عموم
 ملاحظه بشود در سه فصل است بی فصل اول در امراض امراض
 فصل دوم در محاطه از فرار و طرزیکه از حکا قبول شده است فصل سوم
 در محاطه تدبیر و رجوز مداد و اینه فصل اول در بیان نشانه
 بمحاطه بدانکه ات راه عبارت است از تدبیر و علاج در مرض زخم
 و علامت ناقصه و موجهه در مرض و این است راه بود سلسله دلائل
 یا به بجز به و باب تبیه کردن مریض است امراض بد لایه و این

حامله شود معرفت نام در جنس و حدت و رفتار دستکام مرض موجب دسم مابین مر
 ض و زودیه مؤثره مجتنبه و تدبیر لایقه کم بجز استهلاک استخوانها نباید نسبت کند بود
 مثال آنکه در سکه اشاره و لیسیت مراد سوزاق دم را بود وسطه کلمه غرقا و کم نمودن
 فشار دم زودیاغ و بر اینم زودیه دوم مایلید باغ شود اشاره و لیسیت به کار رفتن
 با شویب و ضحی و خردل در ساحقن و در خن چون جهت از عدم بواس است لهذا اشاره
 است رسانیدن بواس قابل منتقس براد و در استلای معده تنقیه بود وسطه فی مغز
 و در دم استعمال در نین زودیه صنفه در تخناب استعمال معویات که این اشاره
 را است این دلیل نامند و در اشاره بدو باید ادویه به کار داشت که در صحت
 در مرض اثر مشخص داشته باشد اما علاج مجرب که بفرستد امیر شمس نامند
 یکا نوع از معالجات مخصوص به یک نمکه عالم به علوم و فنون طبی میسند و
 مابین از زودیه و مرض را انداختند که زنها را طیب مجرب نامند و در این
 از برادر طیب عالم غیر مرز و در مالابن است و خطیب با نوان کرد و کرب
 به علم و لاف زن در این فن لجه اگر چه بعضی اوقات طیب عالم با جار میگوید
 بر اینکه دور مجرب به کار دارد و یاد بود که سبب مرض نسبت دور بدو بر طب معمول
 بود مانده گفته در نوبه و میگوید سبب در سقفس و سایر در خا نتوان گفت که
 این طیب مجرب و لاف زن است و چون نام لاف زن را بر دم لهذا
 چنه طبع بطور اختصار در این باب بیان مر نامید آنکه با عقدا حضرت حکیم چای

ولاف زنی و چوستانی که در حقیقت از جمله اعمال فحیه و شنیعه در افعال روزگار
دردا سناست فغزلیک و عمل مستحسن دلنه این زمانه را به رستم و روح بازرگانان
نقد و صلب منفعت که در دیوانه بی نوع انسانی با الطبع و الفطره مایه صحت
و خلاصی از آلام و اسقام و درد جاع میباشند که چون علتی بر شخص وارد آید
به جهت تنفر طبیعت از آن علت همینکه که خود شایسته و چاره جو سر نموده
گوید که رافع استقامت منم و احدی نتواند رفع این را نماید و در نتیجه حال چنین
دیوانی کرده فلان و فلان را معالجه نموده و فلان تمیل و فلان صلعت گرفته ام
مردم را با میل و طریقی خود تا بر که در معالجه امراض رجوع و بر نمانند
به خصوص علوم نامی که لذت و غنم و علم شعور اعتقاد ایشان بهم
سایده بد آنها رجوع کنند سهل است که مردم دیگر را معالجه
ایشان ترغیب و تحلیص نمایند و آنها را افلاطون زمان و در سطر دورانی
و لغمان دهر و جالبینوس عصر دانستند و در نزد سایر مردم بد نبودند
فلم دهند که فلان حکم لغمان و مسیح است و مردم را به دم عیور
رند و نمایند و در این بابینها که اکثر چاره جو سر و لاف زنی و خود شایسته
و کذب اطباء دیگر را شعار خود نموده و خود را در هر که مسلک اطیباتا
زند تا مردم تو قدر در خزان به ایشان نموده مال خود را به مسیح و
مغایبه کنند اگر چه بسیار بیم و خیس بودند اگر چه در فن طبابت لاف

لاف نئی و چالوسی با انواع مختلف است
در عمده ماه و قسم اند
که بجزگه نه هستند که نه سایر پریش از طبیب دانند و نه خودشان خود او با
چو این معالجات امراض صعبه و عظیمه نمایند مانند بعضی بره زنان
و قابله گان در دادان و در ادیش و سیاهان و غیر هم که معالجه اکابر و
اعیان و اعظم دارگان نموده و با وجه نامقبول افتادند غیر ایشان
در عقب بر سایر اطباء حاذقه رجز خوانند و سحره گوئی کنند و سحر دیگران
هستند که با هم طبیب معروف و بلیغ حکم مشهور و نه الحقیقه از علمش محروم
و لاف زنی این گونه اشخاص نیز بر چند نوع بود و غیر آنکه هر آمل و معالجه
لحیات خود را اعم از این که نه الحقیقه معالجه نموده یا عمل کرده باشند یا آنکه
محض کذب و مردم فریب و خود ستایش بود در هر محبس و هر عصر محلی که
نشینند و بپرداخت و در ضمیر که مرستند به خصوص در نزد عوام و اشخاص بیخرد
علم طبیبانه تعریف معالجات و مرفعات خود را با ضعاف مضعف
نموده و کذبها را حقه در علامات ردیه امراض و معالجات بنام جدید
و کینه و مردم را بدام نند و بر او درند تا رجوع بپیشانی نمایند و بعضی
دیگر کانی هستند که چندین نفر را بجزگه و زور مرید خود ساخته و در نزد
بر این که بید محبسی که رشتند تعریف و توصیف از ایشان نمایند و بن
در سطح مردم بدین رجوع کنند نوع دیگر اشخاصی بودند که سکه الدوام

سواره و پیاده به بعضی تمام در کوه و بازار و محلات و معا بر کردنش
نمایند و بفتح کسی از ایشان به پرسد که کی بوده و کی برود یا تکلیف
رفتن بعبادت و معا که مریضی نماید شخصی از زناده نامرضا و کم زنی
و شدت در سنج و لعب خود نگویم نموده و متعذر گردد و به جائی
رود که با هر روز در برام تمام با وجود بکه بکرمق ندانسته بهتره این گفتن
کوپه و بازار ادلیل بر زیادت شغل و مریض خود آورند و امر نه در جیب
و بغل و شال و دستار خود در دویه کاندن پیچیده و محبوب و شهنشاه جوهرات
که زنند تا بدین طور مردم را بفرستند نوع دیگر که نمانندند که چون
در مریض صبر رجوع بدین نمانند ایدایم که نه بر درازن و کویا بقا
و تراکت چند تو از حکما و دیگر تا از کفر از کفر است مریض تلفت
نموده کردن اطباء دیگر انداخته و خود را بر بی الذمه کنند و اگر
از تفصلات الهی رقع مرضش شود یا اگر بعضی اوقات احوالش
بهتر گردد که بد از شدت داد و معالجه بخوده نوع دیگر اطباء است
که یک تم معالجه را موافق طبیع و مذاق بعضی استخوانی نبوده چنانچه
دیون بعضی استخوانی معالجات او را بر دینی مهربان خود این خود
رجوع بدین نکته تا بدین نمانند کرده مرجعیت بهم رسانند
اگر در عمل دختران و پسران کجوز تو بر در عمل بران کجوز تری نماید

و بعضی دیگر اشخاصی هستند که چون مرضی پیش ایشان رود و بجز نتراب را
علاجی نداشته و بدین در شرط شاربیان و غیره از آن رجوع بدینها نموده و
با عطفاد خود بجز نتراب بجز نتراب عود را بطور طبیعت بهایشان منداستی
رای ایشان عرض نمود نوع دیگر که در آن در زنی هیچ حکم لاف زن اند
کتاب هستند که گویند ما محضاً لله ویدون حق العلاج وحق القدم محالینیم
و کامر نتراب مصلحت بدنه مرض را قبول نمایند و لیس بعضی روده و جویب و معده
مختلفه از خود ساخته در کبها قاضی غیر منوره و عجیب و غریبه بر آنها نهاده در در
عطاران که تم و نخر بر آنها فرستند و البته بجز نتراب خود تا بسند طبیعت
کرافت و بار اعیان بفرستند و بدین معنی محاش خود را بجز نتراب که از نتراب
اما با وجودیکه لاف زنی و خود تاساً در همه یا بخصوص در کبها است اندوم
و ممنوع است و بعضی اوقات بر طبیب لازم میگردد که نزد بعضی
به خصوص بر بعضی که بسیار متوهم و مایوس از صحت و حیوانه خود بوده
و یا بخواه از زیاد در نشسته باشد در رفع مرض و کسب صحتش لاف زیاد
زده و خود ستایان نموده نسیب و دلدار و امیدوار بر بعضی دهد که صحت
و جان میباید و انشاء الله بزود صحت خود بر ما صفت بیج و بد و نتراب
به خاطر خود در راه ده و در آن صورت دروغ مصلحت آمیزه از زرات
فکنه انجرات اما العلاج به نیت نتراب که به فراموشی میورد و پیر نور

نتراب

بزرگی نامند یعنی اگر از معالجه است که عمل میاید از خبری در ملک عقدا و بد الواطه
مرض تخفیف نماید مانند آنچه در زلزله که است ره بر انجمن بلنات و مطلقا
است عرف یا پنج اگر خوانند با ناره دلیل و واسطه همچنان و حرارتی که در شان است
باید مرض استنداد باید و حال آنکه در وسطه آنکه مزاج نپسند و صحت اکاه عرف
نیاید مستولی شده شفا باید و هم چنین دیده شده برین نوبه که هیچ دو امواج
نشده و زلزله ما پسر گشته مرضی از در قرط و در قدر متفاد است شفا یافت
و هم حد در تصریح چون نوبه غالب اید صرع زلزله را اندر شود در هر صورت
اناره میخالی بسط است یا مرکب موافق امرضی که بسط یا مرکب بود
و یا حفظ صحیح است یعنی حفظ نماید شخصی واحد را از مرضی عام و یا مخصوص
و یا است که است که بفرزنده یکا طبقت نامند یعنی مرفی صعی را که نوزادند
نشد رفع نماید لهذا رفع عوارضات صولمه او کنند مانند مرفی سل که
معالج ندارد لهذا طبیعت است که تلکین دهد عوارضات موزیه را در بچون
سال و عرق مفرط فضل ددیم در بیان معالجات است
قریه و طرزیکه در حکما قبول شده است به آنکه رسم و طرزیکه در درین
علم زیاد تر از سایر رسوم و طریق مشهور تر یا متداول تر است
ملاوه بر دو نوعی که در از منته رجز و اختراع کرده دیده چهار نوع بود
درین دو نوع مخترع جدیدی که یک مشهور به مؤرمیو یا است

و در این به حال که در بر سر فرزند و بمصرف است که تذکارشان را بیاوردیم
 و بی چهار نوع مختصره قدیمه که ممد اول نزلت هر که را می فی حدزانه جانب
 نیک و جانب بد در این بر سر از آنها بجا خط به دو ملاحظه خوب است
 اول از آنها را بخوبی نمیشناسد را اولی که میگوینم ثالث فینز اولی نمیشناسد را
 اکت ثانی نمیشناسد که هر یک که امر اعتقاد و طرز محلیه را از حکم
 منوره مخیره است بی اما بخوبی نمیشناسد با مصلح این فرزند اعتقاد
 و طرز محلیه اشتها صرا گویند که جمع اسباب در مرض را از اعتقاد جز
 مایه مخصوصه بدن دارند و باین دلیل اکثر محلیات را با استعمال
 مسهلات و مفردم تا بند و بنظر محلیه طی به حد قدیم است که بتواند
 گفت که این فرزند محلیه از مختصات جانوس است و با وجود
 جانوس زیاد پایدی بظلمت شده است و لر خط و عمل لغو بوده ببلبل
 اینکه بر هیچ وجه از علم بشر و تزکیه مرده شده نام نداشت و بدون تحقیق
 سلب علاج از غیر ممکن کرد بی اما با همه اینها لایم است
 تا که این در طرز بخوبی نمیشناسد این زبان چند چیز خوبه می باشد جانیکه
 مثل محلیه حالات فکت دم ممکن غریب بود ماسکت شبها بی دم رادرت
 نم داشتند و با وجود این جانوس مرفی زبوره را از چیز جزاء مایه
 بدن مرده است اما در استلار معده که جزاء حاضر باشد و بواسطه

نوزدینیا معنی رفع نوزد چگونه مرزبان گفت که این مرض از تخریب طوبست
معدده یا از جزایر مایه مخصوصه بلب عارض شده و حال آنکه بواسطه تجزیه دوزخ
بین و غیره ابدان تخریب در طوبست معدده و سایر طویات بدق دیده نشد
و علاوه بر این فکث نسبت که از خوردن هموضات تند پسر معدده و جدا این
فاسد و سوء مزاج در ملک کشته قبل از آنکه اثر در دم کرده باشد. : : :
سولید بسم یا اصطلاح حکما فرنگ اعتقاد و طرز معالجه اشخی صحی را گویند که اسباب
جمع در امراض از جزایر کلیمه صلیبه بدن دارند چنانچه گویند تخریب است دم
از اختلاف حرکت قلب و امتلاز معدده از قلب حرکت دود در معدده
و مزاج صفراوی از شدت فشار کید بود و لازم است گفتن این
دلایل مسطوره بجهت در مرتبه سست و بدیامر باشد و شخفر که زیاده تر از
باید و مطلب شده و کتی چند در این باب تحقیق نموده است : : :
حکیم برون آنکله بوده و شاهد بر اعتقاد خود اثر این قول را آورده و
مکتف که جمع امراضی با از ضعف شدید و بارز قوت شدید بهم رسد
و جمع معالجات نیز منوط باد و به ضعف یا مقویه اند : : :
از تخریب در امراض از جزایر مایه مخصوصه بدن دارند و این طرز طبابتی را اسباب
از مشهورترین معالجات فرانسوی موسوم به پروسه : : :
اخر علاج نمود و در کتب

موافق معلم نزد مرض نسبت که تقریبا اعمال مخصوصه بدن و مریض نسبت که کسی که
اعمال بدن او بر وفق طبیعت نبیند. و البته ملاحظه این ترتیب طرز بدی نسبت
دلسر برده اعتقاد زیاد بهیچان و سور این داشت و جمیع لغزرات عمل را ملاحظه
پد از سینه است و از این جهت کلیت معالجات را با دویه و تند آید بر منتهی جانی می نمود
و نسبت نسبت که بی فاعله معمول در کشن معالجه ضد درمی با الهیات ناسیجی که در هر
مکانی که در موضع و هر مقام و موقع خلاف و بیجان است و اختلاف
میان بردن در برده است که بردن امراض را با زرد ضعف و یا زرقوت
مزاج و برده محض از التراب و بیجانی مرد است پس فرقا با این اعتقاد
است این دو لغز این شده که برده نصف امراض را از ضعف و نصف دیگر
زرقوت مزاج و برده جمیع امراض را زرقوت مزاج میدان است
و سایر در هر حال بر ما احترام زیاد برده لازم است بدلیل اینکه بواسطه نزد
سخن در حکمت زیاد موضع و مکان و اسباب اکثر امراض را مشخص و معین
نموده است. اما اینک البته تبیین با اصطلاح حکما هر آن طرز و قرار
و اعتقاد در معالجه را گویند که در جذب موضع اعتقادات اطباء در برده است
که دیده باشد و این در طب ملاحظه ترتیب است که در جمیع طرز کار و اعتقادات
و از هموسایم و از سولید سیم و زرقین پولوش سیم سهل است از هموسایم
پاتا و معالجه کافور و تجویبات مخصوصه و دلایل عقیده و نقلیه آنچه اقرب

بصدق دیده انتخاب و تمکین کردیده به است عقل کبوح طرز و طریق معالجه
تطبیح نموده است هم در ای طرز معالجه فریورده و هم موافق آنها است بدین
نوع که لایحه جمیع اتفاقات و حوادث را در کرده از ان قرار بعضی امراض
بمضعفات و بعضی دیگر را بمقویات و بعضی دیگر را بمهلالات و بعضی را بادیه
جات مخصوصه چون حساب و گفته گفته و دیده و غیره دیگر را به تدابیر لایحه
معالجه نمایند و مادر در رس خالصه و عامه علم امراض و آنچه را که اقرب
بعقل و صلیقه و این قول و بیان کرده ما بقی را ترک نخواهیم نمود فصل سیم
در معالجه تبیری و در جزیره او به

بدانکه صند و دفع جمیع امراض معالجه تبیری و در جزیره او به و معالجه جراحی
بمانند پس در این فصل این سه مطلب به ملاحظه فرمائید
تفصیر اول

در بیان معالجه تبیری است و این
بنت مگر علم حفظ صحت نسبت به مرض به و پس چون عموماً بفضل حفظ صحت
کتاب جداگانه ذکر مرتبه لهذا در اینجا بیان نمی نایم که هر چند طعم عموماً در
خصوص بر بهتر و حقیقتاً توان گفت بر بهتر و اما که اصل و بنیان تبیح
معالجتهاست بدلیل اینهمه در صورت بر بهتر نمودن مرین اکثر روایات
استهلا در دیده و نیز بر طبیب لازم نیست زیرا که قوه طبیعت در دفع مرض اکثر

و اقوی از قوه رودیه است و غده الحنجره رودیه مدوده تاثیر کامل در معالجه ندارد
 مگر اینکه در دفع مرض و اخراج آن از بدن مدد و کمک بر قوه طبیعی نماید و در معالجه
 چیزی نافع از برهمن و اساک در غده اینست که آلات تغذیه را با شراحت بگذارد
 و هم چنین استراحت و خوردن بدون اغلیب تاثیرات خارج از بدن را در بعضی معیبر سازد
 و اگر چه تاثیرات برهمن و غذا بر حفظ صحت اقل از تاثیرات رودیه مدوده به نظر
 می آید ولی حکم از نرد مغفقت ندایر حفظ صحت و در اش بیشتر در انتقالش کم اثر است
 و با عقلا ایفراط برهمن طیب کسی است که به کمترین رودیه معالجه امر ضرر نماید
 و در صورتیکه مرض از ابتدا سر غشش نزد حکم صارت رود البته و تکلیف از
 مرض رودیه در استعمال رودیه مخصوصه معالجه بزرگ کرد و خطرات آنکه
 عوام الناس مگویند باید بقوه در استعمال رودیه کثیره رقع مرض نشود
 و طیب بجهت احازق ندانند مگر آنکه عوض بکفالت غذا یک نزد او را از
 رصق تریش بر بند
 کفار دوم

در بیان اجزای مدوده است

در اینج جا با بر جمع اجزای آن که در امر این استعمال متعده لحاظ نمودیم
 و در وسط قوه مخصوصه خود بیشتر در وقت امر این و به رودیه مدوده خارج
 ز رصق نمیکند و حیوانات و نند و یا نبات و یا معدن و غیره
 ازین ما نیز یا مفرد یا مرکب چنانچه در قرایادین به تفصیل مذکور است

معبودم کردید که عمل طاعت هم عبادت معبود از جمیع آنها صوبت او در وقت است
 که طیبیت به خواهد موافق جمیع قواعد عمل نماید مانند آنکه زهر که بر کوزه عمل
 در باره هر مرضی که بر سر بخورد خداوند عالمان جواب دهد و در صورت
 طیبیت باید علم کامل و بی اندازنه و حد اقل نام و قیمت خالص طیبیت پاک
 داشته زین القلب و رحم دل و سیر و جود در معا لجه باشد و سهولت در عمل
 طیبیت که سبب مراد تخفیر معالج اند تخفیر بعضی با اسکا ت او جامع آنچه بود
 انصاف و همسگر علم جزا و دیگر تجویز بر سبب اسکا ت به استخاض مر بعضی منافع
 کثر رساند : کفایت هم در بیان معالجه است لجه جراحی است و بدخ نوط
 بعضی بد بود و عمل بد نیز در حقیقت بد نوعی است و طیبیت او بیس عمل بد
 مانند بریدن و روان ساختن دم و غیره و عمل بد بیس استند
 رد او در ذوات و اشیا است : و عمد بر طیبیت نیز به چهار نوع بود
 متصل ساختن اجزا منفصله که بفراسنه دی ارید کوبند و دیگر
 متصل نمودن اجزا منفصله که به فراسنه سبک تر از نامند و دیگر قطع
 عضو یا اجزای اجزا خارجه است از بدن که بفراسنه اگر است
 خوانند و قسم اجزا ساختن عضو مفقوده است مانند دست کردن
 پیر و غیره که از اول تولد نبوده یا بعد مفقود شده است و این قسم اجزا
 خوانند و بر ضد است

مصلح

Ca. 1870 A.D.

DR. CASEY WOOD
HOTEL DE RUSSIE
ROME, ITALY

June 1.37

Persian Manuscript in half-leather.

Collection of three ophthalmological works by Dr. Johann Schlimmer (Dutchman, designed ^{by} "the Fleming), Physician in

Ordinary to Nasr el-Din Shah of Persia about 1870.

(with numerous headings in French script),
The first is a pathology, the second, a pharmacology, the

third an exposé of the etiology of eye diseases. Probably all the three from notes taken during Schlimmer's lectures at the then newly founded Teheran University or Medical School Schlimmer is the author of a rare and valuable Terminologie médico-pharmaceutique et anthropologique française-persane, in-folio lithographed edition (Teheran 1874).

(All hand-colored illustrations)

The pictures are probably taken from a printed and hand-

Notes by Dr. Max Meyerhof of Cairo who secured this unique MS. for the Wood collection of Ophthalmic Literature, Medical Library

Magdalen University

DR. CASEY WOOD
HOTEL DE RUSSIE
ROME, ITALY

McGILL
UNIVERSITY

61281

617.7

5344

MEDICAL LIBRARY
McGILL UNIVERSITY

O.L. MS. Acc. no. 389/9

ACC. NO.

61381

REC'D

1947

CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

